
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ
میثاقِ خون
۵

فرمان خدا ج

ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحیاء

عندربهم یرزقون . فرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون

بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ألاخوف علیهم ولاهم یحزنون . یستبشرون

بنعمة من الله وفضل وأن الله لایضیع أجر المؤمنین . الذین استجابوا لله

والرسول من بعد ما أصابهم القرح للذین أحسنوا منهم واتقوا أجر عظیم

الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم

ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل

ترجمه: ومرده گمان مکن کسانی راکه کشته شدند درراه خدا بلکه زنده اند نزد پروردگار خویش روزی داده میشوند، شادمان اند بآنچه عطا کرده است خدا ایشان را از فضل خود وخوش وقت می شوند به سبب آنانکه بایشان نه پیوسته اند ازپس ایشان، به سبب آنکه هیچ ترس نیست برایشان ونه ایشان اندوهناک شوند خوش وقت می شوند به نعمت خدا و فضل او وبآنکه خدا ضائع نمی کند مزد مومنان را۔ کسانیکه قبول کردند حکم خدا و رسول را بعد از آنکه رسیده بود بایشان زخم، برای آنانکه ازین جماعت نکوکاری و تقوا کرده اند اجر بزرگ است.

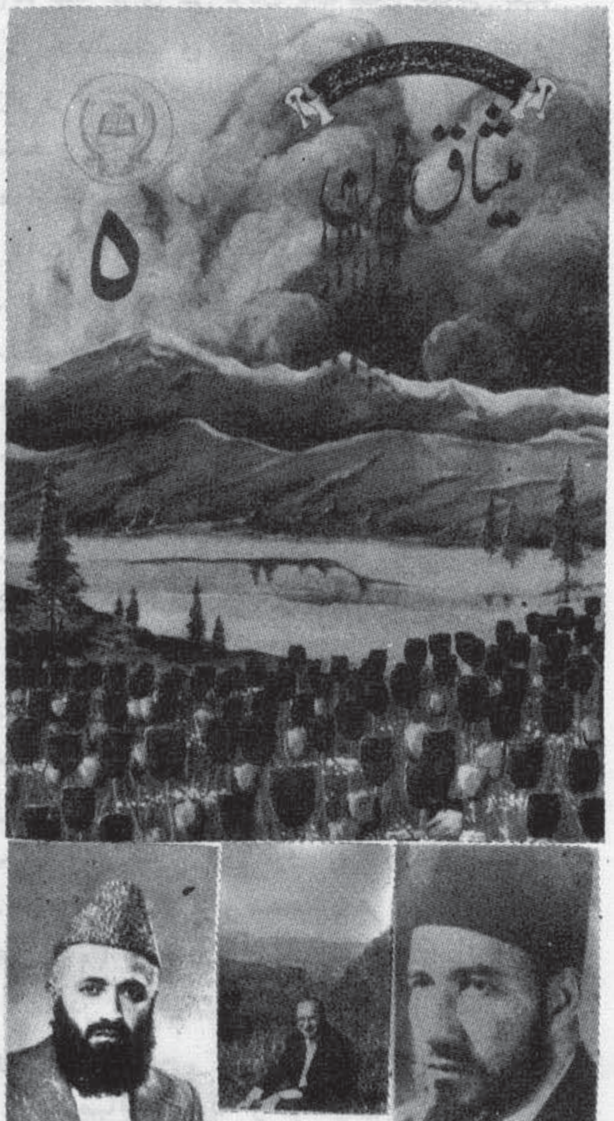
آنانکه گفتند بایشان مردمان که کافران لشکر جمع کرده اند برای شما پس بترسید از آن لشکرها، پس زیاد کرده این سخن ایمان شان را وگفتند بس است ما را خدا ونیک کارگذار است.

بسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

شماره پنجم | حمل ۱۳۶۰ هـ ش جمادی الاخری ۱۴۰۱ هـ ق | سال اوّل



سخن ماه

بهار کشور خونین کفنان

چون زمین در گردشی که به دور خورشید دارد ، مجبور است فاصله نهصد وسی میون کیلومتر را بپیماید لهذا برای طی‌کردن یک چنین مسافتی بعید و طولانی ، باثیست فی ثانیه (۲۶۰۷۰۰) بیست و ششهزار و هفتصد متر ، وفی دقیقه (۱۶۰۲) یکهزار و ششصد و در کیلومتر فی ساعت (۹۶۱۲۰) نود و شش هزار و یکصد و بیست کیلومتر مسافه را بروید تا در مدت (۳۶۵) سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت بتواند این فاصله را بدور خورشید بپیماید - به مناسبت همین حرکت انتقالی است که بعد از هر نود و یک روز (۹۱) و پیمایش دو صد و نو ملیون و نهصد و بیست و شش هزار و هشتاد (۲۹۹۲۶۰۸۰) کیلومتر فاصله ، فصل جدیدی در تاریخ زندگی بشر و در بسیط کره ارض کشوده میشود یعنی بعد از پیمودن همین مسافت ذکر شده در مدار بیضوی شکل دور افتاب یک فصل از جمله فصول چارگانه سپری میگردد و موسم جدیدی رویکار می اید و بهمین ترتیب چار فصل یکی پس از دیگری بدون تعطیل و تعطل می ایند و بشریت را در درجه های مختلف و درآب و هوا رنگ ها ، اثمارو بهره های متفاوت مورد تفقد و پرورش قرار میدهند - هر سال باید زمین مسافه (۹۳۰) نهصد و سی ملیون کیلومتر راه راطی کند تا ما در اغوش بهاری قرار گیریم و ازشاد ابی ها و نعمات موسمی بهره ورگردیم - هر فصل از خود مخصوصیاتی، دارد و هر موسم میزاتی - بهار طرح ریزی و نقاشی مینماید تازگی و حیات می بخشد و بر طبیعت زیبائی می آورد و منظره های سرسبز و گلهای رنگارنگ را به نمایش میگذارد تابش آفتاب تموز تابستان از غنچه ها و شگوفه ها میوه و بهره میکشد و به پژمردگی و خشکی سوق میدهد دست تطاول خزان پائیز موسم و جفاگستری را بر مقدرات گل غنچه های بهاری حاکم می سازد و با تند باد های طوفانی در بیغوله جمود سردی های زمستان حواله اش میدارد و به مرگ تحویلش می دهد بعداً طی دورانی بهار طراوت و نشاط و تازگی و حیات بسر وقت شان می رسد وکامگاری و جد بهجت و سرور را به ارمغان می آورد - آری : بهار بخاطری می آید که برپژمردگیهای مصیبت زدهٔ خزان و برکشته شدگان زمستان بی عاطفه حیات تازه می بخشد و جمود خفقان و سکون را توام بابر چیدن بساط افسردگی ها و خستگی ها نابود کند و نشو رشد و نموو تکامل را به جایگاه قاتلان تباهی آور زمستانی براریکهٔ قدرت قایم مقام سازد - اینروز ها که فعلاً ما در عوض رنجهای بیکران آن قرار داریم از جمله و نخستین ایام سر آغاز فصلی است از سالی که با گردش زمین در مدار خورشید به نقطهٔ اولی سیر و حرکت خود رسیده است - حلول بهار در هر سال واجد کیفیت خاصی است ، آنچه که امسال در بهاران به عنوان باران آسمان افغانستان بر دوش زمین آلوده بخون می ریزد نه هانست که پار می بارید و نه

هم ست نه سال های گذشته بر زمین نازل میگردید زیرا خواص و ممیزات بارزهٔ باران زنده کردن و به رشد و بالندگی و اداشتن است در حالیکه در افغانستان قضیه معکوس است و باران ویرانی میزاید و سوختگی و . . . .

جهانیان ـ هان ای برادران !

باران کشور ما امسال نه قطرات آبی است که در کشور شما نشاط و شادابی و حیات می آفریند آنچه که امسال از آسمان و آسمانها نازل میشود و برویرانه ها و مقبره های خونین دلان سر زمین شهید پرور ما می بارد قطرات خونی است که از گلوگاه ملت مظلوم و فرزندان رشید و آزادهٔ آن هنگام باریدن مرمی وریزش بمهای روسی به آسمان ها متصاعد گردیده و اینک که دانه های لعل گونه اش به خاکدان بخون خفتگان ، ماواریز میگردد نه تنها باعث هیچ نوع شادابی سرسبزی نخواهد شد بلکه سبب ویرانی ونا بودی بیشتر خواهد گردید ـ

برادران !

در کشور شما شاید صدای رعدی گوش ها را نوازش کند و شعلهٔ صاعقه و برق روشنی آفرینی نماید ـ

آری ! این ارمغان طبیعی در دنیای آزاد است و در همه کاینات ! اما در کشور ما و فقط رعد کشور نفیر گوش خراش و جان فرسای بم های نا پالم روسی و گردش میگ ها و چرخک زدن هیلکوپتر های قشون آدم خواران وحشی است ـ فریاد ضجه هاوناله های جانکاه هفده ملیون انسان دلریش و ماتم زده ایست که به سوگ فرزندان و ارجمندان از دست رفته شان در گلیم ماتم نشسته اند. نوای قلب های داغدیده وزجر کشیدهٔ هزار یتیم پدر مرده وده ها هزار بیر زنان فرزند از کف داده ایست که لالای بیکسی سرداده اند و بدرد می نالند. آری : ای برادر ! ای آنکه سر زمین آبائی و آرامگاه نی داری ! شاید درین بهاران جدید مایک چیز بیشتر از شما داشته باشیم و حقا که داریم بررغم کشور شما و بر خلاف سال هاس قبل ، میهن ما امسال چیزی دارد که هیچ کشوری به پای آن نمی رسد و سرمایه مادی و معنوی ملت ما امسال همانست !

آری : مادر نوروز امساله خود گلی های سرخ ولاله های رنگین بیش از هر کشوری داریم هزار ها سر بریده غنچه پیکره های جوانانی را گلگونه نموده که ملیون ها قطره خون ازان ها بر زمین این میهن فروچیکده و شاید امسال جزلاله چیز دیگری نروید ! آنهم چه لاله ای که لخته های جگر است ، و توته های خونچکان قلوب مجروحهٔ مادران پسر مرده است که ارجمند ترین عزیزان گرانمایه ئی شانرا روسهای رذیل با کمال قساوت در خط نظر و جلو دیدهٔ شان به رگبار مسلسل ها بسته اند واکنون جای شان درین بهاران خونین خالی است.

بلی. این وضع بهار ماست بهار کشور خونین دلان و گلگون کفنان ! بهاران در همه جا واجد همین لذت و کیفیت نیست در جا های دیگری در دنیای آزاد این بهار سرسبز است و مردان دیارهای شاداب در شادی و سرور و در مستی و غرور ـ مستغرق اند. شما ای جهانیان در بهار خود مستی کنید و شادی نمائید که در بهاران جز شادی نمی زیبد !

ای همنوع ! ای انسان ! ای آنکه خون تو همرنگ خون من است !

تو مستی کن که مستی ـ به توزیبندگی دارد ترا آزادی ، و کشورت زیر اثر استعمار نیست ! ترابا من چه پیوند و چه ارتباط ؟ پیوند همنوعی و انسانی این که در منطق شما پیوندی نیست !

"چو عضوی بدرد آورد روزگار جهنم (!)

دیگر عضو ها را چکار ؟"

آه ! که اگر من آزادی میداشتم نیز چنین مستی نمیکردم ! بخدا سوگند که نتیجهٔ این همه بدمستی ها از بین رفتن آزادی است. آگاه شوید ای جهانیان !

ای همه آنهائی که امروز دسته دسته به تفریحگاه ها. جهت عشرت و استقبال از نوروز بدر همی روید ! در تفریحگاه دست تفقد برسر "سگ پاپی" چرا همیکشی ؟ !

آیا حیثیت اینهمه انسانهائی که بجرم سلطه بیداد گرانه استعمار ، بخون خویش می لولند کمتر از

سخن ماه

سگ ها به نرد شهست ؟ بیجا نیست اگر چنین باشد و چنین هست ! زیرا مغزهای شستشو شده والکلی و کله های اگنده از دود کباب و بخار شراب و قلب های خالی از ایمان و تهی از علم و معرفت همنوع فاقد درک ارزش و مقام والای 'ادمی' است و چنین هست زیرا امروز نخستین روزهائی است ازورود چهارمین بهار خونین در میهن ما.

آری ! به سه مکمل است که من در بحر متلاطم خون دست و پا میزنم و تو در امواج پر تویج شراب ! من مرمی و آتش میخورم و تو صد نوع نقل و کباب !

ای انسانگونه ها ! شما باسگ های خود مستی کنید ! که من فقط باسگ های دیوانهٔ روسی می جنگم. تو دست رحمت بر رخ ''پاپی سگ'' خودت بکش که من شمشیر غضب برروی دیوانهٔ سگ روسی می کشم !



''توکز محنت دیگران بیغمی
نشاید که نامت نهند آدمی''

باهمه این حالات تو درمیان امواج سرسام آورپاس و نا امیدی نسبت به آینده غوطه میخوری و من با یقین جازم ، بارقه های امید بخشی را در افق حیات آینه ام ملاحظه مینمایم زیرا با این دو حالت کاملاً متضادی که من و تو به آن گرفتاریم نتایج کاملاً متفاوتی نیز بدست خواهد داد زیرا که فرجام خون وکشته شدن ها ''آزادی'' و بقا و نجات است و سر انجام مستی و غرور ، از دست رفتن آزادی و باختن آبروی حیات ! با خبر باش که هر شام سحری دارد و بر عکس. .

پس اکنون دیگر کشته شدن من و اینهمه توده ها بجاست و ریختن اینهمه خون هارو است از بهر انکه همین حالاتوام با حلول نوروز شگوفه های آزادی و نجات را درمیان دشت ها و کویر ها و در کنار جویبار ها می بینم که آزاد سر کشیده اند. اینهانهال ''آزادی'' ما اند که سر بر آورده اند و باید و بحق که باید پیش ازین بپای این شکوفه ها و در بن این نهال ها خون ریخت تا رشد و بالندگی شانرا دریابند و به سرعت نمو کنند و شاخه ها و پنجه ها کشند و بزودی بارور شوند.

آری ! بهار ما با اینچنین کیفتی آغاز میشود و با آنکه درین تازه بهاران از درو دیوار میهن ما خون می بارد و از هر قطعه زمین کشور ما و از هزار ها قبرستان بخون خفتگان آزاد مردهٔ ما ، چون تنور توفان نوح (ع) خون می جوشد معهذا روشنائی و تلالوی نور (آزادی) و (نجات) در هر لحظه وآنی ، انظار پیرو برنا و کودک و بیوه زن آفت رسیده را بخود جلب مینماید و نوید فوز و فلاح میدهد. اینک ببین و بچشم خود بنگرگه مرغکان باچه جدیتی در تلاش ساختن خانه های جدیدی برای خود اند ؟ آنعده ایکه هنوز لانه های اسبق خود را در اثر به بمبارد های دد منشانه خونخوارگان روس از دست نداده اند نیز با جدیت زاید الوصفی در جمع آوری خس و خاشاک سعی می ورزند تا خانه های جدیدی برای خود و اولاد شان مهیا سازند و یا لا قل آشیانه های کهنه خود را تصفیه و باصلاح

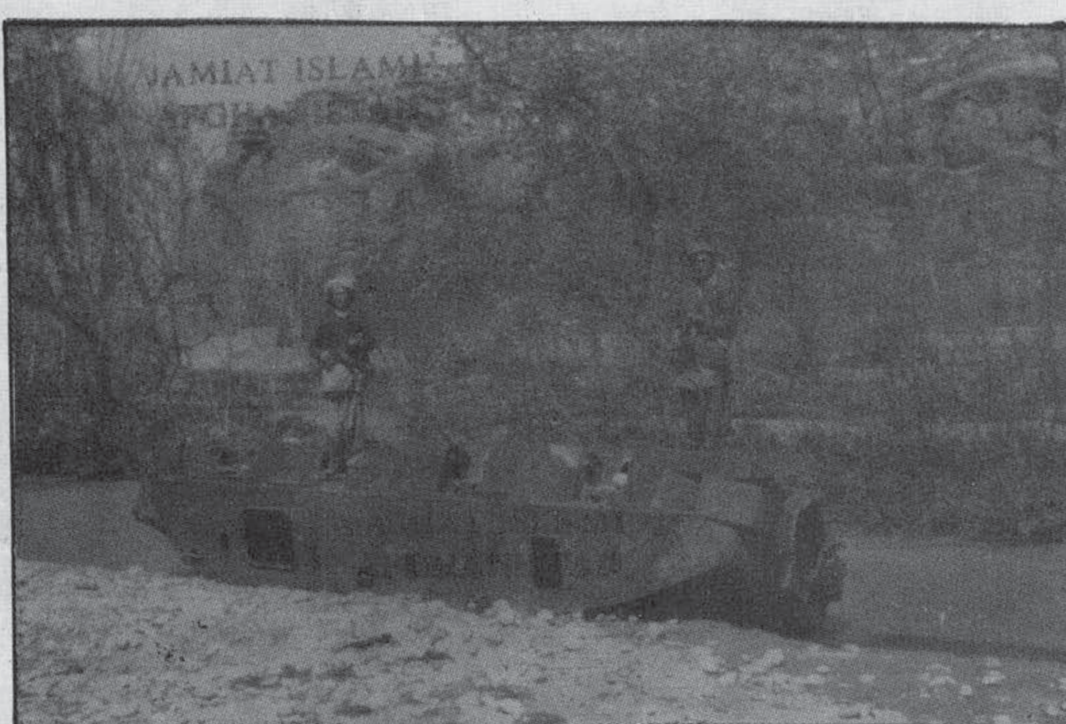
خانه پاکی نمایند خاشاک فرسوده را از درون لانه ها بدور اند ازند و فرش جدید بگسترانند اینهمه بخاطر آنست که همراه با استقبال سال نوامیدوار پیروزی و نجات آرزومند رهیدن از اسارت بیداد گرانه سو سیال امپریالیزم روس اندوروئیدن شگوفه های (آزادی) و گلی بسته های (رهائی) رادرین نوروز نوین دیده اند و بشارت روح افزایی شنیده اند بدین لحاظ با تجدید مفروشات لاله ها و تعمیر آشیانه های جدید سال نوراکه سال آزادی و استقلال میهن است جشن می گیرند و آرزوهای نوخود را توام با توجه به اعمال گذشته آغاز مینمایند.

توای هموطن! توای همسنگر! و توای مهاجر آواره از وطن!

اگر خانه نی نداری که به تجدید اثاثه اش اقدام و حلول صبحگاه بهاری را استقبال کنی خانهٔ (دل) را تکانی بدهٔ تعمیر (وجدان) را شستشوئی بکن و بنیاد (ایمان) را صیقلی بزن که تجدید زندگی از تنویر ضمیر و تجدید ما فی الضمیر اثر پذیر است.

بخود تکانی بده و خانه دل را از همه مفاسد و مکائید و... پاک بساز، اغراض و آرزو های شهوی و شخصی را فدای ارمان ها و آمال علیای جمعی بساز از چیز خواسته و کشش های نفسی خارج شوو به غم و درد ملت بجوش و با روح همیشه پایای نوعی و با نوای آتشین مردم بخروش اینک بسا بهارا مده و خلق فلاح و سپیده دم رستگارو برکرانه های ظلمت زده وافق الوان گونه کشور در حال نمود و تابیدن است، و این کابوس وحشتناک ستم و این ابر های سیاه وقیرگون مظالم روس در عقب برج و بارهای کاخهای بناشده بر جمجمه های آدمیت و در عمق تیر گیهای نافر جام لیالی پر طول و عرض زمستان روزگار نابود خواهد شد ورستاخیز خروشان و توفنده بهار، به فرمان قاطع پروردگار جهانشمول خواهد گردید و خورشید، طالعهٔ (نجات) اشعات درخشندهٔ خود را برفراز ماتم کده ها و ویرانه های منجمدهٔ زمستان منتشر خواهد کرد.

'و ما ذالک علی الله بعزیز'



داستعمار او امپریالیزم له مداخلې څخه زړه بخوادګران افغانستان هره ورځ او هره کنده دحق او باطل دقواو وترمنځ په جنګ کی دحق دقوا و بریالیتوب شاهدی ورکوی. په عکس د روسی متجاوزینو یوه عراده ټانک وینی چه دخدای دلښکر د سپاهیانو لخوا تخریب شوی ده.

پیام

أستاد برهان الدین "ربانی"

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان

بمناسبت حلول سال نو هجری شمسی



بسم الله الرحمن الرحیم

یا أیها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و را بطوا واتقو الله لعلکم تفلحون .

ای مؤمنان ! شکیبائی نمائید و یک دیگر را به صبر و شکیبائی همکاری کنید ، و در برابر دشمن مراقب باشید و از خدا بترسید ، تا شود که رستگار گردید .

برادران مجاهد !

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و بعد !

با فرا رسیدن سال جدید دومین بهار خونین برفاجعهٔ جانسوز تهاجم قشون غارتگر روس بر کشور عزیز مان میگذرد . در بهاران امسال مانند بهار یکه گذشت چمنزار های میهن ، بخون شهیدان گلگون قبای مان رنگین است . جلادان بیرحم روسی در جریان یک سال و نیم گذشته با وحشت و درنده خوئی که دارند ، مرتکب فجیعترین جنایات علیه ملت زجرکشیدهٔ ما شدند و با کشتار و غارتگری لکه های سیاه دیگر در برابر قاموس جنایات خود افزودند ، اما این بار هجوم جنایتگران روسی آرام و بی جواب نبود ، شما رزمندگان مؤمن و والا همت چنان ضرباتیرا بر پیکر پلید مهاجمان وحشی وارد نمودید که دیگر ، آنرا فراموش نخواهند کرد ، در برابر شهیدان خونین کفن شما ، هزاران تن از غارتگران مهاجم رهسپار جهنم شدند ، طلسم وحشتناک اردوی سرخ را درهم شکستید ، غبار ترس و وحشت روس را از دل و دماغ ملتهای محکوم زدودید ، اسیران خفته در زنجیر کمونیزم را در جهان بیدار کردید ، شوکت و سطوت ابر قدرت های ویرانگر را حقیر و بی مایه ساختید ، بعد از سالها احساس ذلت یکبار دیگر روح عزت و عظمت را در دل ملتهای

مسلمان زنده گردید . و در [illegible] خونین حق و باطل جلال و جبروت رهروان راه حق را ثابت [illegible] .

رمز پیروزی [illegible] در چه بود ؟ آیا فقط بعلت اینکه [illegible] افغان و عقابان کهساران غرور [illegible] کوبنده ای را بر دشمن [illegible] مرکز ! توانائی و همت [illegible] شده و ایمان شما است ، [illegible] و آنها لشکریان [illegible] امواج غیرت آفرین ایمان [illegible] . اما بر دلهای آنان [illegible] سایه افکنده است ، [illegible] خالی در برابر [illegible] حربی آنان غلبه [illegible] هوایی [illegible] ، سهارتهای [illegible] هجوم ایشان همگی در برابر [illegible] اخلاص و شور و شوق [illegible] گردیده است .

بر [illegible] اعظم صفاء و اخلاص و [illegible] و فضیلت که سر چشمه همه پیروزی های شما بر دشمن است [illegible] ، دشمنان بیرونی قادر بر سرکوبی [illegible] ، مسلمان همیش از داخل [illegible] میخورد ، اگر از داخل شکست نخورد ، هجوم دشمن ما را از پا نمی اندازد . رستا خیز عظیم کشور تان وارد مرحله حساسی گردیده است ، دشمنان [illegible] و دوستان در انتظار [illegible] است ، دشمن با وسایل و [illegible] گون در تلاش سرکوبی شما و دوستان بیصبرانه در انتظار فتح و پیروزی نهائی شما اند ، دست های ناپاک [illegible] خواهند شما را بخود مشغول دارند ، با صحنه سازی های [illegible] مانع پیشروی های فخر آفرین و فیصله کن شما گردند ، پس هوشیارانه ، دسیسه هارا در نطفه خنثی سازید ، و دستان پلید را قطع کنید ، با صفوف اصیل و رزمنده [illegible] به منظور پیاده کردن انقلاب اسلامی جهاد می کنند برادر وار همکاری کنید ، و ایشانرا به اشتباهات شان ملتفت سازید .

هم وطنان جفا کشیده شما در اثر حملات فرمایشی و بیرحمانه دشمنان ، سخت خسته و بیچاره شده اند ، خانه هایشان ویران ، عزیزان شان شهید و دارائی شان نابود و غارت شده است .

پس آنها را بیش از قدرت و توان شان مکلف به همکاریهای اقتصادی نسازید ، زیرا اگر قدرتی داشته باشند ، [illegible] به یاری شما می آیند ، دست رحمت و عطوفت بر ایشان بکشید و آلام شانرا تخفیف بخشید . نه اینکه چون آشو بگران بی هدف ، زخمی دیگری بر جراحات شان بیفزائید .

عدم رعایت نظم حربی ، شکستهائیرا بدنبال دارد . با رعایت نظم و دسپلین کامل ، راه رسیدن به پیروزی را کوتاه تر سازید .

در سال گذشته در پهلوی پیروزیهای چشمگیر ، شاهد نارسائیهائی بودیم ، اخبار

غم انگیز برخوردهامیان برادران رزمنده ، خودسری ها ، کشمکش های بیهوده ، گاه گاه مایه درد و رنج ما می شد ، مخلصانه تلاش نمائیدتا در سال جاری نارسائیها از بین برود .

جمیعت ، تلاش وسیع و گسترده ای را براه انداخته است تا مجاهدین راه حق را با تنظیم و آمادگی خوبتری عیار نماید ، در راه رسیدن باین آرمان همکاریهای فرد فرد شما برادران کاملاً ضروریست .
دشمن میخواهد با طولانی ساختن جنگ و بکار بستن نیرنگهای شیطانی ملت ما را خسته و در مانده سازد ، از راه رعایت نظم جنگی ، و راه یافتن هرچه بیشتر بدلهای مردم ز جردیدهٔ کشور خویش پلانهای شوم دشمن را بی اثر سازید .

انقلاب ها فراز و نشیبی دارند ، شکست و پیروزی ، رنج و راحت هر دو را در بردارند . در شکست مأیوس نگردید و در پیروزی مغرور مشوید !

در پر تو عملی ساختن تعالیم و الای اسلام در امور مربوط به جهاد ، رعایت نظم و دسپلین ، و بی اثر ساختن دسایس دشمن ، گامهای مؤثری در جهت رسیدن به پیروزی نهائی بردارید !

امیدوارم سال جاری ، سال پیروزیهای بیشتر بر دشمن باشد ، خداوند شما رزمندگان مخلص را در پناه رعایت خویش نگاه دارد و بدست توانای شما میهن عزیز را از لوث اغیار غارتگر پاک سازد ، و حکومت عدل الهی که مشتاقانه در راه آن جانبازی میکنید هرچه زود تر برقرار گردد .

وما ذلک علی الله بعزیز .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

برادرتان برهان الدین ربانی .



صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

محروم خویش شنیده باشند دیگرجز آواز جگر خراش کفر و بیدینی چیز دیگریرا از مسلمانان ندیده اند، با آنحال هنوز هم دلشان مالا مال از حب اسلام و قرآنست پس باید مطمئن بود که آینده در قلمرو اسلام است.

استعمار کهنه که در رویاروئی مسلح در برابر ملت مسلمان ما شکست خورده بود اما می خواست از راه‌های دیگری از طریق بدست گرفتن دستگاهای تربیتی و حقوقی وغیره بار دیگر سایه سیاه و شوم خود را بر ملت ما مسلط گرداند مخصوصاً در دور انیکه قانون اساسی جدید پاس شد و دستهای آشکارا و مرموزی پیگیرانه تلاش می‌کردند دستگاهای قضائی کشور را بزنجیر رژیم حقوقی فرتوت غرب بکشند، این تلاش خائنانه، استاد راسخت نگران می ساخت علیه‌الحاق پوهنځی شرعیات به‌پوهنځی حقوق که هدف آزان حذف شریعت در محاکم و دستگاهای قضائی بود بشدت مقاومت‌کرد و این پلان را ناکام ساخت، و برای اینکه آگاهانه علیه این دسایس مبارزه صورت بگیرد حاضر شد که گروهی از استادان را جهت دیدار از محاکم قضائی غرب به آن سرزمین اعزام نماید، خودش هم به امریکا رفت و سیستم قضائی و اساسات حقوقی آن کشور را از نزدیک بازدید کرد و در اثر مطالعهٔ عمیق به این نتیجه رسید که جستجوی عدالت در سیستم قضائی غرب آن میماند که سنگریزه ئیرا درمیان چاه عمیق انداخت و در تاریکی شب به جستجوی پیدا نمودن آن شد.

مادی گرائی، سود پرستی و فقدان عواطف انسانی درجامعه امریکائی محکومیت رژیم سرمایه داری را در ذهن عمیق ترساخت مظاهر از هم پاشیده‌گی روابط اجتماعي رشد و نمو سرسام آور جرائم و پناه آوردن جوانان بسوی لا مبالاتی اینها وصدها قضایای دیگری دلیل آن شدکه استاد قاطعانه تلاش‌های غرب زده‌گان را در جهت غربي ساختن دستگاهای قضائی بیهوده خوانده و در برابر آن عالمانه بایستد او می گفت ما با داشتن فرهنگ غني و پرمایه و مبانی عظیم ارزشهای شریعت اسلامی، دیگر چه نیازی داریم که از رژیم‌های بیمار و فرتوت اقتباسی نمائیم، اسلام خود ضامن حل همه مشکلات ماست رژیم کمونستی و سرمایه داری هردو محکوم و مردود است

(ادامه دارد)



یکتن از رزمندگان جان برکفیکه در اثر بمبار دمان میگ های بم افگن روسی ازناحیه سر جراحت برداشته است.

صفحة مفقودة



په زاهدان کې د جمعیت اسلامي افغانستان د رهبر استاد برهان الدین "رباني" دوینا یسنتومتن

دا تریخ حقیقت چه پیغمبر ﷺ ویل او بیا سپیڅلو اصحابو پوښتنه ورڅخه کوله چه ای رسوله د خدای مونږ به ولی دومره ډیر او بیا د دی سیلاب د ډکو او بحرکو په شان او سو ؟ نو د لوی خدای پیغمبر ﷺ په ډیر خیر سره دا خبره ئی و څېړله او وئی فرمایل : د دی تریخ واقعیت اساسی علت دادی چه په تاسو مسلمانانو کښې سستی او کمزورتیا پیدا کېږی ، مګر بیاهم د پاک خدای په مهربانی سره د استعمار دا ناولی تور سوری به ډیر وخت پاتی نشی ، بیاهم هغه شعار چه عظیم الشان پیغمبر ﷺ د خپل دعوت په لمړنیو ورځو کښې بی بی خدیجې (رضی الله تعالی عنها) . ته فرمایلی ؤ د مسلمانانو غوږته و رسید او مسلمانان ئی په بل ځل راویښن کړ هغه شعار چه فرمایلی ؤ (مضی عهد النوم یا خدیجة) د خوب زمانه تیره شوه ای خدیجې . نن ورځ مونږ د اسلام د نړی وال دعوت د خپرولو په مقابل کښې اوسو د ویښی توب ورځ ، د انقلاب ورځ ده په شرق او غرب کښې د اسلام د دښمنانو سره د مخامخې جګړی او مبارزی ورځ ده ، د اشعار یوځل بیا د مسلمانو ملتوغوږو نه کړنګوی د مسلمانو ملتو نوځوان نسلونه نوی له سره راویښېږی ، د اشعار له ځانه سره تکراروی او بیابیا وائی (مضی عهد النوم یا خدیجة) د غفلت ورځی تیری شوی د خوب زمانه تیره شوه او دا ورځی دویښن توب ورځی دی ښه

کورو چه د لوی خدای په مهربانی سره د [illegible] توب او ویښن توب ورځی را رسېږی د غرب وینې څښونکی تور استعمار (جنایتکاره امریکا) د ایران د قهرمان او مسلمان ملت په لاس ټکاوه کېږی لکه چه د استعمار تغر په دغه اسلامی هوادکښې ټول شو ، وینې خوړونکی سور استعمار چه غوښته ئی په مسلمان افغانستان کښې خپلی ناولی پښې ټینګی کړی ګوډاګی حکومتونه په ډول ډول خیرو او بڼو د ظاهر شاه له دوری څخه او د هغه نه ترمخه او بیا وروسته داؤد ، تره کی ، امین او ببرک یو په بل پسی راځی ترڅو د افغانستان د مسلمان ملت په زړه کښې د استعمار ناولی ریښې او سستی پښې ټینګی کاندی وینې خوړونکی سور استعمار غوښته ئی چه د افغانستان د مسلمان ملت ځانګړی او مستقل موجودیت له منځه یوسی مګر هغه شعار چه لمړی ، خلیفه به ویل (أینقص الدین واناحی؟) د افغانستان هر مسلمان ځلمی هر افغانی عالم د افغانستان هر یو نراو ښځه ځمونږ په زمانه کښې د اشعار یوځل بیا تکرارکړی (أینقض الدین واناحی؟) آیا د اکیدای شي چه اسلام د ریښې نه و وځی او مونږ ژوندی او سو ؟ داد بی غیرتی او بی شرمی نه ډک ژوند ، داد ویری او وحشت څخه ډک ژوند څه په کار او څه په درد خوری چه ځمونږ سپیڅلی دین ځمونږ ښکولی مقدسات ځمونږ علم او ادب . د دښمن په لاس کښې وی او مونږ د یو شمېر

موجوداتو په نوم د دابة الارض په عنوان د ځمکی پرمخ و خورو او وځکو او خوبونه و کو آیا مسلمان قومونه چه د افغانستان مسلمان قوم د هغوځخه یوه برخه ده دا په بی غیرتی اړلی او ناولی ژوند باید و منی ؟ نه هیڅکله: هغوی له ځانه سره ویل آیا داسی کید ـ لای شی چه دین له ریښي ځخه و وځی او مونږ ژوندی او سو ؟ همدا شان ځای او همدارنګه خبره وه چه وئی فرمایل : (ما تـرك قوم الجهـاد الاذلوا) هیڅ یو قوم د خدای په لیاره کښی له جهاد نه دده ونکړه مګر دا چه خوار او ذلیل شو یوځل بیا د افغانستان د افتخار منودر و او خوړونو او د غرونو د پاکو لمنو ځخه د جهاد ناری او د یا الجهاد یا الجهاد غږونه او چت شول په غرونو او رغونو کښی د افغانستان مسلمان ځان د مبارزی په ډګر کښی و دریدل د ځه ډول قدرت او زور په مقابل کښی؟ دوینی خوړونکی قدرت او روسی جلاد په مقابل کښی چه د وحشتناکو وسلو له ویری ځخه ئی ننني نړی

په ریګدیدو وه مګر یو کمزوری ملت د ظاهری وسلو د نشتوالی له کبله قوی او تکړه په خپل معنوی او ایمانی قوت سره یو بی وزله اوتش لاس ملت مګر د خدائی مرستو د لویی دادینی او اعتماد په لرلو سره ممتاز دی چه فرمایي : (ان الله یدافع عن الذین آمنوا) پاک خدای بیشکه له مؤمنانو ځنی دفاع کوی هر چیرته چه مؤمن دی الله پاک د مومن سره ملګری دی د دی پاکی عقیدی سره د الله اکبر د نارو سره په ډیر شوراو ځوګ سره د تیږو او لوتو سره د روسی غول صفتو ټانکونو په مقابل کښی و دریدل د روسیی سورلښکر چه یو وخت ئی د نامه ځخه اوسنی خلک او انسانان ریږدیدل او ویریدل د افغانی زړونارینه ؤ په مقابل کښی د مجاهد و ځوانانو په مقابل کښی د افغان د مؤمنه ؤ زمری صفتو بچو په مقابل کښی د افغانستان پرښو د ریدونکی مسلمان ملت د ارادی په مقابل کښی د وچو وښو او بخرکو په شان ئی مثال ؤ د افغانستان مسلمان ملت د ځه د پاره



مسلمانان افغانستان با سلاحهای ساخت روسیه با کمونیزم می جنگند

په زاهدان کښی د جمعیت اسلامی افغانستان د رهبر استاد برهان الدین ربانی د وینا پښتو متن

قیام وکړ ؟ ولی روسان څه شی ته د اسلام دښمنان د څه پاره امریکائیان په ایران کښی د سیسو جوړولو ته لاس آچوی ؟ امریکائیان څله او څه شی ته په ، مسلمانو ملتونو کښی فتنی او فسادونه جوړوی ؟ ولی روسان په مسلمان افغانستان کښی په یو موټی محروم او بی وزلی قوم باندی د یوسل اوشل زره سورلښکر سره چه ترغاښونو پوری په وسلو سنبال او مسلح دی یرغلونه کوی د څه د پاره ؟ او د څه شی په خاطر؟ دوی له څه نه داریږی؟ مونږ بی‌وزلی او بی‌دفاع ملت څه شی د رلود ؟ روسانو د هر ملت نه پدی خبری باندی ښه پوهیدل چه جنابت کاره امریکا اوظالم چین هیڅکله د افغانستان د بیدفاعو خلکو سره مرسته نکوی هغوی پوهیږی چه څینی مملکتونه د مسلمان په نامه مگر نن ورځ چه د لویو زور مندانو په لاس کښی دی هیڅکله د افغانستان د مسلمان ملت سره مرسته نکوی مگر د څه شی نه ویریږی ؟ مونږ څه شی د رلود ؟ یواځی یو شی مودرلو د چه هغه د ناولی روس د وحشت او ویری سبب وگرځید څهونږ د ملت د خپل واکی غوښته او د هغوی مسلمان پاتی کیدل دی . دا ملت ټینګه اراده لری چه د پاک خدای (ج) د وینا سره سم چه فرمائی :

(من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظرو ما بدلوا تبدیلا) . (پاتی لری)



یکتن از پیلوتان مربوط ابرشیطان عصر روسیه خونخوار که با هلیکوپترش توسط رزمندگان استعمارستیز و جان برکف جمعیت اسلامی افغانستان سرنگون شده است .

پیوسته بگذشته :

مناسبات افغانستان و روسیه و جنایات روس در افغانستان

چنین عوض دارد و افسوس بحال کسانی که وطن و آزادی و حیثیت خود را بعنوان بهای آن پیشکش کردند و شرمساری و سر افگندگی ابدی نصیب شان گردید . بتاریخ ۲۸ جدی ۱۳۳۸ دولت افغانستان گل دیگری به آب میدهد و قرار دادی را بنام - پروژهٔ آبیاری جلال آباد و مهار کردن دریای کابل به امضاء میرساند . حدود یکماه و نیم بعد از آن خروشچف از راه هند بکابل می آید و باشاه و داود مذاکراتی انجام میدهد که حاصل آن ، وعدهٔ کمک های اقتصادی بیشتر ، ساختن میدان هوائی کابل و تائید تماس‌های سران هر دو کشور است ، و نیز دعوت از شاه تا به مسکو سفر کند . یکماه پس از مسافرت خروشچف وزارت کلتور شورروی مبلغ نیم میلیون روبل را جهت اعمار (کابل ننداری) تخصیص میدهد . و این کار جزء سیاستهای گام بگام و همه جانبه ایست که شورروی‌ها تطبیق آنرا در افغانستان روی دست گرفته بودند .

۱۷ ثور ۱۳۳۹ ورشیلون از مقام خود استعفا میدهد و بجای او بریژنیف بحیث رئیسهٔ هیئت شورای عالی انتخاب میشود . سال ۱۳۳۹ پربار ترین سال برای روسها در افغانستان است در جریان آن آمد و شد هئیت‌های هو انوردی و ترانسپورت روسی به افغانستان و سفر دکتر محمد یوسف وزیر معادن و صنایع به شوروی آغاز کار ساختن بند برق نغلو ، تصویب معاهدهٔ کلتوری بین افغانستان و شورروی از طرف شورای عالی ، قرار داد تورید سامان آلات و تراکتور و جرثقیل و انواع و اسباب مال التجاره از پنج کمپنی مختلف روس ، همه موفقیت‌های چشمگیریست که در سیاست استعماری و اهداف استثماری نصیب این کشور میشود و صدها کارمند و صدها عضوکی، جی، بی بنام متخصصین وکارشناس به کشور ما سراز برمیگردد . افتتاح کار کانال

درونته ، جریان کار سرک تورغندی و قرار داد ساختن بند برق در بندرقزل‌قلعه از کارهای دیگریست که در سال ۱۳۳۹هـ مطابق ۱۹۶۰ع روسها به آن دست می یابند . و در آخرین ماه سال (حوت ۱۳۳۹) چهلمین سال معاهده دوستی افغان و روس تجلیل میشود :

سال ۱۳۴۰ پرغوغا ترین سال ، در روابط خارجی افغانستان است . روسها با تمام نیروی شیطانی خود میکوشند ، مناسبات سیاسی افغانستان را بخصوص با پاکستان به سرحد جنگ بکشانند . گرچه نه روسها و نه دولت افغانستان آمادهٔ اینکار هستند . ولی غرض از این تحریکات ، چنانکه گفتیم فریفتن داود و متکی ساختن بیشتر و بلا قید و شرط او بروس بود . و در اوج این بحرانات سیاسی خروشچف پیام مخصوص به داود میفرستدکه محتوای آن افشاء نگردید . در اوایل اکتوبر ۱۹۶۱ یک هیئت پارلمانی روس بکابل می آید و هئیتی هم تحت ریاست دکتر محمد یوسف غرض جلب کمک‌های روس در پلان پنجساله افغانستان به مسکو سفرمیکند ۷ عقرب ۱۳۴۰ ، کمک‌های شوروی در پلان پنجساله دوم کشور از طرف شورای عالی تائید و به تصویب می رسد و متعاقب آن قرار داد ده هزار تن کشمش با شوروی در شو را رای مثبت میگیرد . در اخیر همین سال قرار دادهای هایدرومترولوجی هوا شناسی در نواحی مرغاب و هر یرود مجهز با دستگاه را دیوتیلفون به امضاء میرسد (دلو ۱۳۴۰ جنوری ۱۹۶۲) و به این ترییب در شرق و شمال و غرب کشور پلان‌های روس پیاده و هیچکس هم بدان التفات نمیکند و حتی از نصب دستگاه رادیو تیلفون در نواحی غربی افغانستان ، اعراض بعمل نمی آید . و آن یک دستگاه جاسوسی بود که روسها همه روزه جریان فعالیت‌های خویش را به مسکو مخابره میکردند و هدایات جدید دریافت مینمودند .

سال ۱۳۴۱ نیز مطابق سالهای قبلی جز چهره‌های کثیف روسها در کوچه و خیابان اثری از تغییر سیاست کشور محسوس نیست . و درین سال که روسها قسمت اعظم کارهای مقدماتی خود را انجام داده اند ، داؤد را به اقدام دیگری تشویق میکند و چون تا آنزمان در اردوی افغانستان افراد کافی و مطمئن ندارند تا بوسیله کودتا وارد عمل شوند و نیز فکر کود تا در کلهٔ داؤد تمرکز نیافته بود ، بنابر آن او را مجبور کردند تا بصورت مسالمت آمیزگامهای اولی را درین راه بردارد و با ارائهٔ پیشنهاداتی در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و وارد کردن تغییراتی در قانون ـ اساسی راه را برای آنچه روسها میخواستند ، هموار سازد . محمد داؤد بتاریخ ۹ سرطان ۱۳۴۱ مکتوبی عنوانی شاه میفرستد و در آن تحولات اساسی را در کشور از حضور شاه تقاضاء میکند و پشنهاد می نماید که این طرز حکومت برای طبقهٔ منور خوش آیند نیست و بایستی از طریق یک رفرندم آزاد شکل و طرز ادارهٔ کشور مشخص گردد و هم بعد از تجدید قانون اساسی و دایر شدن لویه جرگه حکومتی بوجود آید که در چهار سال اول بعلت عدم رشد سیاسی افراد کشور ، باید تنها بوسیلهٔ یک حزب اداره شود .

قصد داؤد از چنین پیشنهاد این بود که از طریق حزب و پارلمان قدرت بیشتری بدست آرد و آنگاه هر چه دلش خواست انجام دهد گرچه در پیشنهاد خود شکل رژیم شاهی مشروطه را قبول کرده بود ، ولی اساس آن طوری بود که شاه جز نام از هیچ قدرت و اراده ای برخوردار نباشد و هر گاه داؤد بخواهد او را خلع کند ، بر سادگی و آشنائی اینکار عملی شود . شاه در پرنسیب ظاهرا با پیشنهادات داؤد روح توافق نشان داد ولی بعلت

فقدان افراد آگاه و چیز فهم و عدم تجربه ، عملی شدن آنرا بوقت و زمان مناسب موکول کرد . اما این پیشنهاد او را تکان داد . محمد داؤد ازعدم قبولی این پیشنهاد و نیز بعذر مریضی بتاریخ ۱۱ حوت ۱۳٤۱ استعفی کرد ولی خبرآن مدتی اعلان نشد و شاه باز هم به ادامه کار او اصرار داشت و سرانجام بعد از عدم قبول او از درخواست شاه ، شب ۱۹ حوت - ۱۳٤۱ خبر استعفای وی از عهدهٔ صدارت اعلان و بجای آن دکتر یوسف بحیث صدر اعظم انتخاب گردید .

(مجلهٔ اردو شماره سیزدهم سال ۱۳٥٤ جولای و اگست ۱۹۷٤) .

در تاریخ ۸ برج حمل ۱۳٤۲ یك کمیسیونی موظف میشود تا قانون اساسی جدید را تدوین کنند و در همین احوال در مطبوعات کشور نشراتی راجع به دیموکراسی و مزایای آن به چاپ میرسد. وچنان پیدا بود که مقام سلطنت و حکومت برای برقراری یکنظام نوین بر مبنای ازادی های فردی و دیموکراسی علاقه مند هستند و مردم نیز برکناری داود وطلیعهٔ دیموکراسی را بخوشی استقبال کردند.

۱۱ حمل ۱۳٤۲ خبری در جرائد انتشار یافت که معادن افغانستان سروی میشود وهیئتی جهت انجام اینکار از شو روی وارد کابل شده است. گرچه این ارزیابی ها و تحقیقات قبلا نیز انجام شده بود ولی روسها میخواستند باز هم به بهانهٔ سروی معادن ، عدهٔ ای از کار مندان شان در افغانستان باشد و چنان وا نمود سازند که مشغول مطالعه و کار هستند و در واقع از همان اغاز روسها چون مار بر سر گنج خود را وارث ثروت ها ومنابع طبیعی کشورما میدانستند. قرارداد همکاریهای فرهنگی بین دوکشور ، امدن بریژنیف بکابل بنا بدعوت شاه ، رفتن یك هیئت زنان افغانی به روسیه واشتراك در کنگرهٔ جهانی ۲۷ جون ، ورود یك هیئت کمیتهٔ شورای اقتصادی روسیه به کابل به عنوان مطالعهٔ پروژه های این کشور در افغانستان از اهم روابط کابل وسسکو در سال ۱۳٤۲ میباشد. همچنان سفر ارتست های روس بکابل وآمدن هیئتی از شو روی غرض مذاکرات مسائل تجارتی وسایر امور مورد علاقة از کارهائی است در سال مذکور انجام می یابد. معهذا از برکناری داود و احتمال تغییر سیاست در افغانستان ، روسها بسیار مشوش و مضطرب بودند وبیم داشتند تا مبادا پرده از روی جنایات شان که هنوز دیر نشده است ، برداشته شود. التونوف سفیر روس بیتابانه بهر سوسی شتافت و انتظار دگر گونی عمیقی رادر افغانستان می کشید چنانکه بعد از معاهدهٔ افغانستان بافولبرایت غرض تبادلهٔ محصلان ، فوراً سفیر روس به دیدن دکتر یوسف میرود. در همین اوضاع و احوال بتاریخ ۱۰ سنبله ۱۳٤۲ مطابق ۲ سپتمبر ۱۹٦۳ شاه و ملکه بنابدعوت کندی به امریکا میروند و در ۱۳ سنبله قرار داد ساختن یك ریاکتور اتمی بین افغانستان و شو روی به امضاء میرسد. و بتاریخ ۱۹ میزان بریژنیف بکابل می اید و از پروژه سالنگ دیدن میکند. در تاریخ ۲٦ دلو دکتر یوسف به مسکو میرود و ظاهرا قصد از این سفر معالجه و تداوی اعلان میشود.و در برج دلو ۱۳٤۲ قرارداد تبادلهٔ فرهنگی تجدید میشود و نیز یك هیئت تجارتی وارد کابل میشود که در اثر ان حجم تجارت به بیست در صد ارتقامی یابد وموافقت نامه ترانزیتی بین هر دو کشور به امضاء میرسد.

در ۲۷ حمل ۱۳٤۳ صدور گاز طبیعی از افغانستان به شو روی ٦۳ میلیارد مکعب وانمود میشود و پیش بینی میگردد که این رقم در سال های بعد بیشتر خواهد شد. در هر حال دیگران تشویشی که روسها از تغییر احتمالی روش سیاسی افغانستان ، داشتند بعد از برگشت دکتر یوسف از مسکو مرفوع میشود روند روسی گرائی با قاطعیت بیشتر دنبال میگردد.چنانچه در سرطان همین سال (۱۳٤۳) یك هیئت نظامی افغانستان تحت ریاست خان محمد وزیر دفاع به شوروی میرود و با خروسچف مذاکراتی انجام میدهد. در اول دسمبر ۱۹٦٤ مطابق ۱۱ سنبله ۱۳٤۳ کاسگین معاون صدر اعظم

شو روی بکابل می اید و فردای ان سرك سالنگ را افتتاح میکنند. همان سرکی که بخون ملت افغانستان اباد شد ولی هدف روس از ساختن ان ، معبری بود که روزی تانك و زره پوش هایش از بالای ان عبورکنند و مردم ما را بزور و سر نیزه به بردگی و ادارند و هستی ما را به یغما ببرند. روسها این همه کار ها را حساب شده انجام میدادند ولی گردانندگان امور مملکت ، فرصت را غنیمت شمرده به عواقب ان اصلا توجهی نمیکردند.

در ۲٤ میزان همین سال خروسچف استعفی میدهد و بجای ان کاسیگین صدر اعظم میشود و اعلامیه ای پخش میگردد که در سیاست را جع به افغانستان تغییری وارد نمیگردد. در قوس همین سال شورای عالی اتحاد شو روی کمك اقتصادی و تخنیکی خود را در پلان انکشافی دوم افغانستان تصویب میکند و در برج دلو سال مذکور انتونوف نقشهٔ ۲۵ ساله شهر کابل را به شاه پیشکش میکند. و در برج حوت ان جز موضوع کانتوری طرفین و همکاری های بیشتر درین زمینه بین افغانستان و شو روی مذاکراتی در جریان بود و در ۲۲ حوت (پلیانسکی) معاون صدر اعظم شو روی بکابل امد و پروژه کانال ننگرهار را افتتاح نمود. و هم قرار شد تا پروژه استفاده از دریای پنج و آمو در حمل ۱۳٤٤ اغاز گردد. بتاریخ اول ثور ۱۳٤٤ دکتر محمد یوسف صدر اعظم بنا بدعوت روسیه به این کشور سفر میکند و در یك خطابه خود در ماسکو از یك خانه تکانی عظیم در افغانستان سخن بمیان می اورد که ازان در کابل تعبیرات گونا گونی بعمل آمد ولی هر چه بود ، باشد اما در جریان اثرات و نفوذ مستقیم روسها در افغانستان سکتهٔ ای وارد نشد بلکه گام های دیگری هم برداشته شد.

رشتیا که دران وقت وزیر مالیه افغانستان و یکی از نزد یکان ومشاورین خاص دکتر یوسف محسوب میشد ، طی قرار دادی - ۲۸ جولائی ۱۹۶۵ - ۷ اسد ۱۳٤٤ ، مفاد و تکتانه قرض های شو روی را که بالغ برسه لك و پنجاه ویك هزار دالر میشود بایستی در سالهای ۱۹۶۵ ، ۱۸۶۶ ، ۱۹۶۸ تادیه شود به سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹٤ موکول نمود. و اینکار نتیجهٔ مذاکرات دکتر یوسف ورشتیا با مقامات روسی بود. بلی ! باید انها این بار سنگین را حواله دوش نسلهائی میکردند که اصلاً از این پول ها و قرضه ها کو چکترین بهره ای نگرفته اند و باید خسارات ناشی از عیاشی ها و فساد های خود را بنام کسانی سجل میکردند که اینك و بعد از این هم در زیر ضربات کو بنده ان فرصت نفس کشیدن ندارند. باید اینکار را میکردند برای اینکه انان میدانستند که دیگر همه چیز را بخاطر منافع شخصی قربانی کرده اند و دیر یازود کشور ما درکام روسها فرو میرود. و باید بیند وزند انچه میتوانند اندوخت تا امروز بفراغ خاطر در المان در کنار معشوقه های چشم ابی خود بیاد کو دکان و یتیمان در خون طپیدهٔ ما جشن بی تفاوتی بگیرند و فارغ البال بادهٔ عشرت سرکشند.

علی ای حال دکتر یوسف در ۲۸ اکتوبر ۱۹۶۵ مطابق ۷ عقرب ۱۳٤٤ از وظیفه استعفی میدهد و میوندوال بجای او به حیث صدر اعظم مقرر میشود. ۲۲ عقرب سفیر امریکا باوی مذاکراتی انجام میدهد و در بارهٔ کمك های اقتصادی امریکا بوی اطمینان میدهد و هم در همین تاریخ سفیر روس باوی دیدار میکند. ولی بعدا معلوم شد که روسها از برکناری یوسف خلف الصدق داود سخت نگران و از تقرر میوندوال در اضطرابند و ناخوشنود. شاید او را راضی و تطمیع کرده نتوانستند و حیله های شان در تغییر ارادهٔ او کار گرنیفتاد بنا برین بفکر از بین بردن او از طریق ایجاد بی امنی ها و نابسامانیها برامدند و توانستند به وسیلهٔ یك عدهٔ گماشتگان و مزدوران خود در قوس همین سال در مکاتب و پوهنتون مظاهراتی را براه اندازند و حکومت مجبور شد در ۱٤ دسمبر به وسیلهٔ نشر اعلامیه ای مظاهرات را ممنوع سازد.

در ماه دلو ۱۳٤٤ بنا بدعوت روس ، میوند وال به مسکو میرور و درین سال روابط با چین و پاکستان نیز انکشاف می یابد.

در سال ۱۳٤٥ احمد شاه و همسرش به مسکو سفر میکند و هیئت زراعتی افغانستان نیز به مسکو

سفر مینمایند. سرك دوشی و شیر خان بندر قیرریزی میشود. و در عقرب همین سال افتتاح میگردد. روسها کارهائی که داشتند باید بسیار بسرعت انجام میدادند و این شتا بزدگی شان گویای شك و بدگمانی ای بود که در قبال روش سیاسی دولت، برانها دست داده بود. در ماه قوس ۱۳۴۵ مظاهرات شدیدی در کابل صورت میگیرد که دولت، طی اعلامیهٔ رسمی ادامهٔ هرگونه مظاهرات را منع میکند در حمل ۱۳۴۶ میوند وال دعوت میشود تا به امریکا سفر کند و در جدی این سال تاسیس یك مرکز اسلامی در پوهنتون کابل، در پلان پنجسالهٔ سوم پیش بینی و اعلان میگردد. سفرهای مکرر میوند وال به غرب و دریافت کمك از این کشورها، یك پیروزی سیاسی برای اومحسوب میشد و چنین احساس میگردید که دستگاه حاکم در فکر متوازن ساختن سیاست خارجی افغانستان است و این عمل روسهای طماع و استثمار گر را براشفته ساخته بود وهمه روزه به وسیلهٔ عمال خویش و برپا ساختن تظاهرات، میوند وال را در واقع تهدید میکردند. در اثر این تحریکات در برج ثور ۱۳۴۶ در پوهنتون و شو را اخلال گری ها وبی نظمی هائی براه می افتد که دولت انرا غیر قانونی اعلان کرده وجداً ممنوع مینماید.

بتاریخ ۸ جوزا (پادگورنی) رئیسه هئیت صدر شوروی بکابل می اید و دستگاه برق نغلو توسط شاه و او افتتاح میشود. نا راحتی ها در پوهنتون ادامه می یابد و تحریکات هر روز بیشتر میشود و میوند وال ظاهراً بنابه عذر مریضی از وظیفهٔ استعفی میدهد و در ۹ عقرت ۱۳۴۶ نور احمد اعتمادی ماسور تشکیل کابینه میشود و در جدی همین سال هیئت اقتصادی افغانی و مسکو بمذاکره می پردازد.

و در برج دلو ۱۳۴۶ کاسگین از طریق هند بکابل میآید و از اعتمادی دعوت میکند تا به مسکو سفر کنه و این شیوهٔ همیشگی روسها بود وهست که هر کس تکیهٔ بر مسند اقتدار می زد فوراء بپابوسی او خود را میرسانیدند و از طرق مختلف میکوشید ندتامیلان او را بطرف خود جلب کنند چنانکه در گذشته عرض کردیم، ۱۳ جوزا ۱۳۴۵ شاه و ملکه به شو روی سفر میکند و مدتی را در بحیرهٔ سیاه بسر می برند. در اعلامیهٔ مشترك نقطهٔ شاخصی دیده نمیشود تنها از امادگی کمك های روس در پلان پنجساله سوم و نیز عدم مداخله در امور یکدیگر سخن بمیان می آید و بس. ومتعاقب ان در ۱٤ عقرب اعتمادی و خانمش به مسکو میروند. در جدی همین سال، اعتمادی پیامی عنوانی مردم شوروی میفرستد و دران از داشتن علایق همسایگی و دوام همکاری با داشتن سیستم های مختلف را یاد اوری میکند و انرا به سود و صلح جهانی میداند و عدم مداخله در امور یکدیگر را میستاید. این کرنش ها همه ناشی ازان بود که ممالك غربی درین دوره نیز وعدهٔ کمك دادند و روس برای اینکه مسیر جریان را عوض کند، بازهم همان تظاهرات را به وسیلهٔ عمال خود اغاز میکند و در ۲۹ ثور ۱۳۴۸ حکومت ابلاغیهٔ ای صا در میکند و هر نوع مظاهرات را غیر قانونی اعلام میکند. و در جوزای همین سال کاسگین بکابل می آید و باز هم همان اعلام کمك های بی قید و شرط را اعلام میکند.

۲۱ جوزا ۱۳۴۸ قراردادی بین روس و افغانستان امضاء میشود که به اساس ان اسناد تعلیمی عالی و مسلکی جانبین به هر سویه که معرفی شوند، مورد قبول واقع گردد. واین یك را هی بود که اشپزرا هم روسها بعنوان پروفیسر بکابل فرستادند ویك تعداد افراد بی سویه وکوچه گرد ولی ملحد وبی خدا را به هر درجه ای که دلشان خواست قبول کردند و دپلومی به گردنش اویختند و انرا بکابل فرستادند تا در نقشه های روس در افغانستان سهمی بگیرند. در اسد این سال مار شال گریچکو بکابل می آید و تطبیقات عسکری را مشاهده میکند. در ۲۰ حمل ۱۳۴۹ - مطالعهٔ دستگاه تصفیه نفت به ظرفیت روانه یکنیم میلیون تن نفت خام پیش بینی میشود. بازهم درین سال سخن از سروی هایدروجیالوجی و جیوالکتریکی میرود وهمه این ها در واقع دامیست که باید پای افغانستان دران بند باشد و روسها خود را در

افغانستان مشغول نگه دارند. ورنه دیدیم که تمام اینکار ها در عهد صدارت داود انجام شده بود.

در جوزا ۱۳۴۹ اعمار دوسیلو درکند هار وهرات اعلان میشود و در سرطان این سال کار سرك سازی بندر حیرتان آغاز میشود که تنها کار خامه کاری ان مصرفی را به مبلغ ۲۲۴ میلون و ۶۶۴ هزار افغانی احتوا میکرد. (روز نامه اصلاح ۲۷ دلو - ۱۳۴۹).

در ۵ سنبله بازهم اعتمادی غرض اشتراك در کنفرانس لوساکا اقدام به مسافرت میکند و در سر راه خود در روسیه باسران این کشور ملاقات هائی انجام میدهد. و در همین ماه چینل سیستم بین کابل و مسکو موافقت میشود. وهمه روزه وعده های جدیدی از همکاری روس به افغانستان داده میشود وهیئت روس در کابل راجع به سهمگیری روس در امور تعلیمات عالی و مسلکی افغانستان داخل مذاکره است و خان محمد وزیر دفاع به شوروی میرود وبالمقابل وزیر زراعت روس به کابل می آید ۶ حمل ۱۳۴۹ یك هیئت از ماسکو وارد کابل میشود، تا با وزارت پلان و طرح پلان پنجساله چهارم مذاکره کند.

۲۶ ثور ۱۳۵۰ حکومت اعتمادی بنا بر اعتراضات مکرر شوی استعفا میدهد وبجای آن دکتر عبدالظاهر مامور تشکیل کابینه میشود. و در همین ایام بتاریخ ۶ جوزا بازهم خان محمدوزیر دفاع به مسکو میرود و تمام این سفرها برای آن عملی مشد تا روسها بتوانند در داخل اردو نفوذ مستقیم داشته باشند. زیرا تا آنوقت روسها افراد نظامی مطلوب خود را پرورش کرده بوند و فقط نیاز به آن داشتند که انان رابطور دلخواه خود در نقاط مورد نظر شان معرفی و مقرر بدارند. دورهٔ دکتر عبدالظاهر بدترین روز گار افغانستان از نظر خشکسالی وقحطی بود و دولت را بد شواری ها مواجه کرده بود. درسنبلهٔ این سال شاه، بازهم به مسکو سفر میکند و طلب ادامهٔ همکاری میکند. در جدی سال ۱۳۵۰ اعلان میشود که یك معهر، غرض تمدید پایپ لاین گاز بطول ۶۶۵ متر و بمصرف یک و نیم میلیون دالربالای دریای امو اعمار میگردد. و در همین وقت ۳۸ میلون روبل بعنوان کمك های اقتصادی پیشکش میکند و این عمل فقط به سنت شیوه های همیشگی روسهاست که حین انتخاب هر صد راعظمی بلا درنگ، اظهار ارادت و خدمت گذاری میکردند.

در ۱۳ سرطان ۱۳۵۱ دکتر عبدالصمد حامد معاون صدارت در رأس یك هیئت به شو روی میرود تا از آن کشور دریافت کمك های اقتصادی وتخنیکی نماید و مسلماً به اینکار موفق میشود. ودراوایل سنبله ۱۳۵۱ عبدالولی داماد شاه به روسیه سفر میکند ویك هفته بعد از برگشت آن، "گهیځ" صاحب امتیاز جریدهٔ گهیځ در منزلش در نزد یکی چهلستون به وسیلهٔ او بلوف یکی از کارمندان سفارت روس بقتل رسید ولی از طرف دولت کوچکترین اقدامی صورت نگرفت.

(ادامه دارد)



مجاهدین درسنگرگاه های پرافتخار توحید برای دفاع ازحریم پاک اسلام و مادروطن شب را سحرمی نمایند

د لیري کني پرله پسي

دریمي نړۍ ته د روس خطر

کوم مصیبت او غم چي انسان ته اوراچوی و سیزی ئی دادی چي کمونستي دولتونه د روسی په مشری تول نړی د وسلی په کمولو باندی لکه مهربانه پلار په ځیرتوصیه کوی اما دوی په خپله، د خپل ملت ټوله دارائی او ټوله شتمني صرف د تخنیکي وسلوپه جوړ ولوباندی لګوی که ملت ئی له ولږی نه مړهم شي پروائی نه لری خود وی دی، په جنګی سامان سنبال او په نړیوالوباندی نظامی بري و مومی اماله بلی خواد اسلامی نړی او په عمومی توګه د دریمی نړی خلك، سره له دی چي دروسانویه دغه چل ول او منافقت ښه پوهیږی خود مړګ په خوب ویده دی. د روسانو دغه خطر څخه نه ویریږی او هیڅ ورنه متوجه ندی چي څه ناڅه د روسی جهان خوړونکی سره استعمار د خطرپه مقابل کی سیاسی او نظامی تیاری و نیسی او سره متحدشی او د دغه لوی خطر د دفع کولو لپاره په پوره توګه ځانونه مسلح کړی.

اوبل هغه درد او مصیبت چي مسلمان انسان ملاماتوی او اعصاب ئی خرابوی او دهغه تحمل نشي کولی دادی چي د روسی په قلمرو او دهغه په اقماروکی د حاکم ګوند د عقیدی اوایدیولوژی نه په غیرنور د هیڅ ډول فکر او عقیدی ښکار، کول هیچاته اجازه نشته او تردی حده پوری په دغوسیموکی د خلکو عقیدی سانسوریږی چي مجازات ئی بی له مرګه نور څه ندی اماله بده مرغه په اسلامی دولتونوکی د کمونستی افکار او حتی کمونستی فعالیتونه په پراخه توګه ازاد دي. چاورته د دیموکراسی په نامه او چاورته دیو غلط او غیر اسلامی سیاست په دلیل ازادی ورکړی ده چي په دغو اسلامی هیواد وکی ملحدی چپی ډلی په پراخه پیمانه خپل فعالیت کولی شی.

دغه حضرات او دغه اقایان چي ځان ته مسلمانان هم وائی او اسلامی نظام غواړی په کوم شرعی دلیل او په کوم شرعی سیاست باندی دغو غیر اسلامی ډلوته ازادی ورکړی ده چي په اسلامی هیواد وکی کفری تبلیغات کوی، او حتی سیاسی او تروریستی فعالیتونه کوی؟ زه چي دیموکراسی ته باطل او غیر اسلامی او غیر انسانی نظام وایم او په ډیر شدت سره ئی غندم ځان ته اجازه نه ورکوم چي دی غربی نظام ته نصیحت وکړم او خیر خواهی ورته ښکاره کړم اودا ورته ووایم چي ای دیموکراسی نظامیه! ته چي کمونسانو ته په خپل قلمروکی د فعالیت اجازه ورکوی یاد کمونستی دولتوسره دوستی کوی د اکارد تاله ما هیتسره تکرکوی او ته په خپله خپل ځان وژنی او انتحارکوی ځکه چي د کمونستی ډلی کله چي دبین المللی کمونزم په مرستود کود تادلیاری نه قدرت ونیو بیاهلته یوګوندیز سیستم منځ ته راځی بیاهلته دیموکراسی تورلحد ته سپاری.

زه هیڅکله دیموکراسی ته دا نصیحت نه کوم اونه ورته خیرخواه یم ولی؟ که زه دغه نصیحت ورته وکړم، تلوبجا به زماله خواددیموکراسی تائید وی اوزه نه غواړم چي ځان کافر کړم اود یوه غیر اسلامی نظام تائید وکړم. پکر دومره وایم کوم اسلامی زمام داران چي د اسلامی نظام غوښتونکی دی او قدرت هم په لاس کی لری دا حق نلری چي په خپل قلمروکی او د خپل قدرت په ساحه کی دغو غیر اسلامی سیاسی ډلو ته د کار او فعالیت اجازه ورکړی ځکه د مقتدر او با صلاحیته مسلمان دا خاصه نده چي دی ژوندی وی اود ده په قلمروکی خلك دی په سپکه و ګوری او د خپل باطل مسلك

لپاره کار او فعالیت وکړی. په داسی حال کی چی
دی گوری چی په روسیه اونوروالحادی هیوادونوکی
مسلمانان خپله عقیده هم نشی ښکاره کولی. اماد
افسوس ځای دی چی دغه واقعه شته او دغه
مصیبت مونږ په خپلوسترگوگورو مونږ وینوچی -
مقتدر مسلمان او مسلمان حاکم د دین دښمنانوته
فرصت ورکوی چی دین تخریب کړی علتئی دادی
چی دی د غربی پلید او خوسا دیموکراسی
ترتاثیرلاندی راغلی دی دی ویریږی چی د اسلام
دښمنودولویه سرکوبلوکی د غربی را دیوگانوله خوا
د دیموکراسی په وژلوبه تاوان شی دوی لااوس هم
دیموکراسی ته احترام لری اود غربیانو قضاوت
څخه داریږی خلک خوشحالوی او خدای ناراضه
کوی حتی هماغه خلك به پری مسلط شی لکه چی
په داود شاه او ظاهر شاه مسلط شول.

(فاعتبروا یا اولی الأبصار)

څلورم عامل د روسانو د غیر اسلامی نظام
خصوصیت دی چی دوی مجبوروی دنړی ټول خلك
د ددوی په څنځیرکی گیرشی څو په ازاده دنیاکی
داسی قدرت موجود نه وی چی د دوی دغه حیوانی
نظام ته په کرکه و گوری د کمونزم نظام چی
د بشرله فطرت سره په هره کلی او جزئی کی ټکرکوی
او انسانی فطرت ئی نشی زغمولی په هره کړی کی
ددی احتمال شته چتی دنړی خلك د ده پرضد پاڅی
او دغه د فطرت ضد نظام تور لحده ته و روسپاری.
روسان د دی خبیث نظام په غیر فطری ما هیت ښه
پوه دی دوی پوهیږی چی هیڅ یو موقف کی پرته له
حاکمی طبقی نه ، دی نظام ته غاړه نه ږدی اونه ئی
بار په اوږه اخستی شی نوځکه دوی په خپل قلمروکی
له چاسره یوه چوړ کی هم نه پریږدی او هر انسان
پسی دوه یادری تنه خفیه پولیس مقرروی. زوی
خپل پلار پسی او ورور خپل ورور پسی او ښځه
خپل میړه پسی پولیس وی ، خلاصه داده چی په
دغه خلك د فطرت ضد نظام د پولیسی په چال چلند
باندی ولاړ دی خلك هریودبل نه سخت ویریږی
هریو په بل باندی بی اعتماده وی اویو انسان دبل
انسان نه داسی کرکه کوی لکه چی گیدړه د شرمښن
څخه ویریږی. دا ټول د دی خبری دلیل دی چی
کمونستی حکومتونه پوهیږی چی خلك دی خبیث
نظام ته هیڅکله غاړه نه ږدی نو صرف د سر نیزی
اوپولیسوپه زورئی ساتی نوروسان دی نتیجی ته رسیدلی
دی که دغه فطرت ضد نظام د پوره قدرت او زور
خاوند نوی ، ډیر زر به له منځه ولاړ شی ځکه چی
دغه نظام د فطرت له تقاضو سره مخالف دی نولیږی
یانژدی دنړی خلك به د ده په ضد پاڅون کوی اوله
شرنه به ئی ځان خلاص کړی. نوځکه دوی هلی
ځلی کوی چی غواله هغه له چی د نړیوانولهخوا
دوی د خپل پلید نظام سره گورته ولاړ شی خپله به
نړی باندی مسلط شی او غونډه دنیا مهارکړی.

که څوك د اوپوښتی چی دوی خوپه نړی
کي لږ دي اوله دی کبله چی نظام ئی فطری ندی
خلك هم ډیرورته غاړه نه ږدی اونه ئی قبلوی نو
دوی څنگه کولی شی چی د نړی په زرگونو ملیونو
خلکو مسلط شی ؟ اوکه مسلط هم شی نو څنگه به
ئی وساتی ؟ اوبله د اچی دوی هم انسانان دی دوی
څنگه حاضر دی چه دغه د بشری فطرت ضد نظام ته
غاړه کیږدی ؟ او دا څنگه دوی ته ممکن ښکاری
چی د نړی انسانانویه د غولویوپرگنو مسلط شی ؟

د دی تولوپوښتنو ځواب دادی چی د دوی
نظام په رښتیا سره د انسان له فطرت سره مخالف دی
انسان ورته غاړه نشی ایښودلی اماد وی چی دا نظام
خوښولی او خلك ورته مجبوروی علت ئی د ادی چی
دوی په خپله ددی نظام حاکمان دی نوروته وخت
نه ورکوی چی په دی نظام کی پردوی باندی
حکومت وکړی او ملائی ورته ما ته کړی امادا
خبره چی دوی څنگه کولی شی ټوله نړی مهارکړی
او پری حکومت وکړی ؟ د اهم اسان کاردی ځکه
چی دوی د خپل دغه غیر انسانی نظام د تطبیق
لپاره ځینی شاذ او د انسانیت څخه وتلی انسان پیدا
کولی شی چی په بی وزلوباندی د ظلم څخه کرکه
نه کوی ، او وسله هم په دی عصرکی ماشینی ده
نویوسړی کولی شی چی ماشین په زورباندی یوملیون
بی گناه خلك مړه کړی اویو ملیون نور د کمونیزم
په سره څنځیرکی وتړی ، چی مثال ئی همدا اوس په

باقی په (۳۹) مخ کی

اسلام

چیلنج میدهد

که نظریهٔ مشهور خود را در مورد کائنات چنین ابراز داشت : "جهان هستی تابع قوانین ثابتی است که اجرام سماوی در دائره ان حرکت میکند ."

بعد از وی طرفداران این نظر انراوسعت علمی بیشتری دادند تا حدیکه گفتند: "هر چیزیکه درجهان هستی از زمین تا آسمان بوقوع میپیوندد، تابع قانون معلوم و معین است و ایشان انرا قانون طبیعت نامیدند ."

بعد از این کشف علمی اکثریت علماء باین نظر شدند که خدا فقط محرک اول این کائنات بوده وکنترول حوادث و وقایع بعدی بدوش قانون طبیعت میباشد .

"والتر" این موضوع را بامثالی روشن میسازد، وی میگوید :

"جهان مانند ساعتی است که سازندهٔ اش آلات دقیق آنرا بشکل خاصی ترتیب میدهد و بحرکت می-آوردو بعد ازان ارتباطش با آن قطع میشود و خود ساعت بخودی خود حرکت میکند ."

بعد از وی "هیوم" امد تا ازاین خدای مرده و بی اراده ، بشر را خلاص کند ، وی گفت :

"ما ساعت ها را بچشم مشاهده ، کرده ایم که در فابریکه های ساعت سازی ساخته میشود، ولی این را مشاهده نکرده ایم که جهان هستی در فابریکه ای ساخته شده باشد پس چگونه به خالقی و صانعی که انرا بوجود آورده باشد ، اعتقاد کنیم ."

تصورات علمی برای انسان خیلی از حوادثی را که قبلاء مشاهده نکرده بود ؛ آشکار ساخت ، انسان علت طلوع و غروب آفتاب را نمیدانست و از همین سبب گمان میکرد که قوهٔ مافوق طبیعت وجود دارد که طلوع و غروب آفتاب بید قدرت اوست ولی امروز واضح گردیده که طلوع و غروب آفتاب به حرکت زمین بدور خودش ارتباط دارد . پس هیچ احتیاجی با این نماندکه قائل بقدرتی مافوق طبیعت شویم .

هکسلی میگوید :

"حالا که دانستیم حوادث زادهٔ قوانین طبیعت است پس لازم نیست آن رابه عالم مافوق طبیعت نسبت دهیم ."

این است اوهام باطل پرستان و اکنون ما به رد ، آن میپردازیم :

دراین جا آنچه را که یک عالم مسیحی بردآن ها گفته است بیان می داریم ، وی میگوید :

طبیعت حقیقی از حقائق جهان هستی است نه تفسیرآن زیرا چیزهای را که شما کشف نموده اید بیان اسباب پیدایش دین نیست ، دین ، برای ما علل اسبابی را که خارج از کائنات و محرک آنست بیان میدارد و آنچه را که شما کشف نموده اید هیکل ظاهری کائنات است بناء علم جدید تفصیل حوادثی است که واقع میشود نه تفسیرآن ، زیرا همه کشفیات علم جدید تنها و تنها جواب این سوال است که "این چیست؟" نه جواب سوال "چرا چنین است؟" و تفسیری که ما به حوادث طبیعی بآن ضرورت داریم متعلق بامر دوم است نه اول . در اینجا مثالی می آوریم تا موضوع رو شنتر شود:

چوچهٔ مرغ روزهای اول زندگی خود را در داخل قشر سخت تخم سپری مینماید و بعد از مدتی ان قشر میشکند و پاره گوشتی بنام چوچهٔ مرغ از ان بیرون میشود .

انسان قدیم باین عقیده بوده که خدا اورا ازان قشر بیرون کرده است ولی علم امروز ثابت کرده است که در روز بیست و یکم استخوان خورد و تیزی، در منقارش پیدا میشود که برای شگافتن تخم از ان استفاده میکند ولی بعد از چند روز استخوان مذکور از بین میرود .

بزعم ملحدین این مشاهدهٔ علمی مفکوره انسان قدیم را که میگفت خدا چوچه مرغ را از بیضه بیرون میکند ، باطل کرده است .

ولی حقیقت اینست که این مشاهده جدید سبب حقیقی را کشف نکرده است بلکه ما را بهحلقه جدیدی از حلقات این پدیده راهنمائی نموده است "و ان استخوان خوردیست که در منقار چوچه مرغ پیدا میشود" درین صورت باز هم سوال از علت حقیقی باقیست ولی نه علت شکست بیضه بلکه علت پیدایش ان استخوان خورد .

آری علت حقیقی وقتی اشکار میشود که مادر جستجوی آن شویم در جستجوی ان علتیکه میدانسته است این چوچه مرغ بالاخره به شکستن قشر بیضه و خروج ازان ضرورت دارد .

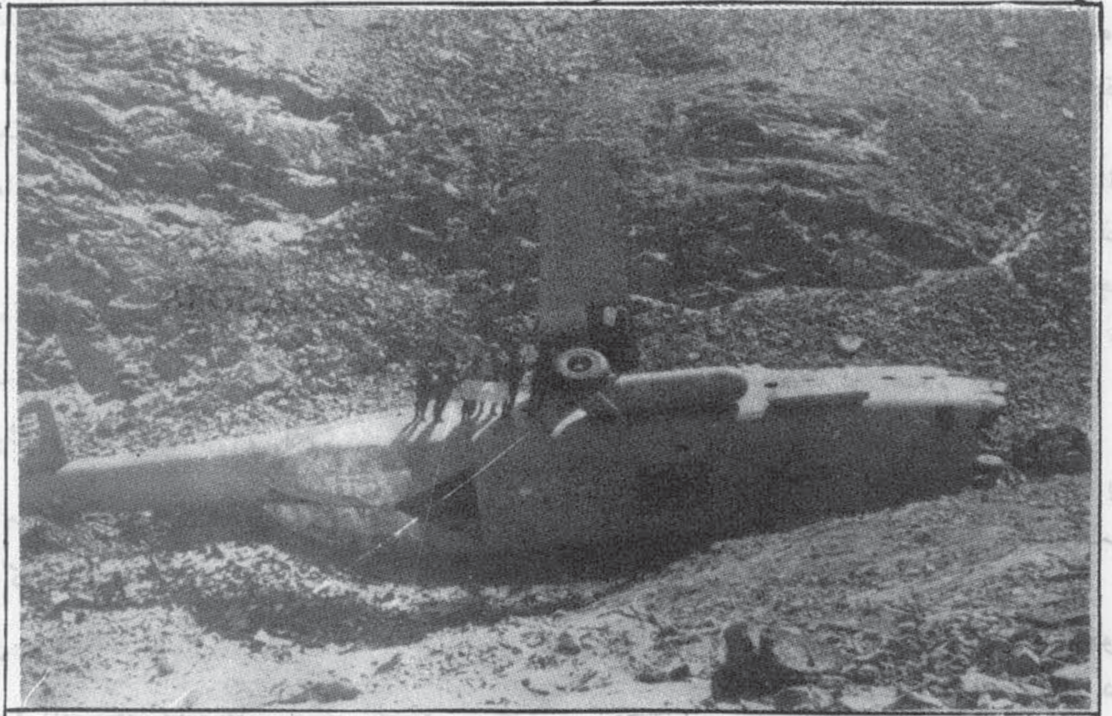
بناء کشف جدید علم نتوانست تفسیر یک پدیدهٔ طبیعی باشد بلکه مشاهده آن پدیده در دائرهٔ وسیع تر است . پروفیسور "سیسیل بالیس هامان" که استاد بیولوژی در امریکا است میگوید .

"عملیهٔ حیرت اوری کـه غذاء را جزئی از بدن انسان میسازد ، قبلا به خدا نسبت داده میشد اما امروز تجربهٔ علمی ثابت کرده است که این کار یک فعل و انفعال کیمیاویست ، ولی ایا این تجربه و این مشاهده موجودیت خدارا نفی میکند ؟ ؟

پس آن نیروئی که عناصر کیمیاوی را بران داشت تا فعل و انفعال را برای جذب غذاء در بدن ایجاد کند چیست ؟ . . . غذاء بعد از دخولش در بدن انسانی مراحل متعددی را می پیماید و محال است که ان نظم و نسقیکه در عملیهٔ هضم و جذب غذا مراعات میگردد ، به تصادف محض صورت بگیرد بناء بعد از این مشاهدات راه دیگر سراغ نداریم جزاینکه به خدای توانا ایمان بیاوریم و باین معتقد شویم که او تعالی باقوانین عظایش که طبیعت تابع آنست جهان هستی را اداره میکند ."

"سیسیل" علاوه میکند :

"طبیعت هیچ یک از پدیده های طبیعی را تفسیر کرده نمیتواند بلکه خود طبیعت محتاج تفسیر است . اگر ما از طبیبی سوال کنیم که سبب سرخی



طیاره روسی که توسط قهرمان جانباز جمعیت اسلامی افغانستان در سنگر افتخار آفرین پنجشیر سقوط داده شده است

خون چیست ؟

خواهد گفت که در خون کرویات سرخ موجود است .

خوب چرا این کرویات سرخ میباشند ؟

زیرا درین کرویات ماده ای موجود است بنام "هموگلوبین" که چون با اکسیجن در قلب یکجا شود باعث تولید سرخی میگردد .

خوب این ماده که هموگلوبین نامیده میشود از کجا پیدا شد ؟

ان در جگر ساخته میشود .

عجیب ! ولی این اشیای زیاد که عبارت از خون و کرویات و جگر وغیره میباشند چگونه باهم ارتباط میگیرند و وظایف خود را با آن همه دقت و با مراعات نظم اجر میکنند ؟

این را ما قانون طبیعت مینامیم ؟

خوب آقای داکتر . این قانون طبیعت چیست ؟

منظور از قانون طبیعت حرکات داخل کور و کرنیرو و های طبیعی و فعل و انفعالات کیمیاوی است .

درست . . . اما چرا این حرکات ونیروهای بی شعور همیشه یک قسم نتیجه میدهند ؟

و چگونه فعالیت های خود را تنظیم میکنند ، طوریکه پرنده را قادر به پریدن به هوا و ماهی را قادر بزندگی در درون آب و انسان را باهمه نیروها و قدرت های عجیب و غریبش در دنیا خلق مینمایند؟

این چیز را از من مپرس زیرا علم من در مورد آن سخن نمی‌گوید و قدرت آنرا ندارکه بگوید (چرا این وقایع اتفاق می افتد ؟)

از این سوالها پیمانهٔ صلاحیت و قدرت علم جدید در مورد شرح علل و اسباب ماوراء الطبیعه آشکار میگردد .

درین شکی نیست که خیلی از اشیایی که ماآنرا نمی شناختیم اکنون حقیقت آن بما کشف گردیده است اما این جواب سوال دیگریست، که با این کشفیات

علمی جدید ارتباطی ندارد و اگر با این کشفیات ملیون ها چند دیگر هم علاوه شود بازهم احتیاج بشریت بدین (دین اسلام) بهمان قوت خود باقی می ماند .

جهان ماچون ماشین خیاطی است که حرکت میکند ، ما تنها حرکت آن را درک میکنیم اما برای کشف حقیقت حرکت آن مجبور به پرزه پرزه کردن میشویم بعد ازین عملیه ما همه پرزه های آنرا میشناسیم و طرز حرکت آنها را میدانیم ولی اياهمه این کارها بمعنی آنست که ما سازنده و خالق ان ماشین را شناخته ایم ؟

و آیاشناختن پرزه ها و درک کیفیت حرکات آنها با این معنی است که ماشین مذکور بخودی خود ساخته شده است و سازنده ای ندارد ؟

ایا این استدلال منطقی خواهد بود ؟

یقیناً که نی .

خوب ایابعد از مشاهده وشناخت عدۀ محدودی از پدیده های طبیعت منطقی خواهد بود که بگوئیم جهان هستی سازنده ای ندارد و بخودی خودساخته شده است و خود بخود حرکت میکند ؟

پروفسور هریز (A. Harris) وقتی نظریه داروین را رد میکند از همین استدلال کار می گیرد وی می میگوید .

(استدلال بقانون انتخاب طبیعی عملیه "بقای اصلح" را تفسیر و توجیه میکند ، اما قادر به توجیه بمیان آمدن و حدوث این اصلح نیست) .

۲ . اساس علم النفس :

دومین اساسی که ملحدین باتکاء بآن ازوجود خدا تکر میورزند ، علم النفس است . بعد از تحقیقات بإصطلاح علمی که درساحه علم النفس صورت گرفت نتایجی بدست آمد که ثابت میساخت دین زاده "لاشعور انسانی" بوده و انکشاف واقعیت هان عینی نیست . یکی از علمای علم النفس میگوید :

"خدا جزانعکاس شخصیت انسانی برپردۀ کائنات و عقیده دنیا و آخرت غیر از تصویر تمثیلی آرزوهای انسانی ، و وحی و الهام جز اظهار غیر عادی قصه های خرافی و اسطوره های ته نشین شده در ذهن در هنگام طفولیت ، چیز دیگری نیست" .

برای بهتر روشن شدن موضوع باید دانست ، علم النفس معاصر عقل انسانی را مرکب ازد و چیز میداند که ان ها عبارتند از : "شعور" و "لاشعور" یا "خود آگاهی" و "نا خود اگاهی" .

"شعور" مرکز افکاریست که در ظروف و شرایط عادی بردلهای مان خطور میکند ، و "لاشعور" منبع افکار یست که زمانی بردلها خطور کرده و با گذشت زمان بدست فراموشی سپرده شده اند ، و جز در شرایط و احوال غیر عادی مانند : "جنون ، هیستریاو . . ." ظاهرنمیشوند .

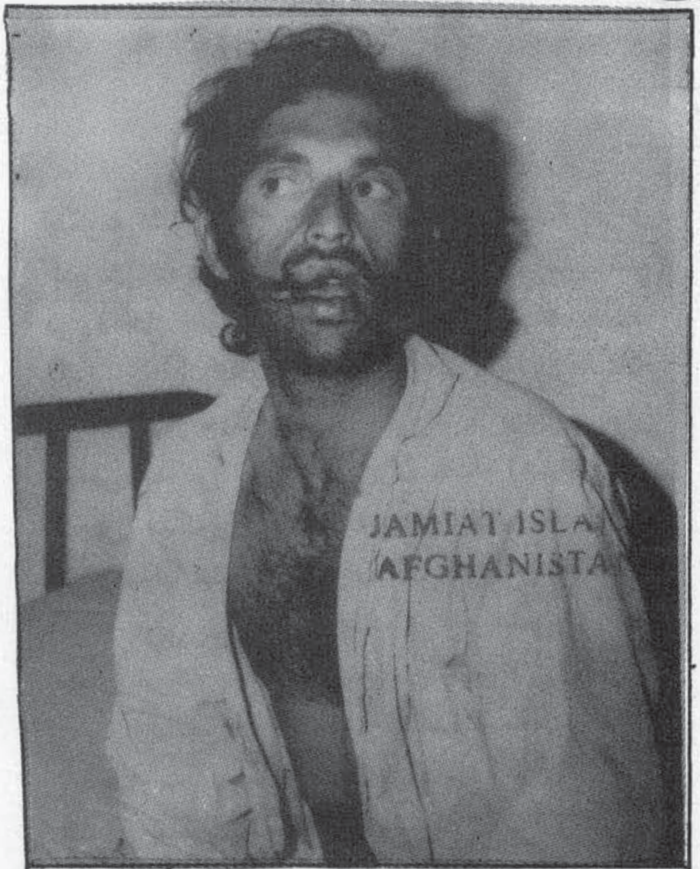
نوع دوم بمراتب بیشتراز نوع اول میباشد و ممکن است افکار شعوری و لاشعوری رابه کوهی از یخ تشبیه کرد که اگرانرابه نه جزتقسیم نمائیم ، هشت جزء آن در جوف بحر قرار داشته ویک جزءان بر سطح بحر ظاهر می شود . فروید بعد از کوشش های زیادی دریافته است که : "لاشعور" آگاهی افکاری را در حالت طفولیت می پذیرد که مودی به انجام دادن اعمال غیر عقلی میشود و پیدایش عقاید دینی نیز در تحت همین عطیه شامل است زیرا منبع پیدایش مفکورۀ جنت و دوزخ عبارت ازآرزهائی است که در عهد طفولیت در دل انسان موج می زند و لی برآورده نمیشود و این ارزوهای تحقق نیافته همچنان در "لاشعور" مدفون میماند تا انکه "لاشعور" زندگانی دیگر و جهانی دیگر را فرض میکند که دران تحقق این ارزوها ممکن است ، درست مثل انسانی که خیالی ارزو دارد در عالم واقع و در بیداری بچیزی دست یابد ولی موفق نمیشود تا باالاخره در عالم رویا انرا بدست می

اورد خلاصه نظریه فروید چنین میشود که : لاشعور برای تحقق بخشیدن ارزو های براورده نشدهٔ ایام طفولیت ، عالم دیگری راکه عبارت ازاخرت‌است ، فرض می نماید و چنین فرض میکند که این ارزوها در ان جهان تحقق پذیر است.

النتون میگوید :

''اعتقاد به قادر مطلق و بالاخره ظالم که جز بفرمانبرداری و اطاعت کامل ازوی و وفا داری به فرموده هایش راضی نمیشود ، عقیده ای بود که نظام جامعه ''سامری'' بوجود اورد، این نظام قدرت و عظمت و جلال و سلطهٔ فوق العاده رادر اذهان مجسم نمود که نتیجه ان شد تا شریعت موسی با ان همه قواعد مشکل خود تبارز نماید طوریکه در هر امری ازامور حیات ، حرام و ممنوعی تعین نمود ، مردم عوام که رسم و رواج و احکام پدران و اجداد شان را کور کورانه قبول میکردند بشریعت موسی با همه سخت گیری هایش گردن نهادند و ازان اطاعت کردند ، زیرا خدای این شریعت تصویر خیالی آن قدرت وعظمتی بود که نظام سامری آنراقبلاً در اذهان مردم ترسیم نموده بود''

این بود دلایل ملحدین بر انکار ازوجود خدا و آخرت با اتکاء به علم النفس که ما اکنون برد آن می پردازیم : نقطه استدلال دردلیل ''علم النفس'' این ملحدین که میگویند خدا و آخرت انعکاس شخصیت و ارزو های انسانی و در پرده کائنات است روشن نیست ، چه اگرادعا شود که شخصیت انسانی و آرزو هایش به محتوای عالم ، با لفعل موجود است ، معلوم نیست چه دلیلی برای رد این ادعا ارائه خواهند کرد ؟ ما میدانیم ماده ''جنین'' که جز باذره بین ، مشاهده نمیشود در ذات خود. از انسانی که طولش ۷۲ انچ است خبر میدهد و ''اتم'' که بچشم دیده نمیشود عینا همان نظام جهانی را داراست که حرکت نظام شمسی مطابق آن صورت میگیرد ، پس هیچ تعجبی ندارد اگر نظامی که بسویه انسان مشاهده می نمائیم درجنین نیز موجود باشد و بصورت کاملتر ، نظامی بسویه



این هم سندی از هزاران اسناد جنایات کمونیزم در افغانستان بخون خفته انقلابی .

کائنات در جنین و در اتم وجود داشته باشد.

بدون شک ضمیر و فطرت انسانی در جستجوی عالمی منظور و کامل است ، وهیچ نوع مانعی درین نیست که این ارزو و جستجو انعکاسی از عالمی باشد که واقعاً وجود دارد یابعباره دیگر ملحدین هیچ دلیلی ندارند بگویند ارزوها و امال انسانی بشکل یک عالم واقعی دیگر وجود ندارد ، وعالم دیگر تصویر خیالی این ارزو هاست.

درین شکی نیست که ذهن انسانی افکاری راحفظ می نماید که گاهی دراینده در حالات غیر عادی ظاهر میشود ولی این قیاس باطلی خواهد بود اگر دین را نیز جزئی ازین افکار بشماریم و پابان قیاس نمائیم و از حقیقت ان انکار کنیم ، و این قیاس مشابه بآن است که شخصی ، بت تراشی رابیبند بتی میسازد ، از دیدن ان فریاد براورد که این شخص خالق انسان است.

از عیوب علم جدید اینست که از یک حادثهٔ عادی دلیلی غیر عادی استنباط می نماید بناه

اسلام چیلنج میدهد

اینگونه دلیل از نگاه منطق اهمیتی ندارد ، فرض کنیم مردی درسرك روان است و افکار انباشته شده در ذهنش او را وادارباین میسازد که هذیان بگوید ، آیا ممکن است سخنان انبیاء علیهم السلام را که اسرار جهان را بیان میدارند ، بهذیان گویی شخص مذکور قیاس نمائیم وان حادثه (هذیان گوئی شخص مذکور) را وسیله برای ابطال سخنان گهر بار و سراپا حقیقت پیامبران الهی کاربگیریم ؟

درین صورت این استدلال غیر علمی و غیر منطقی خواهد بود و چنین قیاسی باطل وبی اساس.

اگر چنین فرض کنیم که عدهٔ از ساکنین بعضی از سیارات اسمانی بزمین فرودامده اند و از قدرت شنوائی برخور دارند ولی قدرت تکلم راندارند ، والها در جستجوی علل و اسباب تکلم انسان براینند ، و در اثنای کاوش و بررسی ناگهان متوجه و زیدن باد و بهم خوردن دوشاخهٔ درخت که صدائی ازان تولید میگردد ، شوند واین عطیه چندین بار تکرار گردد و با ارام گرفتن باد ، ان صدا نیز خاموش شود ، درینوقت سردسته ان گروه اطلاع نماید که رمز سخن گوئی و تکلم انسان فهمیده شد وان اینکه ذهن انسان مرکب ازفك اعلی و اسفل است که وقتی فك بالا به فك اسفل میخورد ، صدا تولید میشود و همان صدا عبارت از تکلم انسان است ، ایا این استدلال درست خواهد بود ؟

درین شکی نیست که از اصطکاك دو چیز باهم صدا تولید میشود واین یك حقیقت است ولی قیاس سخن گوئی و تکلم انسان باین حقیقت درست نیست واین عملیه "استحکاك" هر گز نمیتواند سر قدرت انسان به سخنسرائی را توجیه کند و حقیقت انرا کشف نماید همچنانکه تفسیرو توجیه اسرار نبوت و سخنان انبیاء باقیاس ان به هذیان گوئی شخص مبتلا به جنون و یا هیستریا درست نیست.

از نقطهٔ نظر علمی (لاشعور انسانی) در اصل خود میان تهی و خالی است و قبل از تولد انسان هیچ فکری در ان وجود ندارد ، بلکه هر فکری که دران جای میگیرد از طریق شعور جای میگرد زیرا (لاشعور) چیزی جز مخزن معلومات و مشاهداتی که انسان انرا ولو برای یك مرتبه در زند گیش مشاهده کرده است نمی باشد و محال است حقایقی را که قبلاً ندیده و نشنیده و معلوماتی درباره ان ها ندارد ، در خود ذخیره نماید امادین وسخنان پیامبران الهی خلاف انست زیرا پیامبران خدا از حقایقی خبر میدهند که در هیچ زمانی در خاطر هیچ انسانی خطور نکرده است واگر چنانکه ملحدین علم النفس ادعا میکنند منبع این اظهارات انبیاء (لاشعور) باشد پس این حقایق از کجا و از چه طریق در لاشعور ذخیره شد در حالیکه ایشان (انبیاء) هیچ یك از حقایقی را که درباره خدا و اخرت بیان میدارند ، در دنیا مشاهده نکرده اند. ادیانی که پیامبران الهی به ارمغان اورده اند حتماً از ناحیه ای بادانش معاصر از قبیل علوم طبیعی ، بیالوژی ، جیالوجی ، علم النفس ، تاریخ ، علوم سیاسی و اجتماعی . . . ارتباط محکم دارند و باقواعد علمی استوارند ، وسخنان پیامبران بری از هر نوع خیالبافی ، دروغ و افترا و . . . است ، درحالیکه همه افکار و نظریات و گفته ها و نوشته های دانشمندان از اغلاط ، اکاذیب و اباطیل وبیهوده گوئی ها خالی نمی باشد ، با گذشت قرنها دانشمند ان زیادی بدنیا امدند و رفتند و یکی برحرف دیگری خط بطلان کشیده ویکی نظر دیگری رارد نمود وخطای گفته او را آشکار ساخت ولی صدق کلام نبوت تاابد باقیست و هیچکس نتوانسته است و نخواهد توانست بر گفته ای از گفته های فرستادگان الهی خط بطلان بکشد و هر کوششی که درین جهت صورت گرفته به ناکامی و افتضاح مواجه شده است.

(ادامه دارد)

د تیری گڼی پرله پسی :

د شهید قداست او سپیڅلتوب

د شهید منطق اوبرهان د سوځېدلو اوړناوړکولو منطق دی. د ټولني دژوندی کولو لپاره په ټولنه کښي د ویلی کېدلو او جذ بیدلو برهان دی. د انسانی ارزښتولو په مړواندا مونوکښي د روح مغنه ایستلو برهان دی. د شجاعت پید اکولو برهان دی. د پیش بینی بلکه د ډیري پیش بیني منطق او برهان دی. د شهید وینه څه شی کوی ؟

د شهیدوینه هیڅ کله نه ضائع کیږی. په حقیقت کښی د شهیدوینه په څمکه نه توئیږی. د شهید دویني هره څاڅکه په سوونو او زرگونو څاڅکو ترڅوچه دوینو په یوسیند باندی بدلیږی او د ټولني په شکل او بڼه ډکرته راوځی او خپله ځیره ښکاره کوی. نوځکه د پاك خدای پیغمبر (ص) فرمایلی دی (ما من قطرة احب الی الله من قطرة دم فی سبیل الله) هیڅ یو څاڅکی په حقیقت کښی پاك خدای څخه د هغی وینی له څاڅکي څخی ښه او زیات ندی چه د خدای په لیاره کښی توئیږی.

شهادت د ویني پیچکاری د ټولني په ځیره کښی. د شهیدان دی چه د ټولني په ځیره او د ټولني په رگونوکښی په تیره بیاهغه ټولني چه د وینوپه‌کی اخته دی تازه او نوی وینه پیچ کاری کوی. شهید د خپلو وینواله لیاری څخه ـ خپل موجودیت په ټولنه کښی تل ترتله ساتی. یعنی د تلوالی او همیشه توب وینه په ټولنه کښی منحٌ ته راوړی.

د شهید دیرلوی صفت او خاصیت دهغه د زړه وورتیا پیدا کولو صفت دی. په کوموقوموکښی چی د زړه ورتیا او شجاعت اوټینگواله په تیره بیاد الهی دین په برخه کښی د شجاعت او ټینگواله روح مړکیږی د شهید ډیره‌لویه شهکاری او غټ صفت دا دی چه دغه مړ روح له سره ژوندی کړی ،

له دی کبله اسلام تل شهید ته اړتیا او ضرورت لری، ځکه چه شجاعت او ټینگوالئ پیدا کولوته تل ضرورت لری. شهیدان دی چه دلي دلي خلك ، د نا پوهی او گمرای له تواتمونه ایستلی او د هدایت و رونی او روښنانی لوبی لیاري ته ئی رسولی دی.

امیرالمؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه فرمائی : پاك خدای د قیامت په روځ شهیدان په داسی لوئی او عظیم الشانه منظر ډکرته را حاضروی چه که انبیاء علیهم الصلوات والسلام دهغوی دمخی نه تیر شی ، ددوی احترام او تعظیم د پاره ښکته کیږی او په پښوځی.

شهید لوی او درانه وظائف او پروگر امونه په مخ په بنی لری ، لکه څنگه چه د شهادت او شجاعت سره ملگری دی د امر معروف او د تیری او نا رواؤ سره په مبارزي هم ملگری دی. مگر په دغه موقف کښی ځای په ځای نه پاتي کیږی ځکه چه په مخ کښی ئی ډیر اوږد منزل او جگی ځوکي پرتي دی. هغه کسان چه د خپل ځان له تیر شویدی ، نور دنیا او دغه غولوونکی رنگونه او خوندونه د دوی مخه نشی نیولی دا زړونه چه سیند په کښی د یوڅاڅکي نه زیات ځای نه نیسی ، ددي څاڅکو او دیرووړوکو او غولوونکو شیانو په بندکښی لشي پاتي کیدای هغوی خپل ځانونه پیژندلی دی او دهغوی عظمت اولویی دټیټو او خوارو ځیزونو اسیراو بندی ندی.

لنډه د چه د شهید کیسه دیوی اواري د ښتي په شان نه ده چه په ناسته دهغي آخر سردښواي او د سترگو په ـ غړدلواوارولو سره دهغې ټولي ځنډي اوهره خوادرته ښکاره شی ، دا قصه دیوغره مثال لری. (المؤمن کالجبل الراسخ) او هغه هم داسی لوی غرچه د تاریخ د عظمت او لوی والی په ځیر

او په تناسب چه هر څومره پوړته دلاړشي ښه او ډير ليدلی شي ، په دې حال کښې چه بو پوړی ورختلی نه ئې په کوم وخت کښې چه څوکې ته ئې و خيژي خپل ځان به هير کړي او خپل فکرونه او تحليلونه به لاسه ورکړی مگر که چيرته له ليري نه دهغه په باره کښې ښه تعمق په کارواچوي د ډير غور او تفکر په نتيجه کښې دهغه بې شپهې تحليل لاس ته واوړی او د سيوری دلوی والی نه ئې جسامت اندازه ولګوي او د دروندوالی تاثيراتونه ترنن ورځې پوري او دا چه په راتلونکونسلونو کښې ئې هم اغيزه او تاثيرپاتې کيږی اندازه ځانه را معلومه کړی ، او د نښو او نښانو نه ئې اټکل د لګوي ، نوبيا په د شهادت په لويوژورو اثراتو او نژدی نتائجو باندی که څه هم ډير ليری ښکاره شي يوه شي او ډير ښه په پوه شي.

شهادت د بشريت د هسکې مانې څوکې ته د ختلو ليمائی ليار غوځوی.

شهادت داسې يو غوره کړی شوی معشوق دی چه حقيقی مجاهد د خپل خوږځان په ځارولو سره د خپلواکی غوښتنې په ذکر او د عشق په محراب کښې برپالی کيږی.

شهادت يو انتخاب دی نه هدف او شجاعت نتيجه ده نه مقصد.

که شهيد ته قهرمان ووايو د قهرمان نه پوړته دی او که ورته مصلح ووايو د مصلح څخه هم لوړ مقام لری په هرڅومره - ښولومولو سره ئې چه و واړ و يادکړ و خوله ډولو څخهئې پوړته دی.

شهيد ، شهيد دی بله کلمه هيڅ کله دديې کامې ځای نشی نيولی او نشی کولی چه ئې ځای و نيسی.

پاکه او لويه خدايه ! موږ ته توفيق راوبښه چه ستاپه لياره کښې او ستا رضا او خوښې په خاطر جهاد و کړو او د شهادت درجې ترلاسه کړو و من الله التوفيق. (پای)

اميدوارم سال جاری سال پيروزيهای بيشتر بردشمن باشد، خداوند شمارزمندگان مخلص را درپناه رعايت خويش نگاه دارد و بدست توانای شما ميهن عزيز را ازلوث اغيار غارتگر پاک سازد، وحکومت عدل الهی که مشتاقانه در راه آن جانبازی ميکنيد، هرچه زودتر برقرار گردد

"استاد برهان الدين ربانی"
رهبر جمعيت اسلامی افغانستان

دکتور حقشناس

نگاهی به تاریخچه کنفرانس سران کشورهای اسلامی

نتیجه

از آنچه در بالا به اجمال و اختصار بیان داشتیم چنین استنتاج میشود که کنفرانس های سران اسلامی و یا وزرای خارجه این کشورها، هر چندزیر نام اسلام و به مقصد حل مشکلات امت مسلمان بر گذار میشود ، اما در واقع عرصه جدالیست بین اسلام و استعمار و پهنهٔ یک کارزار فکریست ، جهت انتقام جوئی های شخصی و دفاع از ابر قدرت ها . و اصولات بدانگونه که تذکار رفت موجودیت گماشتگان و اجیران روسی و بعضاً وابستگان امریکائی در چنین کنفرانس ها ، ماهیت اسلامی بودن کنفرانس ها را هر چند هم به آن خوشبین باشیم از میان میبرد . از حافظ الاسد سوری که کشتار مسلمان جزء تفریحات روزمرهٔ او شده است و از عرفات و قدومی که فقط در لباس با بریژنف متفاوت اند و از علی ناصر محمد که بدون دستور مسکو تنفس نمیکند ، چگونه میتوان چشم امید داشت تازنج و عذاب ملت های اسلام را نمس کنند و بر مرگ و درد مليون ها مسلمانیکه هر روز توسط روسها از بین میروند و یا متواری میشوند ، قطرهٔ اشکی بریزند ؟

زندانهای ترکیه همین اکنون از پیروان راه حق و قرآن پر شده است و بنام دست راستی‌های افراطی یعنی همان مسلمانان صدیق وراستین ، همه روزه عده ای در بند کشیده میشود ولی هیچکس در برابر گروههای چپ افراطی ابروخم نمیکند وچنین گمان میشود که این کشورها از اسلام بیشتر احساس خطر میکنند تا کمونیزم . و دلیلش هم واضح است ، علت اینست که اسلام و آئین انسان ساز او ، سکوت و آرامش را در برابر ظلم و ستم محکوم میکند و اجازه نمیدهد تا هرکس و ناکسی ، بزور سر نیزه و شمشیر بر دیگران حکومت کند و هر چه دلش خواست انجام دهد . در مکتب اسلام آزادی های فردی در چوکات انسانی اش بحدی مجاز است که حتی بادیه نشین عرب خلیفهٔ وقت را از انحراف و کجی بر حذر میدارد و بوی اخطار میدهد که اندک خطایش را با شمشیر درست خواهد کرد . بیرحمی و قساوت ، زندگی حیوانی و فحشاء ، تجاوز بر مال و جان مردم ، کشتار و غارتگری ، فریب و خدعه و هر گونه اعمالیکه منافی با مکارم اخلاق و کرامت انسانی باشد در کیش و قوانین اسلام مردود است . اما کمونیزم بر همه آنچه در اسلام و جوامع اسلامی و نیزاز نظر ارزش های انسانی ، جایز نیست ، صحه میگذارد و این عمل ، به سود فرمانروایان خود کامه و ـ جوامع منحطه و فاسد است . و بنا برین ، از جنبش های لسلامی ، می هراسند و میکوشند آنرا در نطفه از بین ببرند . عدم هم آهنگی در نحوه فکر و عمل و اختلاف نظامهای سیاسی و اجتماعی ، و تفرقه و نفاق ، و جنون قدرت و جاه طلبی و تضاد های عمیق وآشتی ناپذیروده ها عوامل دیگری که از آنها نام بردیم هر یک در حد خود فاصله ایجاد است و پراگندگی آور . و از همه مهمتر ضعف ایمان، اختلال عقیده، الودگی نیات و ارجحیت سود فردی بر مصالح کلی ، و انحراف از اصول و هدایات

اسلام، نتایجش جز این نیست که سرگشتهٔ وادی حیرت باشیم و از اوج عزت به حضیض ذلت کشیده شویم.

به تلخی باید بپذیریم که دنیای اسلام در اثر بی مبالاتی ها و به خواری گرفتن دستورات آن از ـ سوی مسئولان امت های اسلامی ، سخت به آشفتگی و ناتوانی گرائیده است هر اندیشمندی را از آیندهٔ دردناکی که در پی دارد ، رنج میدهد . هرگاه مسیر سیاست و حرکت زما مداران مسلمان بدینگونه ادامه یابد و پیروان اسلام نیز کما کان در غفلت وافسردگی و تن پروری ، بی اعتنائی و دنیا پرستی بسر برند، دیری نخواهد گذشت که کرگس استعمار ، آنان را چون صعوهٔ شکسته پری خواهد بلعید و بر هستی شان خاتمه خواهد داد .

هرگاه ملل اسلامی در برابر آنچه حدود یکصد سال پیش در ترکستان بوقوع پیوست بی تفاوتی ها ـ اختیار نمیکردند و عمل روسیان وحشی وسلطه جورا در همان آغاز سرکوب میکردند ، این کشور هرگز جرئت نمیکرد تا تمدن و فرهنگ اسلامی را در زیرسم ستوران خود ، خرد و نابود کند و بیش از چهل میلون ، مسلمان را در قید اسارت و بردگی در آورد . و هرگاه اربابان کرملین و رژیم خونخوار روسی بر ضعف اراده و ناتوانی مسئولان ملل اسلامی آگاه و مطمئن نمیبودند ، هرگز بر افغانستان حمله نمیکردند و ملیون ها مسلمانان جهان دست بر الاشه نشسته اند و این فاجعه را از دور تماشا میکنند وچنین گمان ، می برند که اژدهای استعمار سرخ دیگر با این اخرین طعمه ، سیر خواهد شد و در خواب فر و خواهد رفت . اما این پندار و خوش باوری اشتبا هیست سخت زیان آور و جبران ناپذیر که در صورت ادامه یافتن آن ، خطریکه هستی اسلام را تهدید میکند ، تحقق خواهد یافت .

نقشه ای که روسهای وحشی وسلطه جو طرح کرده اند و قدم بقدم آنرا تطبیق میکنند ، نه در ساحهٔ جغرافیائی بخارا و افغانستان خاتمه میابد ، بلکه ایران و پاکستان و خلیج فارس در قدم اول شامل این پلان میباشند و نا آرامی هائیکه هم اکنون بوسیلهٔ گماشتگان معلوم الحال روسی در پاکستان و ایران براه انداخته شده جزئی از این بر نامه و مقدمه ای برای دگرگونی ها درین کشور هاست و هدف انست تا از یکسو زما مداران این کشورها را به کشمکش ها و جدال های داخلی مشغول نگه دارند و توجهٔ شانرا از اوضاع و احوال افغانستان و امکان یاری و کمک به رزمندگان افغانی و مهاجرین باز دارند و از سوی دیگر در اثر تولید و ایجاد بدامنی‌ها و نا آرامی ها به اقتصاد آن لطمه زنند و زمینه را برای روی کار آمدن اجیران خود ، آماده سازند و در فرجام دست بکاری زنند که در افغانستان زده اند . خلیج فارس و کشورهای عربی را نیز همین اکنون در محاصره کشیده اند و یمن جنوبی و لیبی و سوریه در واقع به زراد خانهٔ مسکو تبدیل شده اند تا در فرصت مساعد از این پایگاهای خود ، کشورهای اسلامی را هدف قرار دهند . اطمینان کاذب و شاید صادقی که روسها از تغییر اوضاع به نفع روس در ایران و پاکستان و بعضی از دول دیگر اسلامی دارند ، این کشور را و اداشته تا باهمه ضربتی که در افغانستان دیده است ، بازهم به خیره سری و وحشت خود در آنجا ادامه دهد .

عراق و ایران بیش از شش ماه میشود که در برابر هم صف آرائی کرده اند و تاکنون هزاران نفر از دو طرف جان خود را از دست داده اند و عاقبت کارهم ، هر چه باشد به نفع استعمار و دشمنان اسلام و مخصوصاً روس خواهد بود .

ولی در برابر این همه برادر کشی ها که واقعا در تاریخ معاصر اسلام ننگین است ، بیش از چهل کشور مسلمان ، چنان می نگرند که گوئی هیچ اتفاقی نیفتاده است و یا اینکه در نظر ایشان قابل نگرانی و تشویش نیست و یا هیچ قلبی درمیان انها وجود ندارد تا از این درد بطپد .

همچنان کشورهای مسلمان این امکان را در دست داشتند و دارند که بجای صدور قطع نامه ها و حرف زدن ها ، بر طبق قرآن عمل کنند و در سر تا سر دنیای اسلام علیه روس اعلان جهاد صادر نمایند و نگذارند تا یک ملت آزاد و مسلمان ، چنین تنها و تهی دست ، در برابر روسها بجنگند و ملیونها



این هم سندی از هزاران اسناد جنایات کمونیزم در افغانستان بخون خفته انقلابی

آنچه درین مدت طولانی در گیری های عراق و ایران ، سران دول اسلامی انجام داده اند ، فقط حرف بوده و بس . ما معتقدیم که هر گاه این ممالک در برابر خدا و دستورات قرآن احساس مسئولیت می کردند ، این جنگ و برادر کشی تا این حد و مرز ادامه نمی یافت و هزاران جوان اسلام بدست هم کشته نمی شدند و اقتصاد هر دو را لطمه نمیزد ، اینان بجای اینکه حرف ، بزنند میتوانستند بایک اقدام عاجل و عملی و همگانی در وسط میدان رزم ، عسکر پیاده کنند و عراق را وادار میکردند تا ارتش خود را از خاک ایران خارج کند و سپس اگر دعوی برحقی داشتند ، بین شان داوری بعمل میامد .

شهید و آواره از خود برجا نهند .

حق اینست که قدرت اراده و تصمیم گیری امت های مسلمان اغلب در دست کسانی است که مقولهٔ (پهلوان زنده خوش است) را شیوهٔ خود قرارداده اند ولی غافل اند از اینکه ، اینک اشتر مرگ در استان ایوان های شان . زانو زده است و دیری نخواهد گذشت که گاوی شان را بگیرد و بر حیات شان خاتمه دهد . و خلاصه اگر وضع چنین باشد و ما در خواب و حریفان در کمین ، بیگمان از پرتگاه نابودی بزیر خواهیم افتاد و بر هستی اسلام خاتمه داده خواهد شد . بر حذر باید بود که نه غوغا در مجمع ملل و نه اعتراض

و شکوه در کنفرانس های اسلامی و نه هم صدور قطعنامه ، در کنفرانس کشورهای غیر متعهد ، هیچ کدام نمیتواند استعمار را از تطبیق پلان هایش در منطقه و جهان باز دارد و از خطر هائیکه متوجه اسلام است جلوگیری کند ، جز شمشیر و جهاد و قیام و تکبیر .

چه باید کرد؟

برای اینکه دنیای اسلام بتواند شوکت پارینه و از دست رفته خویش را بازیابد و غبار ذلت و خواری را از چهره اش بزداید ، و دراندک فرصتی که باقیست ، خویش را از تهلکه نجات بخشد ، بایستی قیام کند و انقلاب براه اندازد . این قیام و انقلاب نه بدان معنی باشد که قدرت های انسان کشی و ویرانگر استعماری آنرا بکار میبرند ، بلکه بدین مفهوم است که همه شیوه های تقلیدی و انحرافی و گرایش های منفی و بیگانه را درین کشورها زیر و رو کنند و قرآن و فرهنگ اصیل اسلامی را جانشین قوانین مهمل و اندیشه های وارداتی نمایند . نقاب پوشان شناخته شده ای که در لباس اسلام ولی در خدمت دشمنان اند ، از جامعه اسلامی طرد کنند و قدسیت از دست رفته اش را باز گردانند . طرح یک پیمان و یا اتحاد اسلامی را بر اساس معیار ها و هدایات قران کریم پی ریزی نمایند و ارزش های انسانی مکتب اسلام را عملاً بکار برند و تمام رشته های همبستگی و وابستگی را با استعمار و استعمارگران قطع کنند و به نیروی خدا و ثروت های بیکران مادی و معنوی خود متکی شوند . همه تضاد ها و دورنگی ها را قاطعانه کنار نهند و دست به حبل المتین (واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا) بزنند و صادقانه به آن عمل نمایند.

هر گاه چنین کنند ، و بیش از هشتصد ملیون مسلمان جهان را در یک صف و بسوی یک هدف که عظمت اسلام و آزادی و حکومت عدل الهی در آن مضمر باشد ، رهنمونی کنند سیادت و رسالت



برادر مجاهد داکتر عصمت الله باعده ای از مجروحین که در شفا خانه جمعیت اسلامی افغانستان تحت معالجه قرار دارند دیده می شود

جهانی بیگمان در اختیار آنان خواهد بود و هیچ قدرت و ابر قدرتی نخواهد توانست در برابر آنان ایستادگی نماید . و هر یک را به نحوی به بندگی و بردگی بکشد . طرح اتحاد اسلامی و همکاری ها و همگامی های صادقانه ذات‌البینی دول اسلام که بحمد الله از همه انواع نعمات و وسایل مادی و معنوی برخوردارند ، هر نوع بدبختی های اسلامی را از میان خواهد برد و چون سیل خر و شانی برج و بازوی ستم و ستمگران را از بنیاد ویران خواهد کرد . و این اقدامات نه تنها جرأت اهر یمنان عصر را از تجاوز به حریم پاک سرزمین های اسلامی سلب خواهد کرد ، بلکه وسیله ایست که میتوان افغانستان و ملیون ها مسلمان در بند کشیده شده و مستعمره را نیز از قید اسارت وبردگی نجات بخشید . و صدها مدرسه و مسجد را که روسهای وحشی در ترکستان و بخارا به باشگاه های شبانه و میخانه ها، تبدیل کرده اند ،از وجود کثیف آنان پاکسازی کرد .

پیمان اخوت و مودت درمیان مسلمانان گیتی انان را از صف آرائی ها در مقابل هم ، باز خواهد داشت و جنگ و ستیزه جوئی و برادرکشی هائی را که همین اکنون ، دنیای اسلام را فرا گرفته ، به مهر و همزیستی و همکاری مبدل خواهد ساخت ، و در فر جام استحکام بنیان و بقای اسلام را تضمین خواهد کرد .

و هرگاه چنین نشود و دست اندرکاران و فرمانر و ایانیکه مسئولیت امت های مسلمان را بر عهده دارند بیک اقدام قاطع و طبق دستورات قرآن عمل نکنند و کما کان به زد و بند های پشت پرده ادامه دهند و مصالح اسلام را قربانی آرزوها و بقای خود کنند ، درآنصورت برای نجات اسلام و امت‌های مسلمان از مصائب و بدبختی هائیکه در کمین آنها است ، فقط یک راه موجود است و بس ، وآن قیام است و قیام است و قیام و بدست گرفتن زمام اختیار از حکام و حکام و حکام .

(پایان)



نمونه از خرابی‌های منازل مسکونی رهای قهرمان ولایت لغمان که در اثر بمباردمان نیروی هوائی خرس‌های قطبی منهدم شده است

آیا شوروی اتحاد او روسیه یوشی دی

لوټمار او وینې څښونکې سرمایه داری امپراطوری د غوښیدو په درشل کې دي او د ځمکې کره د دغو استعمار ګرو غلو تر پښو لاندی د اوربه دامن بدله شوی وه. د دغو خطرناکو حوادثو په وړاندی زموږ د امید سترګی د تاسو لوری ته دی هغه زموږ دهیلو سترګی د تاسو خواته دی، ای د روس او شرق مسلمانانو ای زیارکښانو! په تاسو څه شوی دی چې له دغو مره زیارکښلو سره له خپلو ټولو حقوقو څخه محرومې؟

ای د روسی مسلمانانو!

ای تاتاریانو چې د قولجا او قرم په سواحلو کې ژوند کوی، ای د سایبریا او ترکستان قرغزیانو او ساریتانو!

ای د قفقاز تاتارو او ترکانو!

ای هغو کسانو چې د تاسو د مسجدونو او قبرونو حرمت او قداست تر پښو لاندی شوی دی او د روسی قیصرانو او طاغوتانو د تاسو عقاید او دودونه او مقدسات تر پښو لاندی کړی دی! له نن ورځې نه وروسته د تاسو عقایدو او عاداتو آزادی، او د تاسو قومی رژیمونه او فرهنګی غونډی تضمینیږی او هیڅ طاغوت او هیڅ تیری کونکی لره به د اوسه نه وی چې په تاسو باندی ظلم او تیری وکړی، نورا پاڅی او خپل قومی ژوند ته څرنګه مو چې خوښه وی، اساس او تاداو کیږدی څکه تاسی ازادي د تاسو او د تاسو د ازادی په منځ کې هیڅ خنډ نشته داد ـ تاسو مسلم حق دی!!!

نووخوځیږی...

تاسی داده او سی چې زمونږ څرنګه چې د روسیی د ملت له حقوقو څخه دفاع کوی د تاسو له حقوقو څخه په خپل ټول قوت او د قدرت په ټولو وسیلولکه عسکرا و کارګری او بزګری قوتونه دفاع کوی، نودغه انقلاب ته مرستی لاس ورکړی او ددی انقلاب قانونی حکومت سره مرسته وکړی!

ای د شرق مسلمانانو!

ای فارسیانو! ای ترکانو! ای اعرابو او هندوانو!

تاسی ای هغو ملتونو چې اروپائی استعمارګرانو له ډیرو پیړیو دا هسی د ستاسو ځمکې غضب کړی دی او تاسو په سرونو مالونو او ازادی او استقلال باندی ئې تجارت کړلی دی!

تاسی ای هغو انسانانو چې غله او فتنه ګران دځې کوی چې د تاسو هیوادونه په خپل منځ کې سره تقسیم کړی! راپاڅې او د استعمارګرانو جغ له خپلو اوږو څخه وغورځوی! هغه غله چې غواړی تېرمو په اسارت و نیسی او وینې مو مباح وګرځوی.

خبردار فرصت له لاسه مه ورکوی د ظالمانو استبداد مانی رنګی کړی چې په تاسو او تاسو په هیواد باندی ئې تیری کا وه او مه ئې پریږدی له دی نه وروسته د تاسو منابع او مالونه لوټ کړی. تاسو ته بنائې له دی نه وروسته خپل سرنوشت په خپله تعیین کړی او خپل را تلونکی ژوند په خپله جوړ کړی. ملګرو ورونو!

په کلك عزم او قوی اراده ټول د عادلانه او دیموکراتیك سولې په لور. زموږ بیرغ دټولو محکومو او مظلومو ملتو لپاره د ازادی او حریت زیره لری.

ای د روسیی مسلمانانو!

ای د شرق مسلمانانو!

مونږ په داسی حال کې چې د بشر د لیکمرځی په لاره کې ګامونه اوچتو و اوپه د اسی لاره کې راځی یو چې د بشر لپاره د نوی ژوند زیری راوړونکی دی، خپل د امید لاس تاسو لوری ته اوږ دوو او له تاسو نه

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

بوده و مسلخ بزرگ آدمخواری را بدون مزاحمت کلب دیگری تصاحب کرد و از خون و گوشت و غایطهٔ انسان استفادهٔ شایانی نمود .

ازسال ۱۹۶۹ به بعد چین توده شاهد برگزاری صحنه‌ها وگردش چرخهٔ دوارلینز پروجکتور فلم‌های بود که چشم بیننده ، در هیچ سینمائی نظیر آنزا ندیده و گوش شنونده کمتر قصهٔی را از تاریخ ضخیم و فطور انسانیت مانند آنچه که در کمپ دوم صلح (!) و عدالت خواهی ! و مساوات (!) سپری شده ، شنیده است .

ارواح خبیثهٔ تان ناشاد ای «چنگیز» و "الیبال" و«آتیلا» ! ای هتلر و موسولینی ! کجائیدکه برمظالم ناروای کمپ عدالت جهان بنگرید ! و برمساوات و صلح (!) و آزادی (!) اگر چنین است ، نفرین کنید. فرعون ! ای تجسم عینی هیکل ستم ! آرام باش و دیگر در مصر ستم خسته ، برمستضعفان تهیدست عربدهٔ ظلم سرمده که دست‌های آغشته بخون و کثیفت از عقب و توسط صدر مائو (!) این یگانه فرزند مارکس ، آن پدر رنجدیدگان جهان ! بسته شده است .

نمرود ! ای فغوارهٔ فاقد فغند ! و ای نمرودیان ! ای در بند شده‌های جهل و طلسم کهن ! دیگر آتشی را در گلخن جهنمی تان روشن نکنید که سرد مداران نظام عدالت اجتماعی (!) و سوسالیزم و حامیان طبقهٔ کارگر (!) نایرهٔ فشفشهٔ شان را مشتعل و دوزخ کمونسیم را گرمتر از آتش آتشکده‌های بلخ و بخارا نموده اند .

آری ! درسال ۱۹۶۹ انقلاب فرهنگی در چین شروع شد ، رسوم ملی ، عنعنات مذهبی و اخلاقی ملت‌های در بند و تحت ستم همراه با حقوق سیاسی و اجتماعی شان درهم نور دیده شد و معابد و مساجد طوایف مسلمان ، به طبیله‌های حیوانات ، به دکان‌ها، سرای‌ها ، سینماها و تیاترها مبدل گردید و هر آنکس که چینی در جبینش مشاهده میگردید ، بخاکدان نیستی سپرده شد .

ازسال۱۹۶۹ تا سال۱۹۷۳ یعنی درظرف چهار سال هفتاد و پنج ملیون انسان قربانی تصفیه‌های شوم حزبی و انقلاب فرهنگی‌گردید. این تلفات حیرت آور و گیج کننده را خود رادیو پیکنگ گزارش داد ، اما آنرا در اثر مرض طاعون وانمود ساخت .

گرچه این خبر در سال‌های ۱۳٤۸ و ۱۳٤۹ گاهگاهی از امواج رادیو کابل نیز برود کاست میگردید که در چین طاعونی نازل شده و ملیون‌ها انسان بآن مصاب و نابود گردید ، اما بخوبی میتوان باور داشت که این سخن خیلی درست و بجاست ، زیرا این طاعون ازسال ۱۹٤۹ درچین طاری ومستولی گردیده بود و شدید ترین طاعون و غیر قابل علاج ترین سرطانی چنین بیرحم و آدمکش نیست و این‌کشتار هفتاد و پنج ملیونی تنها یکقلم ازین ضایعاتی است که در یک دورهٔ شدت مرض نصیب توده‌های وسیع انسانی در چین شده است . البته آن خبر رادیو پیکنگ درسال ۱۹۷۷ در بیان آزادی عبادات دینی و مراسم مذهبی باشد و مد و طمطراق زیاد و فخر فروشی دربرابر روس اعلان داشت و نفوس مسلمین چین را ده ملیون نفر قلمداد کرد ، بخاطر و حافظهٔ مطبوعات جهان بوده باشد . و شاید از جهانیان هیچکسی هم ازین موضوع بی اطلاع نبوده باشد که در چین بعد از احصائیهٔ جنگ جهانی دوم ، شصت و پنج ملیون نفوس مسلمان بود و باش داشت و خواه مخواه این سوال بحیث یک حقیقت جگر خراش ، اذهان همه منورین گیتی را نا آرام داشته باشد که پنجاه ملیون نفوس دیگر این مسلمان‌ها چه شدند ؟ به آسمان رفتند یا به اعماق زمین ؟ یا اینکه

جنایات کمونیزم در طول تاریخ

تکثر نفوس در مسلمانان قوس نزولی و نقش معکوس و قهقرائی دارد؟ درست درین مدت دو از ده ملیون نفوس در افغانستان ، باوجود قتل‌ها و کشتارهای رژیم‌های فاسد و مزدور ظاهر ، داود ، ترهٔکی لعین به بیست ملیون رسید و بیست ملیون نفوس ایران ـ باوجود خونریزی‌های سفاکان نمرود صفت پهلوی ـ به سی و پنج ملیون ارتقاء یافت ، اما در چین همان تعداد شصت و پنج ملیون اول عوض تصاعد یا برجا ثابت ماندن بشمار قبلی ، به ده ملیون متنازل میگردد !

آری ! کمونیسم مبداء شر ، اغواء ، حیوان سازی و خونریزی است و نور عقل و روشنائی و جدان را تا ریک و در بند می سازد و اخلاق و زندگی به صبغه و نمای انسانی را به پرتگاه سوق میدهد و «انسانیت» «صلح» و «عدالت» و «حیات» را در زباله دان فشرگند و چرکین نابودی مدفون میسازد ، و جز این از نظام وحشتبار کمونیسم چیز دیگری را هم انتظار بردن کاریست غلط و قیاسی است بی مقیاس و آرزویی است بی اساس .

هان ! ای جهانیان آگاه شوید ! و زنهار که در حلقهٔ دام‌های تنیدهٔ کمونیسم در شرق و در غرب و در شمال و جنوب اسیر و در بند نشوید که سرنوشت تان فضیح تر از سرنوشت مسلمین ترکستان شرق و رسوا تر از حالت نکبت بار ترکستان روسی میگردد .

مرگ برسایه‌های سیاه و شوم کمونیسم !

زنده و جاوید و شکوهمند باد اسلام عزیز !



رزمندگان قهرمان جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت بادغیس
درحال حرکت به سوی قرارگاه های روسها و مزدوران شان

پیوسته بگذشته :

قانون جزا در اسلام

قانون وضعی ساختهٔ افکار بشر است ، اما شریعت از نزد خدا نازل شده است ، و در هر یک (شریعت و قانون) صفات صانع و سازندهٔ آن‌ها بوضوح هویدا میگردد ، چون قانون ساختهٔ دست بشر است ازین رونقصان بشر و عجز و ناتوانی وضعف آن دروی نمودار است و از همین جاست که قانون همیشه در معرض تغییر و تبدیل یا باصطلاح امروز «تطور وتحول» قرار داشته است و پا بپای دگرگونی جوامع بشری و ایجاد تغیر و تحول و بمیان آمدن شرایط و حالات غیر منتظره ، قانون وضعی نیز دگرگون شده است و تغییرات و تحولاتی در آن آورده شده است . بناء قانون دائماً ناقص بوده و ممکن نیست تا آندم که سازنده اش متصف به کمال نباشد ، کامل گردد و هرگز جواب‌گوی آنچه در آینده بوقوع می پیوندد شده نمیتواند . اما شریعت که سازندهٔ آن خداست قدرت وکمال و عظمت و آگاهی و احاطهٔ پروردگار با آنچه بوقوع پیوسته است و می پیوندد در آن متجلی است و آفریدگار عالمیان آنرا طوری ساخته است‌که جواب‌گوی همه مسائل ، چه در حال ، و چه در آینده میباشد زیرا علم پروردگار همه اشیاء را در بر‌میگیرد و او تعالی بهمه کائنات دانا است و از همین جاست که میفرماید :

"لا تبدیل لکلمات الله" .

کلمات پروردگار : (که همانا شریعت اوست) تبدیل نمیشود زیرا احتیاجی به تغیر و تبدیل ندارد .

۲ ـ قانون عبارت از قواعد موقتی است که آنرا اجتماعات بشری برای تنظیم امور و سدحاجات شان وضع کرده اند ، بناء این قواعد در پیدایش خود از اجتماعات بشری متأخر است یا بسویه اجتماعات امروزی است نه بسویه اجتماعات آینده زیرا قوانین در پیمودن مراحل تطور و دگرگونی ، آن سرعتی را دارانیست که اجتماعات انسانی در تطور و تغیر خود از آن برخوردار است .

پس بطور خلاصه گفته میتوانیم قوانین عبارت از قواعد موقتی است که در جامعهٔ موقتی قابل تطبیق است ولی به مجردیکه در جامعه تغیر رونما گردید لازمست آنرا نیز تغیر داد . اما شریعت عبارت از قواعد یست که خداوند آنرا برای همیشه برای تنظیم امور بشر فرو فرستاده است . شریعت و قانون تنها در یک نقطه باهم متفق اند و آن اینکه هر دو برای تنظیم اوضاع و احوال زندگی اجتماعات بشری وضع شده اند ، اما شریعت با قانون از ناحیهٔ دائمی و غیر قابل تغییر بودن قواعد آن ، فرق کلی دارد . این

امتیاز شریعت نسبت به قانون منطقاً ، مقتضی امور ذیل است :

اول : اینکه قواعد و نصوص شریعت باید به پیمانه ای از عمومیت و شمولیت برخودار باشد که جوابگوی همه نیازها و احتیاجات در طول تاریخ بوده باشد و هر قدر که در جوامع بشری دگرگونی‌ها پدید آید و بهر اندازه ای که احتیاجات انسانهارو با فزونی نهد، شریعت از حل این مسائل و برآورده ساختن این نیازها و احتیاجات کوتاهی نکند .

دوم : اینکه قواعد شریعت و نصوص آن باندازه ای از سمو و رفعت مقام برخوردار باشد که در هیچ عصر و زمانی و تحت هیچ شرایطی از سویهٔ اجتماع پائین تر نباشد و از آن عقب نماند .

واقعیت امر اینست که این دو امتیاز بوفرت در شریعت اسلامی موجود است بلکه این دو از مهمترین عواملیست که شریعت اسلامی را از سایر شرائع آسمانی و قوانین وضعی جدا میسازد زیرا قواعد و نصوص شریعت اسلامی ، تا حدیکه متصور است از عمومیت و شمول برخوردار است همچنانکه از سمو و بلند پایگی باندازه ای برخوردار است که بالاتر از آن تصور نمیشود . از نزول شریعت اسلامی پانزده قرن میگذرد و در خلال این مدت بر اوضاع جهان تغییرات و دگرگونی‌های زیادی رونما گردیده و افکار و نظریات بشری ، مراحل متعددی از تطور و تحول را پشت سرگذاشته است و علوم ، پیشرفت زیادی نموده و وسائلی اختراع گردیده است که در اندیشهٔ انسان خطور نمیکرد و قواعد و پرنسیپ‌های قوانین وضعی بارها تغییر داده شده است تا باسیر تطور جوامع همگام بوده باشد و جوابگوی نیاز و احتیاجات جدید گردد ، تا حدیکه هیچگونه تشابهی بین قوانین وضعی امروز و قوانین وضعی که در زمان نزول شریعت اسلامی تطبیق میشد باقی نمانده است . ولی علی الرغم همهٔ این امور و با آنکه شریعت اسلامی تغییر و تبدیل را نمی پذیرد ، بطور دائم قواعد و نصوص آن بالاتر از سویهٔ اجتماعات بشری و به تنظیم و سد حاجات شان بسنده تر و به طبیعت‌ها یشان نزدیکتر و امنیت و آرامی شانرا تأمین کننده تر بوده است . اینست بهترین شهادت تاریخ که در مورد شریعت اسلامی ارائه میکند و قوی تر ازین شهادتی جز شهادت خود نصوص و قواعد این شریعت آسمانی وجود ندارد . بطور مثال آیه کریمهٔ :

"وامرهم شوری بینهم" .

و حدیث شریف :

"لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام" .

را بررسی مینمائیم :

این دو نص از قران و حدیث بدرجه نهائی عمومیت و یسر قراردارند ، طوریکه بیشتر از آن عمومیتی سراغ نمیشود .

این دو قاعدهٔ شرعی ، شوری یعنی مشورت کردن در امور را بر وجهی که نه مصالح اجتماع زیر پاگذاشته شود و نه منافع افراد ، اساس حکومت میداند ، و با بنیان نهادن شوری بدین وجهی که ذکر شد ، شریعت اسلامی بحدی از رفعت و بلند پایگی بالغ گردیده است که تصور نمیشود بشر زمانی بآن حد برسد . زیرا باساس این دو نص شرعی انسانها باید امور زندگی ذات البینی خود را با مشورهٔ همدیگر طوری حل و فصل نمایند که نه کسی به‌کسی ضرر برساند و نه متحمل ضرر شود و ممکن نیست این امر در بین انسانها جز با رعایت موازین شرعی عملی گردد .

اگر نصوص شرعی را یک بیک مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که همه آن‌ها مانند دو نص فوق از عمومیت و سهولت رفعت برخوردار اند و بیان همه این امتیازات و در مورد یک یا دو نصی که بررسی میکنیم باعث اطاله کلام میگردد و همینقدر کافیست که بطور مثال نص دیگری را نیز دراینجا ذکر کنیم و آن عبارت است از آیه کریمه :

"ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن" .

(سوره نحل آیه : ١٢٥)

یعنی: دعوت کن مردمان را بسوی راه پروردگار خویش به دانش و پند نیک و مناظره کن با ایشان به طریقی که وی نیک است .

آیا ممکن است مبدئی بهتر ازین در مورد دعوت یافت شود ؟ و آیا امکان دارد عقل بشری ، روشی نیکوتر از دعوت حکیمانه و پند و اندرز نیکو و مناقشه بطریقهٔ احسن برای داعیان و اصحاب دعوت سراغ نماید ؟

خوانندهٔ محترم میتواند در مورد آیات کریمه ذیل به عنوان مشت نمونهٔ خروار تحقیق وتتبع نماید و ببیند که چگونه این نصوص مقدس شرعی از عمومیت و سهولت و رفعت به پیمانه ای برخوردار است که بالاتر از آن در فکر و اندیشه نمی گنجد :

"ولا تزر وازرة وزر اخری" .

(فاطر : ١٨)

و نمی برداردهیچ بردارنده بار دیگری را .

"لا یکلف نفسا الا وسعها" . (البقره : ٢٨٦)

خدا واجب نمی کند بر هیچ کس الا مقدار طاقت او .

"ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی‌القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی" .

هر آئینه خدا می فرماید بانصاف و نیکوکاری و عطا کردن بخویشاوندان و منع میکند از بی حیائی و کار نا پسندیده و تعدی .

"ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها واذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل" .

(سوره النساء : ٥٨)

هر آئینه خدا امرمیکندبه شما که ادا کنید امانت‌ها را بسوی اهل آن و می فرماید که حکم براستی کنید چون حاکم شوید میان مردمان .

"ولا یجرمنکم شنآن قوم علی ان لا تعدلوا ، اعدلوا هو اقرب للتقوی" .

یعنی: و حمل نکند شما را دشمنی قومی برترک عدل، عدل‌کنید، عدل نزدیک تر است به پرهیزگاری.

"یاایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولوعلی انفسکم اوالوالدین والاقربین".

یعنی: ای مسلمانان ، متعهد انصاف باشید اظهار حق کنندگان برای خدا و اگر چه برضرر خویشتن یا پدر و مادر و خویشاوندان تان‌باشد .

٣- سومین اختلاف شریعت با قانون اینست که :

کتله های بشری قانون را میسازند و آنرا با عادات و تقالید و تاریخ خود وفق میدهند ـ و اساساً قانون برای تنظیم امور بشر وضع گردیده است نه برای توجیه و رهنایی آن و از همین انسانهاست باین معنی که نمیتواند مشکلات آیندهٔ ایشان راحل کند.

اما شریعت اسلامی ، طوریکه گفته آمدیم ، ساختهٔ افکار کتله های بشری نبوده و زادهٔ تطور و تحول آن نیست ، بلکه پروردگار جهان آنرا وضع نموده است.

مقصود از وضع شریعت اسلامی تنها تنظیم امور بشر نبوده بلکه قبل از همه منظور آن تربیهٔ افراد نیکوکار و صالح و اجتماعات مرکب از چنین افراد و ایجاد دولت و حکومت و بالاخره جهانی که نمونه عدل و انصاف و خیر و فضیلت و سعادت و

. . . بوده باشد ، و انسانها در سایهٔ آن زندگی آرام و مملو از خوشبختی را سپری نمایند ، میباشد و از همین جهت است که نصوص و قواعد این شریعت در وقت نزولش و تا امروز در رفعت و بلندی مقام بالاتر از سویهٔ همه جهان بوده و میباشد و در آن مبادی و نظریات عالیهٔ وجود دارد که دنیای غیر اسلامی به موار دی از آنها بعد از گذشت قرن ها پی برده و بمواردی تا هنوز پی نبرده است وهم بهمین منظور (ایجاد جهانی پر از عدل و داد) آفریدگار عالم خود وضع شریعت را بدوش گرفت و آنرا به پیامبرش فرو فرستاد تا جهانیان را با این چراغ هدایت و مشعل تابان الهی به سوی طاعات و فضایل رهنمائی کند و به سرفرازی و سر بلندی و تکامل دعوت نماید ـ انصافاً شریعت الهی آنچه را که خداوند برای بندگانش اراده کرده بود در برههٔ از زمان تحقق بخشید و رسالت خود را به نیکو ترین وجهی ادا نمود و شتر چرانان وحشی را سرداران جهان و جهال بادیه را معلمین و رهنمایان بشر نمود.

آری ! شریعت اسلامی تا آندم که مسلمان بآن چنگ میزدند و باحکام آن عمل می نمودند ، وظیفهٔ آسانی و رهایی بخش خود را انجام داد.

مسلمانان صدر اسلام که از مستضعفین بی وسیله ای تشکیل شده بودند با بدست گرفتن این حربهٔ عدالت فاتحین شرق و غرب شدند و با بکف گرفتن این مشعل فروزان رهبران و رهنمایان بشریت گردیدند. . . .

سختی و حرفی بالاتر و مؤثر تر از سخنان ایشان وجود نداشت و ندائی و آوازی جز آواز و ندای ملکوتی ایشان بگوش نمی رسید ، آنها را باین مقامی که معجزه را ما ناست چز شریعت اسلامی و دیگری نرساند شریعتی که ایشان را تعلیم داد و ادب آموخت و نقوش شانرا تزکیه نمود و مشاعر شان را تهذیب کرد و با عزت و کرامت آشنا شان ساخت و مساوات تام و عدالت مطلق را بایشان وا نمود و تعاون برنیکو کاری و تقوی را از و جایب شان قرار داد و از همکاری با تجاوز و تعدی و گنهکاری منع نمود و عقول و نقش هایشان را از قید شهوات و خودکامگی ها و جهالت آزاد ساخت و بالاخره ایشانرا باین معتقد ساخت که آنها نیکو ترین امتی هستند که برای رهنمایی مردم جهان فرستاده شده اند. . . امتی که امر بمعروف و نهی از منکر می کنند و به پروردگار ایمان دارند.

این بود حال مسلمانان تا آندم که بشریعت اسلامی تمسک داشتند ، اما ز مانیکه شریعت را زیر پاگذاشتند و احکام آنرا عملی نه نمودند از قافلهٔ تمدن باز ماندند و در گودال عقب افتادگی و ذلت و بدبختی سر نگون گردیدند و دوباره بهان ظلمت کدهٔ که قبل از نزول شریعت اسلامی دست و پا می زدند سقوط کردند و سر از نو قلاده های غلامی در گردن هایشان نهاده شد و زنجیر های مستکبرین و طواغیت به دست و پای شان بسته گردید و چنان سیر قهقرائی را پیموده و می پیمایند و چنان در خواب غفلت فرو رفته اند تاحدی که نمیتوانند تجاوز ظالمی را دفع نمایندو طاغوت ستمگری را سرجایش بنشانند.

مسلمانان غافل گمان کردند که سبب پیشرفت و ترقی ارو پائیان ، قوانین و رژیم هایشان بوده است و در نتیجهٔ همین خیال باطل بودکه به کاپی کردن و نقل نمودن قوانین ایشان به کشور های خود دست یازیدند و به گمراهی و بدبختی و بیچارگی و اسارت خود افزودند و از نهایت دستپاچگی و غر بزدگی نظری بتاریخ درخشان خود نکردند که چگونه شریعت زندگیساز اسلام ، مسلمانان را از عدم به صحنهٔ ظهور آورد و ایشان را امتی بالاتر از همهٔ امت های دنیا ساخت و دیگران را دهمه ساحات زندگی دنبالهٔ رو ایشان نمود.

مدوجذر تاریخ مسلمانان این حقیقت را چون آفتاب روشن نمودکه زندگی ایشان و پیشرفت و ترقی شان وابسته به تطبیق شریعت اسلامی است زیرا امت اسلامی ساخته شریعت اسلامی است به این معنی که موجودیت شریعت و نیرو و قوت و قدرت شان مربوط به قدرت و نیروی شریعت است.

امتیازات اساسی شریعت بر قانون :

بعد از بیان اختلافات اساسی بین شریعت و قوانین وضعی ، میتوانیم امتیازات شریعت بر قانون را بیان نمائیم.

شریعت اسلامی سه امتیاز اساسی بر قانون دارد :

۱- کمال

شریعت اسلامی بر قوانین وضعی از ناحیهٔ کاملیت امتیاز دارد باین معنی که این شریعت دارای قواعد و مبادی و نظریات کاملیت و ازین ناحیه آنقدر غنی است که میتواند جوابگوی احتیاجات حال و آیندهٔ بشر با شد و این مبادی در هیچ عصری زائد و غیر قابل استقاده محسوب نمیشود بلکه در هر هر عصری و زمانی بآن احتیاج می افتد.

۲- رفعت

مبادی و اصول و قواعد شریعت اسلامی از رفعتی برخوردار است که پایهٔ آن بلند تر از مستوای کتله های بشریست و بهر اندازه ای که اجتماعات بشری تحول کند و بهر پیمانه ای که از ترق و پیشرفت برخوردار شود ، بازهم مبادی و قواعد شریعت همان سمو و رفعت خود را حفظ میکند و هیچگاه از سویهٔ اجتماعات بشری پائین نمی آید و نه سویهٔ جوامع انسانی بپایهٔ رفعت آن میرسد.

۳- دوام

سومین امتیاز شریعت اسلامی بر قوانین وضعی ناحیهٔ دوام و ثبات و استقرار مبادی و قواعد آنست چه نصوص شریعت تعدیل و تبدیل را نمی پذیرد و مرور زمان و توالی قرون بر آن تاثیری ندارد و صلاحیت خود را هیچگاه و در هیچ جا از دست نمیدهد.

اینست ممیزات جوهری شریعت اسلامی ، و این ممیزات باوجود تعدد و تباین شان از همدیگر بیک اصل رجوع میکنند و آن عبارت ازین است که شریعت اسلامی از نزد خدا و قانون اوست و اگر چنین نمیبود هرگز در آن صفات کمال و رفعت و دوام سراغ نمیگردید. . .

دلائل وجود این امتیازات در شریعت اسلامی

لازمست در مورد این ادعا که شریعت اسلامی از امتیازات فوق برخوردار است ، دلائلی ارائه گردد تا قناعت خواننده حاصل شود ولی قبل از بیان دلائل ، باید این حقیقت را بیان داشت که امتیازات فوق در هر مبدا و هر نظریه و هر قاعدهٔ شریعت اسلامی بو فرت یافت میشود.

اینک به شرح عده ای از نظریات شریعت اسلامی بعنوان مشت نمونه خروار می پردازیم تا دلیلی بر آنچه گفتیم بوده باشد :

(ادامه دارد)



د اسلامي انقلاب سور کفنی شهیدان

شهید جانباز ـ جان خویش را در راه اسلام عزیز باخت : و شهید شد

جانباز ولد ملنگ باشندهٔ قریه تولواره مرکز بامیان ـ جوان ۲٤ ساله ای که بدفاع از دین و عقیده اش برخاست و کمرهمت بربست و بسنگر رفت و جان عزیزش را در راه عقیده اش فدانمود . تاصنف ششم در لیسه مرکز بامیان درس خوانده بود . در زمان فاجعه ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ در شین ډنډ هرات عسکر بود . نظربه عشق و ایمان محکمی که داشت به مبارزه دست زد از انجا به ولایت بدخشان تبدیلش

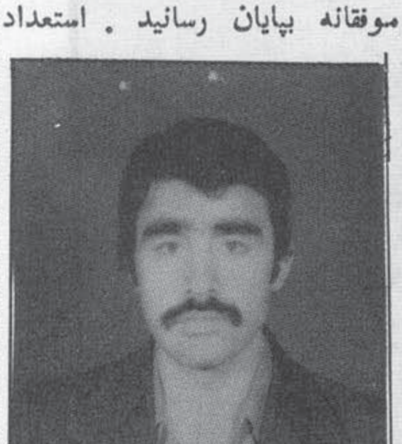


کردند در انجا هم نتوانست آرام بنشیند و سرانجام شور اسلامی اش اورا وادار نمود که وظیفه را ترک گوید بناء از عسکری فرار کرد وبه جبهه پنجشیر به مجاهدین راه حق پیوست . و مدت دو ماه در پنجشیر علیه روس ها جنگید . بعداً به بامیان رفت و در جبهه بامیان دوشادوش سایر برادران مجاهدش به جهاد مسلحانه ادامه داد. باری با یکعده برادران همرزمش دست به هجرت زدوبه پشاوررفت ـ پس از سپری نمودن چند روز در پشاور ـ دوباره به بامیان بازگشت و جهاد و پیکارش را علیه کفار از سرگرفت . بالاخره در یکی از حملات و عملیات روس ها که منجربه زد و خورد خونین بین مجاهدین و کفار گردید ـ این برادرپس از انکه سه تن از کفار روسی را به هلاکت رسالد خودش نیز جام شهادت نوشید و بجوار رحمت ایزدی پیوست . اناالله و انا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد !

شهید عبدالهادی ولد شهید العزیز از ولسوالی قره باغ

بیست و چهار سال از امروز در یك خانواده متدین وباشهامت ـ کودک نوزادی پابعرصهٔ وجود نهادکه چون شمع فروزانی ـ کانون خانواده اش را فروغ و روشنائی بخشید . والدینش اور عبدالهادی نام نهادند و در تربیتش سعی و اهتمام خاص نمودند تا انکه به سن رفتن به دبستان رسید و پس از اتمام دوره ابتدائی ـ شامل لیسه بگرام شد و تحصیلات خویش را موفقانه بپایان رسانید . استعداد



فوق العاده و هوش سرشار او ـ از همان اغاز ، وی را متوجه مسولیت های اینده اش میساخت وازا و ضاع نا مطلوب و بد فرجام کشورلنج می بود . تربیت نیکوئی خانواده و نور هدایت الهی اورا بسوی صف مبارزان راه حق کشید و به انان پیوست . اودر حالی که در مستوفیت کابل مامور بود و بعد ادرولسوالی ده سبز انجام وظیفه مینمود ، یک لحظه از فراغت خود را بیهوده صرف نمی کرد و پیوسته با دیگر رهروان کوی حقیقت در تماس بود و باجدیت تام ازو ظایفی که به اوسی سپردند ـ دنبال مینمود و در اثرهمین روحیهٔ فعال و عقیده پاک ، برادران مبارزش در حوزهٔ کابل اورا بحیث امر مالی حوزه انتخاب نمودند .

اماپس از استقرار نظام ملحد وضد انسانی تره کی ـ راه مهاجرت درپیش گرفت و پس از مدتی بار دیگر در عقرب ۱۳۵۸ بقصد خدمت درراه عقیده و ایمان خویش و دفاع از حریم مقدس اسلام راهی کوهد امن شد . اوبا بیست و پنج نفر همراه هانش قبل ازاینکه در کوهد امن برسند و به فعالیت های خویش اقدام کنند . درنیمه راه اطلاع یافتند که جبهه پنجشیر برءاز سالنگ و شتل و دهانه «راه تنگ» در اثر نرسیدن سلاح و مرمی مجبور به عقب نشینی شده است . این جوان با ایمان و مبارز مسیر حرکت خویش را تغیر داد و خود را با همرا هانش بداخل جبهه پنجشیرر سالید تا سنگر برادران همرزش را خالی نگذارد .

بمجرد رسیدن به جبهه و ساز ماندهی و تجدید قوا دست به عملیات مسلحانه زد و ضربات پیهم و کوبنده ای بر دشمن حواله نمود . ولی از آنجاکه قوای دشمن از زمین و هوا بر حملات وحشیانه خویش افزودند و این جوان با شهامت و مبارز نیز سنگر را بر دشمن رهانکرد ـ سرانجام توسط یک قوای دو هزار نفری محاصره شدوبا چهارده تن از همرزمان دیگر خویش شربت شهادت نوشید ـ پدر و چهار کاکایش را نیز خلقی های خونخوار وبی ناموس گرفتار کردند و همه انان را به شهادت رسانیدند .

مابه این خانوده شهید و شهید پرور دعا میفرستیم و جانبازی ها و قربانی های انان را درراه دفاع از ازادی واسلام و وطن عزیز می ستائیم و یادشان را گرامی میدایم . زهی سعادت که نام نیکوی شان در تاریخ کشور تا روز واپسین به افتخار درج خواهد بود و خود در خلدبرین از حیات جاوید واذت بخش برخوردار .

معلم دین محمد شهید :

مرحوم دین محمد در سال ۱۳۳۷ در قریهٔ هزار سیب یفتل سفلی



ولایت بدخشان ، در دامان یک خانوادهٔ متدین و فقیر چشم بجهان کشود . در سال ۱۳۴۵ بمکتب دهاتی آنجا شامل گردید و در سال ۱۳۴۹ ؛ شامل مکتب لسیهٔ مرکز ولایت بدخشان شد . ذکاوت سرشار و شوق و علاقه اش به درس و تعلیم اورا درمیان همقطارانش بحیث یک چهرهٔ ممتاز معرفی نمودهٔ بود .

در محیط مکتب در پهلوی اینکه به درس و تعلیمش توجه خاصی داشت ـ در پیش برد امور مبارزات مکتبی اسلامی با برادران همرزش ، همکامی مینمود . در صنف ۱۲ مشغول ادامهٔ تحصیلات خویش بود که اجیران استعمار روسی بر کشور ما و برمقدرات میهن دست قطاول و تجاوز در از کردند ـ ازینجا بود که دین محمد بیش از پیش احساس مسئولیت کرد ، با تلاش پیگیر خویش دست به افشای جنایات روس و مزدورانش یازید . اورا به زندان افگندند ـ شکنجه و آز ار زندان نتونست اورا ازتصمیمش مبنی بر رزم و پیکار در راه اسلام مانع شود ـ از زندان آزاد گردید و دوباره بر سر تعلیم و تحصیلش برگشت ـ صنف ۱۲ را به پایان رساند هر چند در امتحان کانکور پوهنتون موفق گردیده بود ولی ترجیح داد که بجای رفتن در محیط خفقان آور و جهنمی پوهنتون کابل ، بحیث معلم دریکی از مکاتب علاقه داری راغ ایفای وظیفه نماید و با استفاده از وظیفه اش بتواند در روشن ساختن افکار متعلمین و دادن روحیهٔ اسلامی به شاگردان گام

هانی بر دارد . او با این آرز و
و امید قدم به محیط مکتب گذاشت
و بیش از آنچه که انتظار میرفت ،
تلاش ورزید وفعالیت نمود . همان
بود که فرمان جهاد از طرف کدر
رهبری جمعیت اسلامی افغانستان
صادر گردید و با صدور این فرمان
دین محمد مرحوم به صف رزمندگان
جان برکف یفتل ها پیوست و در
میدان معرکه و کارزار از
خود رشادت های کم نظیری نشان
داد . و بالآخره در یکی از حملات
وحشیانهٔ روس ها و مزدوران قلاده
بگردن شان - دین محمد به درجه
شهادت نائل آمد و به صف گلگون
کفنان تاریخ پیوست و بتاریخ
۱۲-۶-۱۳۵۸ شهید شد وسعادت
جا ودانی نصیبش گردید .
انالله وانا الیه راجعون
روحش شاد ویادش گرامی باد !



سید اقای شهید

سید اقا ولد محمد گل ۲۴ سال
قبل در قریه میر خانخیل بچه غان
ولسوالی نجراب متولد گردیده و در
همین جالشو و نمایافت - پیشه اش
دهقانی بود - زمانی که روس های
متجاوز ، بجایت مزدوران قلاده
بگردن خویش برخواسته و توسط
یک کود تای ننگین و شوم و در
پناه سر نیزه و خنجر ها و توپ
و تانک بر کشور عزیز ما تسلط
جابرانه رسیدند - مردان غیور
و راد مردان تسلیم ناپذیر این
مرز و بوم - یکپارچه در برابر
کفر و تجاوز قیام کردند - و سید اقا
یکتن از همین راد مردمان بپا
خاسته ای بود که با آن داس که
کمونیست ها - ارزو داشتند ریشه
های دین و عقیده اش را در تحت
دام های فریبنده و مزورانه حمایت
از دهقان و حکومت دهقانی
و کارگری ، از بیخ و بن قطع
کنند - بسراغ کمونیست ها شتافت
تاریشه های وجود آنها را از صحیفه
روزگار قطع نماید و سر انجام این
برادر مجاهد ، ان داس و چکش
شیطانی کمونیست ها را بفرق خود
شان کوبید وعده ای بیشماری از
روس ها و نوکران خود فروختهٔ
شانرا رهسپار دوزخ ساخت و به
کیفر اعمال و جنایات شوم شان
رسالید .
این برادر مجاهد - خود شیفته
و عاشق شهادت بود - و به امید
رسیدن به این آرمان والا و مقدس
به سنگر رفت و قیام نمود - و سر
انجام به این آرزوی نیک خویش
و کامیابی و سعادت بزرگ و ابدی
نائل آمد و بتاریخ ۲۲-۷-۱۳۵۹
به سن ۲۴ سالگی در یک نبرد
خونین با روس های جنایت کار
و جنایت پیشه ، بشهادت رسید -
و بجوار رحمت یزدان پیوست .
انا لله و انا الیه راجعون
روحش شاد و یادش گرامی !

مولوی حیات الله شهید

مولوی حیات الله ولد رجب
محمد ، در قریه (بری خم) علاقه
داری شهر بزرگ ولایت بدخشان
دیده بجهان گشود - و عمر گرانمایه
اش را به تحصیل علوم دینی و
اسلامی پرداخت و زمانی که استعمار
گران وحشی سرخ ودست پروردگان
کثیف و ننگین شان ، در میهن
عزیز ما افغانستان کودتا کردند و
زمام امور کشور ما را با زور سر
نیزه و شلیک گلوله و غرش تانک
ها به اختیار گرفتند فرزندان قهرمان
افغانستان - همچون نیاکان غیور و
قهرمان وراد مردان زمان این
مرزوبوم قهرمان پرور ، بپاخاستند
وعلیه تجاوز و ستم و زورگوئی و
قلدری قیام کردند . مولوی حیات
الله شهید نیز همچون هزاران
مجاهد جان برکف افغانستان ، جان
عزیز و گرامی اش رادرراه ، هدف



مقدس وایده ال پاکش یعنی اسلام
عزیز تر از جان و گرامی تراز همه
هستی اش فدا کرد .
او باری به پاکستان هجرت
نمود و بعد از مدتی دوباره بوطن
عودت کرد و به صفوف فشردهٔ
جانبازان راه الله پیوست و به
سنگر شتافت . و علیه کفار روسی

و دست نشاندگان و هواداران کثیف داخلی روس ها به پیکار شبا- روزی ، بدون خستگی و ملال دست یازید و تاپای جان درین تلاش با پیگیری ادامه داد .

ولی افسوس که دست سیاه و جنایت پیشهٔ جلادان و فریب خوردگان و مزدوران خود فروختهٔ از خدابی خبر ، غنچهٔ ، زندگی اش را پرپر کردند و بشهادتش رساندند (انالله وانااليه راجعون)

آری ! او شهید شد و زنده جاوید گردید و بسعادت ابدی نائل آمد ولی روسیاهی و تیره روزی و هلاکت جاودانی نصیب کسانی خواهد بود که بنا حق همچو جوانان مجاهد و مبارززرا بخاک و خون می نشانند و برای دشمنان اسلام خویش خدمتی می کنند ، بدابحال شان و بدابحال شان !

روحش شاد و یادش گرامی باد

مولوی محمد عظیم شهید :

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عندربهم یرزقون ٥

مپندارید آنانی راکه کشته شده اند در راه خدا ، مردگان ، بلکه آنها زنده جاویدند و در نزد پروردگار شان روزی داده میشوند .

مولوی محمد عظیم «خسته» شهیدی از کوهساران خونین بدخشان .

در یکی از روستا های دور افتادهٔ راغ بدخشان ، موسوم به دهکدهٔ «صالح راه» بتاریخ ۱۸ جنوری ۱۳۱۷ هـ ش طفلی پابه صحنه هستی گذاشت . این طفل را محمد عظیم نامیدند . از همان آوان کودکی ، والدین وسائر اعضای خانواده اش توجه خاصی به تربیت او مبذول داشتند . هنگامیکه آماده فرا گرفتن درس و تعلیم شده بود اورا بمدرسه فرستادند و تا سنین ۱۹ سالگی نزد علما و اساتذهٔ مدارس محل به فرا گرفتن دانش و علوم دینی اشتغال داشت . شوق و علاقهٔ بیش از حدیکه به فرا گرفتن و آموختن علم و دانش داشت اورا وادار ساخت تا از محیط تنگ و کوچک دهکده پافراتر بگذارد . او که هنوز ۱۹ سال از بهار عمرش را



پشت سرگذاشته بود راه ولسوالی امام صاحب مربوط ولایت کندز را پیش گرفت و تاسن ۳۵ سالگی در مدارس آن سامان به تعلیم و آموزش علوم دینی مشغول بود . تشنه علم و معرفت بود و این عطش و تشنگی اش را در داخل افغانستان نتوانست فرونشاند . لذا مجبور شد مشکلات را تحمل کند و رنج ها را بپذیرد تا بتواند به هدف برسد بنابر این به پاکستان رفت و در مدارس مختلف پاکستان پروانه وار پیرامون شمع علم و دانش پرزد . و سند فراغتش را از جامعه اشرفیه پشاور بدست آورد .

زمانیکه جنایت کاران روس برحریم میهن عزیزش افغانستان تجاوز کردند - شور جهاد و شوق شهادت اورا از مدرسه ، این سنگر علم و دانش ، به خم و پیچ دره ها و کوه پایه های افغانستان این سنگر گلگون و خونین مجاهدین جانباز و شهدای بخون خفته راه اسلام کشاند . بتاریخ ۱۳۵۷/۳/۱۸ باعده ای از برادران مجاهدش به صوب بدخشان عزیمت نمود و از طریق نورستان به جبههٔ جرم در منطقهٔ غربی پیوست و با شوق و علاقه مفرطی در امور تنظیم برادران مجاهدش حصه گرفت و چون نظم و هم آهنگی را در پیش برد و اجرای امور و کسب موفقیت عمل مؤثر میدانست و در برآورده شدن این مأمول مشتاقانه فعالیت می ورزید و علاقه مند بود . بناء از طرف امارت جبهه بحیث آمر لوژستیک مقرر و ایفای وظیفه مینمود .

او در اجرای وظایف محوله اش موفق و پیروز بود و علاوه از وظایف تنظیمی و لوژستیکی بار ها دوش بدوش برادرانش جان برکف و نعره پرشور الله اکبر برلب و شوق شهادت برسر و سلاح کوبند در دست با قدم های متین و استوار بمقابل دشمن شتافته و از خود رشادت و شجاعت بی نظیری نشان داده است .

تخلصش را خسته گذاشته بود ، برای اینکه از بی تفاوتی های هم سلکانش ، از سهل انگاری های هم قطارانش از یک طرف و از ظلم

و تجاوز و جنایت کاری ها و فریب کاری های حکام ظالم و استعمارگران جهانخوار از طرف دیگر خسته شده بود هنگامیکه شنید مسلمانان میهنش بیدار شده و علیه کفر روسی ، به جهاد مسلحانه برخواسته اند خستگی و ملالش به تهیج و شور و شوق مبدل گردید ، دیگر خسته نبود بلکه به جنگ خستگی ها و ملالت ها شتافته بود و بر علیه همه سهل - انگاری ها و بی تفاوتی ها و خمود و جمود قیام کرده بود - و آنچنان عاشقانه و شائقانه بر علیه کفار مشغول جنگ و نبرد بود که دنیا و ما فیها را از یاد برده بود ، و همیشه به شهادت می اندیشید و بیاد شهیدان و بپاس خون شهیدان راه اسلام لحظه ای از تلاش باز نمی ایستاد ، درنگ نمی کرد و ساکت نمی نشست . تا آنجاکه ، حتی سالها از اقارب و خویشا و ندانش دور بود - زمانی که به بدخشان رفت نخواست سنگر را رها کند و بابدیدار دوستانش برود زیرا محبت خدارا بالا ترین دوستی ها و محبت ها می پنداشت . اقاربش نا گزیر می شدند تا بدیدار مولوی شهید محمد عظیم به سنگر بروند با او ملاقات نمایند .

شب ها و روز ها به پیکار رویاروی با دشمن ادامه داد . چون موضوع تنظیم و هم آهنگ نمودن جبهات امری ضروری تلقی میشد بار دیگر مولوی محمد عظیم بحیث مسئول لوژستیک جبهه سنگ غزیان مقرر گردید . و توأم با انجام این وظیفهٔ محوله که گاهی در حملات شبانه بالای دشمن ، شرکت می جست . در یکی از شب ها که جبهات برنامه ای برای اجراء تدارک ندیده بودند ، ناگهان شلیك گلوله های توپ و هاوان و سلاح های خفیفه و تانك های دشمن به شدت جانب کوه غازیان وسنگر های (زغیرچی) و(جوزگون) آغاز گردید . بعد از چند ساعتی معلوم گردید که مولوی محمد عظیم به تنهائی بسوی دشمن شتافته و بسوی سنگر دشمن آتش گشوده است و آنها را مجبور نموده است تا با شدت هرچه بیشتر بمقابله برخیزند ، و دران شب از میان هزاران گلوله دشمن به سلامت خود را بیرون کشید .

مولوی محمد عظیم همچنانکه شیوهٔ یک مسلمان راستین است به مصداق آیهٔ کریمهٔ «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» با برادران همسنگرش با کمال نرمش و ملاطفت روبرو می شد ولی در برابر دشمنان هرگز از گذشت و مسامحت کار نمی گرفت .

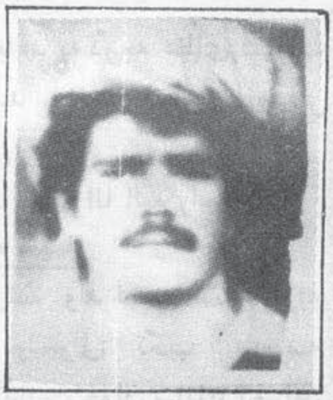
او شخص خوش طبع و بشاش و خندان بود . این برادر مجاهد پس از انجام خدمات فراموش ناشدنی زیاد در جبهات جرم و بهارك و راغ و یفتل ها بالآخره بتاریخ ۱۸ اسد ۱۳۵۹ در یکی از حملات گوریلائی روسهای سفاک جام شهادت نوشید و بجوار رحمت ایزدی پیوست و به آرزوی دیرین خود رسید . او آنچنان که همیشه آرزو میکرد ، در صراط المستقیم توحید قدم نهاد و با اندیشه و اعمال توحیدی زنده‌گی کرد و بالآخره در سنگر توحید جان سپرد .

روحش شاد و جایگاهش خلد برین !

انا لله وانا الیه راجعون

شهید روح الله ولد حاجی گل

شیر بچه های کوهدامن زمین که در مردانگی ولاوری مشعل اند و درهر دوره ای از مصیبت و بدبختی لوای مبارزه برداشته اند و مخصوصاً در برابر استعمار و دفاع از میهن هیچگاه میدان را به دشمن خالی نگذاشته اند . بعد از کود تای هفتم ثور وروبکارشدن یك حکومت دست نشانده روسی در افغانستان - بار دیگر کمرجهاد بستند و خودرا جهت نبرد دو هائی از چنگك استعمار و گماشتگانش اماده کردند روح الله شهید یکتن از این جوانان دلیر ورزمندئیکه ۲۳ سال ازبهارعمرش می گذشت - درکنار دیگر برادران روستائی اش بپاس داری از ناموس و شرف و ازادی وطن برخاست و در چندین جبهه علیه روسیان مزدور و مزدوران روسی دلیرانه و سرسختانه جنگید او که نور ایمان واسلام قلبش را مالا مال از محبت مردانگی کرده بود - درمیان برادران همرزم خویش جایگاه خاصی داشت و همه ازوی به نیکوئی و ستایش یاد می کردند . این سپاهی شجاع اسلام پس از دو سال نبرد بادشمنان وطن - سرانجام در سوم جوزای ۱۳۵۹ حینیکه بسوی خانه اش میرفت در مسیر راه توسط اجیران



روسی غافلگیر شد وپس از مقاومت شدید الهم بادستان خالی و محض در پناه آتش یك تفنگچه رفیقش بدست دشمنان افتاد و در همانجا جام شهادت نوشید .

روحش شاد و خاطرش گرامی باد!

حاجي ملك منگل شهيد :

حاجی ملک منگل ولد لعل گل ، در قریه چکری مربوط علاقه داری خاک جبار و لسوالی بگرامی ولایت کابل ، چشم بدنیا گشود ، موصوف شخص متدین و مصلح بود همیشه مردم رابه اتحاد و اتفاق دعوت می کرد و فرامیخواند و می کوشید تا اختلاف فیمابین در مسلمان موجود نباشد" از همان اوان نخستینی که مزدوران سرسپردهٔ روس به اشارهٔ بادارانشان ، کودتا کردند و در افغانستان بقدرت رسیدند ، منگل مرحوم در برابر دستورات و فرامین حکومت طاغوت قد علم کرد و بمخالفت بر خاست وبجهاد اغاز نمود" حکومت ملحد بوسیله جواسیس و گماشتگانش از فعالیت و تلاش پیگیر ملک منگل اطلاع حاصل کرد و دو مرتبه به اثر همین فعالیت ها و تلاش هایش به زندان رفت و مورد تعذیب و شکنجه جلادان روسی و کمونست های مزدور قرار گرفت و پس از مدتی از حبس رها گردید و این بار جدی تر پر تلاش تر از پیشینه مبارزه خود ادامه داد" بار سوم به زندان افگنده شد و مدت یکماه را در زیر شلاق ها و ضربات مشت ولگد و در برابر دهن کجی های مزدوران روس و فحش وناسزا اگفتن های این او باشان تاریخ ، سپری



کرد و پیش از یکماه باز از حبس رها شد وتا اینکه بتاریخ «۱۰» میزان ۱۳۵۹ روس ها به منطقه چکری و خورد کابل حمله کردند و عده ای از مجاهدین را دستگیر نمودند که ملک منگل مرحوم بتاریخ مذکور از طرف روس ها بشهادت رسید وبه ارزوی همیشگی وسعادت جاودانی یعنی نعمت عظمای شهادت نائل امد - (اناالله وانا الیه راجعون)

روحش شاد و یادش گرامی باد!

شهید باز محمد :

باز محمد ولد شمس الدین مسکونهٔ دره جوزگون ولایت بدخشان یکتن ازان مجاهدین جانبازی بودکه دلیرانه و مردانه ، علیه روس ها و مزدوران جیره خوار داخلی ، به



جهاد اغاز کرد و برای نجات میهنش از سیطره و سلطه کمونیزم جنایتکار تا پای جان رزمید او بارها بر قوای دشمن یورش برده و قهرمانی ها و رشادتهای کم نظیری از خود نشان داده است او از اخلاق نیکو و حمیده برخوردار بود از طرز برخورد و رفتارش ، مجاهدین همرزم و همسنگرش اظهار رضایت می کنند. در نشان زدن تر دستی و مهارت خاصی داشت بتاریخ ۱۳۵۹/۳/۲۸ در یک بر خورد مسلحانه و خونین با روس ها درخم اول فیض آباد ، بسن ۲۶ سالگی جام شهادت بر سر کشید و شهید شد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

یادش گرامی و روحش شاد !

مامور عبدالقدير حسيني شهيد

مامور عبدالقدیر ولد محمد انور از قریه حاجی خیل موسهی مربوط ولسوالی چهار اسیاب ولایت کابل بوده - مجاهدی بود خستگی ناپذیر وپر تلاش وپر تحرک شب وروز را درراه اسلام و جهاد علیه کفر والحاد صرف کرد و درین راه تاپای جان ، ایستادگی نمود .

تعلیمات ابتدائی اش را در موسهی و تعلیمات ثانوی اش را در لیسه چهار اسیاب کابل بپایان رسانید و از صنف ۱۲ بدرجه دوم فارغ گردید و پس از سپری نمودن امتحان کانکور، به پوهنځی حقوق و علوم سیاسی شامل گردید. بنابر نامساعد بودن شرایط درس و ... نتوانست تحصیلات عالی اش در پوهنتون ادامه دهد به سال ... ۱۲ برای سپری کردن دوره مکلفیت عسکری ... ثبت نام نمود و پس از سپری نمون دوره عسکری بسال ۱۳۵۷ به پشاور هجرت کرد و از طرف کدر رهبری جمعیت اسلامی افغانستان مسئولیت همکاری و اداره کمیته چهار اسیاب (در پست معاونیت) بوی سپرده شد.



موصوف در انجام و ظایف محوله، باکمال صداقت و امانت داری و خلوص نیت و صمیمیت قابل و صفی کوشید و همه امکانات دست داشته اش را و گذشته از همه جان عزیزش را در راه اسلام مقدس و عزیز تراز جانش - برکف گرفت و رهسپار سنگر حق گردید و بتاریخ ۱۳۵۹/۷/۳۰ سامور

عبدالقدیر «حسیبی» و والد بزرگوارش هر دوبه شهادت رسیدند و به سعادت ابدی و نعمت سرمدیه نائل گردیدند

(اناالله واناالیه راجعون)

روح شان شاد و جایگاه شان جلد برین!

غلام دستگیر شهید

غلام دستگیر ولد دارا بیک - از قریه (دشت ریوت) علاقه داری حصه اول پنجشیر یکی از شهدای بخون خفته ایستکه از آوان برپا- شدن جبهه پنجشیر، مردانه وار و قهرمانانه - دوشا دوش سایر همسنگران خویش، علیه کفر و کمونیزم جنگید و رشادت ها و شاهکاری های کم نظیری در حربان جنگ از خود نشان داد.



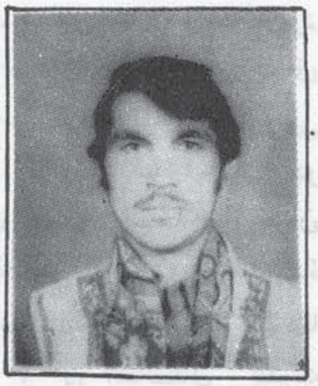
در عملیات مختلف علیه قوای کفر شرکت ورزید و از صبحگاه انقلاب تا آخرین دقایق زندگی حتی یک لحظه هم آرام ننشست و همیشه به شهادت می اندیشید و عاشق شهادت بود تا اینکه در ماه عقرب ۱۳۵۹ در یک نبرد خونین - که میان رزمندگان راه حق و لشکر کفر صورت، پزیرفت، این

برادر مجاهد به درجه عظای شهادت نایل آمد و زندگی جاوید نصیبش گردید.

انا لله و انا الیه راجعون

امرالله شهید

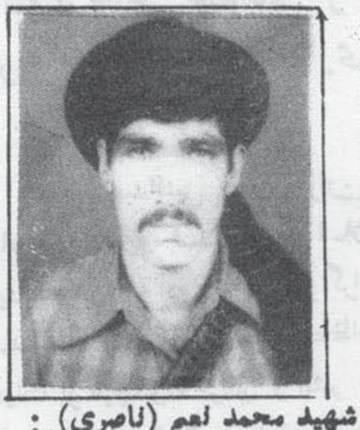
امرالله ولد نعمت الله درقریه بدراب ولسوالی تگاب پابعرصه هستی گذاشت جوان مبارزبا احساس بود - زمانیکه حکومت طاغوتی (تره کی - امین) سایهٔ شوم ولنگین خود را برمیهن عزیز ما افکند - این برادر مبارز و مجاهد هماننند هزاران هموطن رزمنده اش، سلاح بر دوش کشید و بجنگ کفر، شتافت. در چندین عملیات و حملات متعدد علیه دشمن شرکت ورزید وازخویشتن رشادت های کم نظیری نشان داد و دریکی از نبرد های خونین که میان مجاهدین



و عساکرروسی و کمونیست های داخلی در ابراهیم خیل بچه غان نجراب صورت گرفت بشهادت رسید.

این جوان مبارز و مجاهد بتاریخ ۱۳۵۹/۷/۲۲ بسن ۲۱ سالگی جام شهادت برلب کشید و بجوار رحمت ایزدی پیوست - روحش شاد و یادش گرامی باد!

اناالله وانا الیه راجعون



شهید محمد نعیم (ناصری) :

محمد نعیم د محمد امین زوی د کابل د شکر دری ولسوالی د گلبدری د (ده بالا) د کلی اوسیدونکی ؤ ، په اسلام مین ورور د گلدری د جبهی فدا کارو مجاهدینو څخه ؤ . وروسته له ډیرو فداکاریو څخه په هغه نښته کی چی د روسانو ترمنځ وشوه په ډیره میرانه وجنگید او یو زیات شمیر روسان ئی د دوزخ کندی ته وغورځول په پای کی ئی بخپله هم شهید شو .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید سید الرحمن :

سید الرحمن د حاجی سردار خان زوی د لغمان ولایت د زیرانیو په کلی کی زیږیدلی ؤ . د اسلامی جمعیت له فعالو غړو څخه یو هم دی ؤ چی په ٥ - ٢ - ١٣٥٩ نیته د روسانو له خوا په شهادت ورسید .

انا لله وانا الیه راجعون



رمضان شهید :

شهید رمضان فرزند پیوندی در قریه بیانی علاقه داری سیغان ولایت بامیان در یک خانوادهٔ فقیر و متدین چشم به جهان گشود . موصوف یکتن از مجاهدین جانباز جمعیت اسلامی افغانستان بود و دوشا دوش سایر برادران مجاهدش علیه کفار و کمونستهای سفاک به جهاد و مبارزه مشغول بود . از آغاز انقلاب اسلامی تا آخرین لحظات زندگی اش ، با کمال متانت و ایمانداری ، سنگر جهاد را رها



نه نمود .

موصوف به عمر ٣٥ سالگی در حالیکه در سنگر شمالی مرکز بامیان ، مشهور به سنگر پشت ـ بودا مشغول جهاد و جنگ بود ـ در اثر بمباران طیارات روسی جام شهادت نوشید و شهید شد .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید عبدالحنان (ناصری) :

عبدالحنان د حلیم زوی د کابل ولایت د شکر دری ولسوالی د گلدری د (ده بالا) د کلی اوسیدونکی او په شهادت مین زړه ور او مخلص مجاهد او په پوره میرانی او شهامت سره د روسی کافرانو او

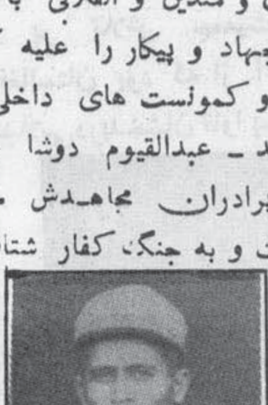


داخلی مزدورانو په مقابل کی وجنگید په پای کی په هغه خونړی جنگ کی چی د افغانستان د اسلامی جمعیت د مجاهدینو او روسی جنایتکارو ترمنځ وشوه ، په شهادت ورسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید عبدالقیوم :

عبدالقیوم بیک ولد آقای بیک مسکونهٔ قریهٔ ده ایمان علاقه داری سیغان مربوط ولایت بامیان در دامان خانوادهٔ متدین و فقیری چشم به جهان کشود . یکتن از مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان بود که با صداقت و متانت و شور و علاقهٔ فراوان ، کار میکرد و به جهاد پرداخت از زمانیکه مردم مسلمان و متدین و انقلابی بامیان علم جهاد و پیکار را علیه کفار روسی و کمونست های داخلی بر افراشتند ـ عبدالقیوم دوشا دوش دیگر برادران مجاهدش سلاح برداشت و به جنگ کفار شتافت .



او تا آخرین لحظه سنگر را رها نکرد ، و در طولانی ترین و خونین ترین نبرد ها و جنگ ها شرکت میکرد. عبدالقیوم هنگامیکه با دیگر برادران مجاهدش در سنگر غربی با میان مشهور به سنگر خواجه علی به رشادت و پای مردی در برابر کفار می جنگیدند که ناگهان محاصره گردیدند و تا آخرین مرمی - ایکه با خود داشتند بجواب دشمن پرداختند و در اثر این محاصره بالاخره عبدالقیوم اسیر شد زمانی هم که در چنگال خونین و حیوانی کمونست ها اسیر بود - روحیهٔ عالی اسلامی و شهامت و غرور خود را حفظ و با مقاومت و پایداری آهنین وفا داری خویش را به اسلام عزیز ثابت ساخت و بالاخره در کشتارگاه میدان هوائی با میان از طرف کثیف ترین دشمنان انسانیت ، به شهادت رسید .

روحش شاد و نامش جاوید !

انا لله وانا الیه راجعون

شهید عبدالغفار

عبدالغفار ولد صفر محمد مسکونه دره جوزگون از جمله مجاهدین مخلص و پر تلاش جمعیت اسلامی افغانستان بود که از آغاز انقلاب اسلامی دربدخشان تاوا پسین لحظات



عمرش از تلاش و پیکار بازنه یه ایستاد و سلاح خویش را بر زمین نگذاشت و مردانه وار باثبات و پایداری و رشادت و شهامت کم نظیری علیه کفار روسی و جاسوسان داخلی رزمید .

موصوف دریک جنگ شدید و خونین باقوای جنایت کار روس که در ماه حوت ۵۷ در حوالی فیض‌آباد بشهادت رسید و بجوار رحمت ایزدی پیوست (انالله وانااليه راجعون)

روحش شاد و یادش گرامی باد !



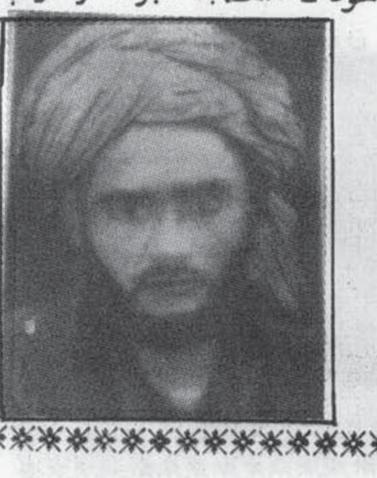
محمد قاسم شهید

محمد قاسم مسکونه دره جوزگون یکتن از مبارزین جان برکف راه الله بود که ازززمان آغاز انقلاب اسلامی علیه تجاوزکاران و دستگاه مزدور تره‌کی - امین ، سلاح بر دست گرفت‌ودوشادوش هزاران برادر جان برکف مجاهدش به جنگ علیه ظلم و تجاوز شتافت و در یک نبرد شدید و خونین باقوای اشغالگر روس که در نزدیکی آسیاب های شمس‌الدین - در یک و نیم کیلومتری فیض‌آباد بوقوع پیوست ، از طرف کفار بشهادت رسید و جان عزیزش را در راه عقیده اش فدا نمود و سعادت ابدی نصیبش گردید(انالله وانااليه راجعون)

شهید حاجی عبدالنبی از قریه چرام اب علاقه داری دهنه غوری :

حاجی عبدالنبی یکتن ازان مجاهدین دلیرو فدا کار راه اسلام بود که مردانه در برابرتجاوز گران قد علم نمود و تا آخرین لحظات حیات از هیچگونه قربانی و ایثار در راه اعلای کلمة الله دریغ نه نمود .

زمانیکه تره‌کی این مزدور سرسپرده اجانب ، توسط یک کودتای خونین بقدرت رسید . حاجی عبدالغنی دست به تبلیغ و آگاه نمودن مردم زد و در افشای چهرهٔ کثیف تره‌کی و آمال شوم روس به بسیار جدیت تلاش ورزید . و قدم برداشت . کمونیستها به تعقیب حاجی موصوف پرداختند ، تا اورا مثل صدها و هزاران انسان بی گناه دیگر گرفتار و به زندان افگنند و یا زنده بگور سازند . حاجی عبدالنبی از این تلاش های خائنانه و شوم کمونیست ها اطلاع یافت و قبل از ینکه دست گیر شود مجبور گردید ، مال و منال و خانه و دیار خود را رها کند همان بود که با تمام اهل و عیال خود - دست به هجرت زد و با



راه های مستقیم و غیر مستقیم با مردم تماس گرفت تا اینکه موفق شد تعدادی از مجاهدین را مسلح بسازد و به قلع و قمع کفار بپردازد . با همان سلاح های ابتدائی و کهنه ای که در دسترس داشتند به جهاد مسلحانه آغاز کردند . به تعداد ۲۳ نفر مجاهدین تحت فرماندهی حاجی عبدالنبی بتاریخ ۱۹ ثور ۱۳۵۸ ، بالای علاقه داری دهنه غوری حمله برده ، به تعداد ۳۰ نفر از هواداران دولت ملحد ترهکی را به کیفر اعمال خائنانه شان رساندند .

حاجی عبدالنبی شب و روز تلاش می کرد و در راه خدا از هیچ گونه فدا کاری دریغ نه نمود . بالآخره ۲۴ - ۱ - ۱۳۵۹ قوای روسی و کمونست ها بهمکاری یک نفر جاسوس - خائن به اسلام و وطن و مردم بنام ارباب رجب - بالای مجاهدین حمله آوردند که درین نبرد خونین حاجی عبدالنبی جام شهادت نوشید و به جوار رحمت ایزدی پیوست و نام خویش را جاودانه در تاریخ بثبت رسانید .

روحش شاد و جایگاهش خلد برین.

انا لله وانا الیه راجعون



شهید سلیمان گل (ناصری) :

سلیمان گل د حاجی بهرام زوی د پروان ولایت د بگرام ولسوالی د نصرو د کلی اوسیدونکی او یو پیاوړی او زیارایستونکی مجاهدؤ او د ژوند تر وروستی سلگی پوری د روسانو په مقابل کی وجنگید بالاخره په یوه خونړی جگړه کی د جنایتکارو روسانو له خوا په شهادت ورسید .



جوره قل شهید :

جوره قل ولد آرزو قل از قریهٔ سوخته چنار سیغان ولایت با میان بوده از جمله فعالترین و پر تلاش ترین مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان در با میان بود .

زمانیکه روسها میخواستند با تهاجم و استعمال قوا ، دوباره حکومت کفر را در علاقه داری سیغان مستقر سازند - مجاهدین جانباز راه الله بمقابله و مقاومت پرداختند و در اثر نصرت پروردگار ، کفار بشکست مواجه شدند . چون از راه زمین - روسها نتوانستند موفق شوند بصورت بسیار وحشیانه و بیرحمانه از طریق فضاء به بمباردمان و تخریب عمارتها و بخاک و خون کشیدن مردم دست یا زیدند. وجوره قل و پدرش آرزوقل و محمد انور ولد مستانه قل (هشت ساله) و عیال جوره قل در اثر بمباردمان - جام شهادت نوشیدند .

جوره قل بسن ۳۳ سالگی با پدر و عیالش و محمد انور بصف گلگون کفنان تاریخ پیوستند و دلهای عده زیادی از همسنگران و هم زمانشان را داغدار ساختند .

روحشان شاد و جایگاه شان خلد برین !

انا لله وانا الیه راجعون

عبدالجلیل شهید :

عبدالجلیل ولد علی محمد در دره جوزگون در سال ۱۳۳۳ تولد یافت. وی از اخلاق نیکو و استعداد عالی برخوردار بود از آغاز انقلاب اسلامی در بدخشان ، با پول شخصی اش سلاح تهیه کرد و در جهاد مسلحانه علیه روس های کثیف شرکت و رزید . همیشه آرزوی شهادت را داشت و در بسیاری حملات علیه دشمن اشتراک و رزیده و دوداز نهاد کافران برآ ورد .

موصوف در یکی از برخورد های خونین با روس ها و مزدوران و جاسوسان داخلی ، در ماه حوت ۱۳۵۸ جام شهادت بر سر کشید و بجوار رحمت پروردگار پیوست .



انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد و جایگاهش خلد برین !



عبدالغفار شهید :

عبدالغفار فرزند بیک محمد در قریه جنگلک علاقه داری سیغان مربوط ولایت بامیان در سال ۱۳۲۹ پا به عرصهٔ وجود گذاشت . ازینکه در دامان یک خانواده متدین تولد یافته و تربیه شده بود به تحصیل علوم دینی پرداخت و تا حدودی که میسر بود درین زمینه تلاش و سعی بخرچ داد .

نظر به صداقت و روحیهٔ عالی همکاری با مردم که در طول حیات از او مشاهده می شد بحیث صاحب رسوخ و رهبر قومی از طرف مردم منطقه اش برگزیده شده بود .

از آغاز انقلاب اسلامی در افغانستان تا واپسین لحظات حیاتش در راه جهاد ثابت قدم بود ولحظه ای سنگر جهاد را رها نکرد .

یکتن از اعضای فعال ، صادق و فداکار جمعیت اسلامی افغانستان بود . در وقت نبرد از خود رشادت و شجاعت بی نظیری نشان میداد .

این برادر مبارز و مجاهد در یک برخورد خونین که با روس ها و کمونیست ها انجام داد . در اثر بمباران طیارت روسی همراه یکی از برادران مجاهد دیگرش ـ جام شهادت نوشید و بجوار رحمت ایزدی پیوست .

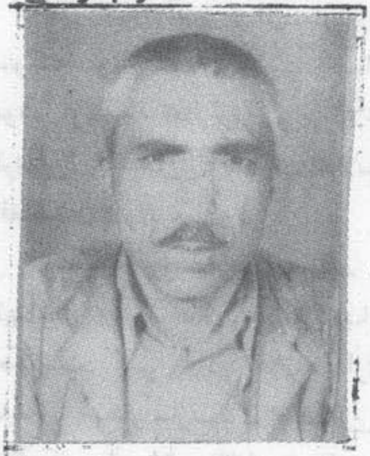
روحش شاد و یادش گرامی !

انا لله وانا الیه راجعون

شهید جانباز خان :

جانباز خان ولد بهرام خان در قریه ملنگ خاکجبار علاقه داری خورد کابل ، مربوط ولایت کابل تولدیافت . یکتن از مجاهدین فداکار راه اسلام بود و همچنان که نامش جان باز بود جان عزیزش را در راه اسلام فدا کرد و بتاریخ ۹ ـ ۶ ـ ۱۳۵۸ از طرف دشمنان اسلام و روس های متجاوز به شهادت رسید و به جوار رحمت ایزدی پیوست .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید چراغ (ناصری) :

چراغ د سنا گل زوی د کابل ولایت د شکر دری ولسوالی د ده بالا د کلی اوسیدونکی د روسی کافرانو او داخلی کمونستانو په مقابل کی په پوره تینگار او استقامت سره وجنگید . په هغه نښته کی چی د روسانو او مجاهدینو ترمنځ وشوه لو موړی د دښمن دوه عرادی ټانگونه له منځه یو وړل بخپله ئی هم د شهادت خوږ جام وڅښه .

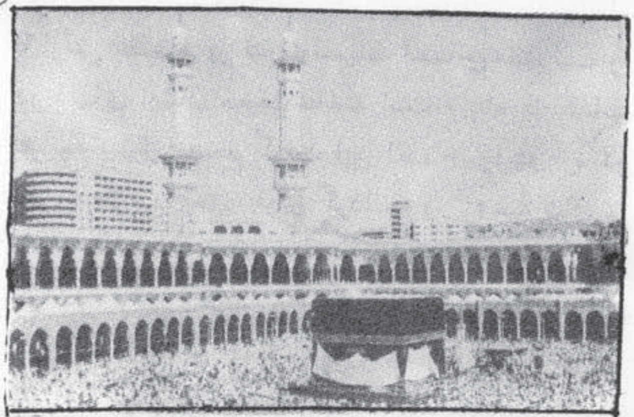
انا لله وانا الیه راجعون

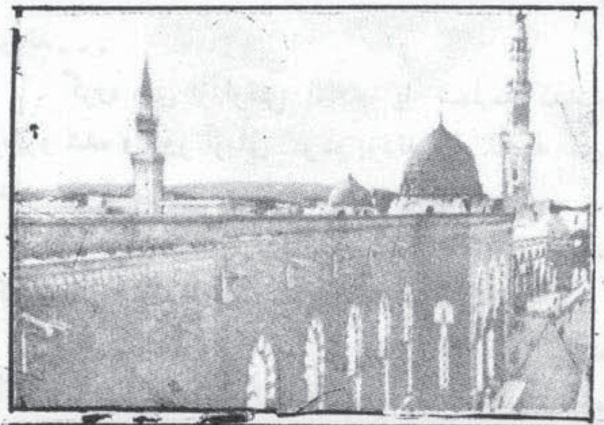


شهید غزال الدین :

غزال الدین ولد عزم الدین ـ در سال ۱۳۳٤ در قریه دهٔتیزله سیغان مربوط ولایت بامیان ، در دامان خانواده متدین و فقیری چشم به جهان گشود . یکتن از مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان بود که با صداقت و متانت و شور و علاقهٔ فراوان کار میکرد و به جهاد پرداخت از زمانیکه مردم مسلمان و متدین و انقلابی بامیان علم جهاد و پیکار را علیه کفار روسی و کمونست های داخلی بر افراشتند ـ غزال الدین دوشا دوش دیگر برادران مجاهدش سلاح برداشت و بجنگ کفار شتافت .

او تا آخرین لحظه سنگر را رها نکرد . غزال الدین اسیر شد و زمانی هم که در چنگال خونین و حیوانی کمونستها اسیر بود ـ روحیه عالی اسلامی و شهامت و غرور خود را حفظ کرد . درانجام درکشتار گاه میدان هوائی بامیان از طرف کثیف ترین دشمنان انسانیت ، بشهادت رسید . انا لله وانا الیه راجعون





همسنگران پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم

خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه

زمانیکه لحظه به لحظه اخبار بحرانی شدن اوضاع در اثر دسائس باز گشتگان از اسلام بگوش خلیفه اول حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد ، حضرتش تصمیم میگیرد ، این بار نیز قیادت جانبازان اسلام وارتش حق را بدوش بگیرد و به سرکوبی دسیسه گران فتنه جو و کور دلان بازگشته از راه حق بشتابد و آتش فتنه و شعلهٔ از تداد رافرو بنشاند ، اما بزرگان صحابه با این قصد خلیفه روی توافق نشان نمیدهند و همه متحدا ، بر آن میشوند که خلیفه از مدینهٔ منوره بیرون نرود ، و امام علی کرم الله وجهه ، در حالیکه خلیفه پا در رکاب اسپش نهاده و پیشا پیش لشکر اسلام در حرکت است ، زمام راحله اش را میگیرد و برایش چنین میگوید :

(ای خلیفه پیامبر به کجا میروی . . . ؟؟

من آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز احد گفت تکرار میکنم و میگویم :

''ای ابوبکر شمشیرت را در غلاف کن و با فقدانٔ خویش ما را اندوهگین مساز'')

در اثر اصرار مسلمانان ، خلیفه راضی شد ، در مدینه بماند ، وارتش اسلام را به یازده گروه تقسیم کرد و برای هر گروه وظیفه اش را تعین نمود . . .

خالد بن الولید این شمشیر بران پرورگار، امیر بزرگترین گروه تعین گردید . . .

آنگاهی که خلیفه بیرق هر امیر را برایش می سپرد ، روبه خالد کرد و چنین گفت : پیامبر الهی را شنیدم که میگفت :

(نیکو بندهٔ ایست خالد بن الولید، او شمشیری از شمشیر های خداوند یست که در مقابل کفار و منافقین از غلاف برون شده است)

شمشیر بران پروردگار بالشکریان جان برکفش از معرکه ای بر معرکهٔ دیگری قدم می نهاد و از نصرتی بنصرتی دست می یافت تا آنکه زمان معرکهٔ قاطع و فیصله کن فرارسید . . .

آری ! معرکهٔ فیصله کن با پیغمبر دروغین و سردمدار ارتداد : مسیلمهٔ کذاب و دنباله روان گمراهش . . .

در محل ''الیمامه'' بنو حنیفه و قبائلی که بایشان پیوستند ، تحت فرمانروایی ''مسیلمهٔ کذاب'' نیرومند ترین و خطرناک ترین ارتش ردت را تشکیل داد

بودند . . .

گروه هایی از ارتش اسلام با مسلیمهٔ کذاب روبرو شده و زور آزمایی نموده بودند ولی نتیجه ای نداده بود . . .

فرمان خلیفه به قوماندان ظفر مندش در رسید که بسوی بنو حنیفه بشتاب . . . و خالد شتافت . . .

وقتی مسیلمه کذاب این مدعی دروغین نبوت آگاه شد که خالد ابن الولید بقصد جنگ باوی ره می پیاید ، ارتش خود را منظم ساخت و بیش از پیش به نیرومندی و خطرناکی آن افزود . . .

هر دو ارتش هم مقابل شدند . . .

هر گاه در کتب سیرت و تاریخ جزئیات و چگونگی آن معرکهٔ خونین وهول انگیز مورد مطالعه قرار داده شود، موی برتن انسان راست میشود زیرا در شدت قساوتش شبیه جنگهای ویرانکن امروزیست ، گرچه بین اسلحهٔ ابتدایی آن جنگ و شرایطش و سلاحهای امروزی از زمین تا آسمان فرق است . . .

خالد بن الولید با فداکاران اسلام در تپهٔ ریگی مشرف بریمایه اخذ موقع نمود مسیلمه ، با ارتش عظیم و شان و شوکت طاغوتی اش روبروی مسلمانان سنگر گرفت ، پیروان پیغمبر دروغین (مسیلمه کذاب) باندازهٔ زیاد بنظر میرسیدند که گویی صفوف ارتش وی انتها ندارد . . .

خالد بن الولید بیرق پرنور اسلام را به فرماندهان لشکرش سپرد ، و هر دو ارتش بجان هم افتادند ، و جنگ خونین و هولناکی بین سپاهیان حق و سرسپردگان باطل در گرفت . . . و شهدای اسلام همچون گلهایی که از باد تندی پر پر شود ، بخون غلطیدند . . ! !

خالد دریافت که دشمن نیرومند است و جانب باطل پرستان پرتری دارد، همان بودکه اسپش را بسوی بلندیی که در آن نزدیکی بود ، راند و نگاهی سریع و تند ولی عمیق بر میدان جنگ افگند . . .

نابغهٔ فتوحات ، با این نظر سریع نقاط ضعف ارتش خود را دریافت و آنرا بر شمرد . . .

وی دریافت که مواجه شدن ناگهانی مسلمانان با ارتش عظیم و پر قدرت مسیلمه احساس مسئولیت را در دلهای ایشان ضعیف ساخته است ، بناء با شتاب هر چه بیشتر تصمیم گرفت این احساس را دوباره در قلوب ارتش حق قوی گرداند و روحیهٔ شان را بلندببرد قطعات مختلف لشکریان خود را فراخواند و مواضع ارتش خود را تحکیم بخشید و بعد با ندای پیروز مندانهٔ اش ایشانرا چنین مخاطب قرار داده :

"مهاجرین و انصار !

از هم جدا شوید و هر کدام گروپ علیحده‌ای را تشکیل بدهید تا دیده شود چه‌کسی امروز از این آزموزگاه بزرگ ظفر مند برون میشود . . . "

مهاجرین و انصار از هم جدا شدند و هر کدام در زیر بیرق خود قرار گرفتند . . .

و بدین ترتیب دردلهای مجاهدین اسلام آتش غیرت شعله ورگردید و هر کدام به کوهی از عزم و استقامت شجاعت و مردانگی تبدیل شدند . . .

چه ، هر یک از سربازان جان بر کف حق ، بعد از شنیدن کلمات ظفر بخش خالد احساس مسئولیت نمود و بر آن شدند تا از آن معرکهٔ دشوار ، سرفراز و ظفر مند برون آیند . . .

و خالد گاهگاهی با صدای شور انگیز و هیجان آور الله اکبر یا اصدار فرمانی به ارتشیان خویش بیش از پیش بذر غیرت وحب شهادت را در دلهای پرنور ایشان میکاشت و شاگردان مکتب اسلام را بیشتر به عملی کردن دروس فداکاری شان تحریض مینمود.

در لحظاتی محدود ، توازن معرکه ، به نفع مسلمان عوض شد و دنباله روان پیغمبر دروغین و شیطان حقیقی (مسیلمه کذاب) به ده ها و صدها بالاخره هزاران تن بخاک و خون غلطیدند . . . ! !

خالد این شمشیر الهی همانند جریان برق غیرت و حماسهٔ خود را بر ارتشان خود نقل داد و تو گوئی روح سلحشور و جنگندهٔ او در جسم همه سپاهیانش حلول کرد . . .

و این خصلت یکی از هنرهای جنگی و از علایم نبوغ و عبقریت شمشیر الهی بود . . .

و بدینگونه ، خطرناک ترین و شدید ترین جنگ ردت، باکشته شدن مسیلمه کذاب بپایان رسید.

آری پیغمبر دروغین به قتل رسید و میدان معرکه از اجساد مردار شده لشکریان برگشته از حق انباشته گردید ... و پرچم طاغوتی پیامبر شیطان بدست شاگردان پیامبر الهی و قوماندان دلیرش (خالد بن الولید) سرنگون و تا ابد در زیر خاک پنهان شد ... و در مدینه خلیفه نماز شکر را بدر بار ذاتی که این کامیابی و این مهربانی را به مسلمانان ارزانی داشته است ، ادا کرد.

جهاد از دیدگاه قرآن کریم

وإذ غدوت من اهلک تبوئ المؤمنین مقاعد للقتال والله سمیع علیم. إذ همت طائفتان منکم أن تفشلا والله ولیهما ، وعلى الله فلیتوکل المؤمنون. ولقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة ، فاتقوا الله لعلکم تشکرون . إذ تقول للمؤمنین ألن یکفیکم أن یمدکم ربکم بثلاثة ألاف من الملائکة منزلین. بلى إن تصبروا وتتقوا ویأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة الاف من الملائکة مسومین . وما جعله الله إلا بشرى لکم ولتطمئن قلوبکم به. وما النصر إلا من عند الله العزیز الحکیم ، لیقطع طرفا من الذین کفروا أو یکبتهم فینقلبوا خائبین .

ترجمه : و یاد کن آنگاه که پگاه بیرون آمد از میان اهل خانه خود می نشاندی مسلمان را در جای ها برای جنگ و خدا شنوا و دانا است - آنگاه که خواستند دو فرقه از شما که بزدلی کنند و خدا کارساز ایشان بود و بر خدا باید توکل کنند مسلمانان و هر آئینه خدا فتح داد شما را روز بدر و شما خوار بودید پس بترسید از خدا تا بود که شکر کنید چون میگفتی به مسلمانان آیا کفایت نخواهد کرد شما را که امداد کند پروردگار شما به سه هزار کس از فرشتگان فرود آورده شده - بلی اگر صبر کنند و پرهیزگاری نمائید و بیانند کافران بسوی شما باین جوش خود امداد کند شما را پروردگار شما به پنج هزار کس از فرشتگان نشان مند کرده و نه ساخت خدائی تعالی این مدد را مگر برای مژده دادن شما و برای آنکه آرام گیرد دل شما بآن و نیست فتح مگر ز نزدیک خدای غالب - استوار کار چنین. کرد تا هلاک کند طائفه را از کافران یا مغلوب سازد ایشان را پس باز گردند به مراد نا رسیده -

این آیات کریمه در مورد غزوۀ احد نازل گردیده است -

غزوه ای که دو جنبه داشت :

معرکه ضمیر و باطن...

و زد و خورد میدان و کشتن و کشته شدن

این غزوه و این رویارویی حق و باطل ، بزرگترین آزمونی بود که مسلمانان راستین و خدا گویان دروغین را از هم تمیز داد - معرکه ای بود که میدان آن از پهناور ترین میدانها بشمار میرفت زیرا میدان جنگ و گشتار گوشه ای از جبهۀ وسیع

جهاد از دیدگاه قرآن کریم

این معرکه بود و اما گوشه های دیگر آن بطور عموم عبارت بود از ضمیر و نفس بشری و تصورات و مشاعر و اطماع و شهوات وانگیزه هایش.

ابتدای این معرکه ، نصرت و پیروزی و به تعقیب آن شکست و عاقبت کامیابی بزرگ ، برای سر بازان الهی بود. . . این کامیابی بزرگ عبارت بود از آفتابی شدن حقایقی که قرآن کریم بیان داشته بود و نقش بستن آن حقایق در اعماق ضمایر مسلمانان ، و از هم جدا شدن صفوف ، و قرار گرفتن منافقان در صف دیگری ، و آشکار شدن علائم نفاق و نشانه های صدق ، در گفتار و کردار و در طرز اندیشه و عملی کردن آن. و روشن شدن تکلیف ایمان و دعوت بآن و حرکت در تحت لوای آن.

آری ! درین معرکه همهٔ این حقائق به مسلمانان آشکارشد ، حقائقی که ایجاب میکرد و به شاگردان مکتب اسلام آموخت که : استعداد شناخت درست اشخاص و قضایا ، و استعداد از خودرهیدگی و استعداد به نظم و مراعات نظم و دسپلین و اطاعت و پیروی کامل از قیادت ، و توکل بر خدا در هر گامی که می بر دارند ، و سپردکار ، بخدا در کامیابی و شکست ، و در زندگی و مرگ ، بالاخره در هر کار بیش از پیش در خود تقویت دهد.

معرفت این قضایا و آموختن این دروس و روشن شدن این حقائق بزرگترین غنیمتی بود که امت مسلمه در خلال آن غزوه و بعد از آن در پرتو ارشادات و توجیهات قرآنی بدست آورد این غنیمت بمراتب مفید تر و بزرگتر از غنایم ما دبی بود که نصیب لشکر اسلام در غزوه ها میگردید ، زیرا امت مسلمه باین غنیمت شدیدا احتیاج داشت ، احتیاجی به هزار مرتبه بیشتر از احتیاج بغنائم مادی ! و نه تنها در آن عصر بلکه در هر عصری و زمانی مسلمانان باین غنیمت احتیاج دارند. . . آری ! آندم که در در برابر طغیان کردن ، استعمار گردن و خونخواران آدمخوار و دشمنان دین ، ناموس ، مقدسات و وطن اسلامی خود قرار میگیرند و مورد تجاوز واقع میشوند و بدفاع بر می خیزند باید ازین غنیمت به میراث مانده از صدر اسلام بیشتر کار بگیرند و بیشتر



بفکر آن باشند تا غنیمت مادی.

قرآن کریم این آفتاب تابان الهی ، چه نیکو ، امت مسلمه را بعد از هزیمت ظاهری که زاده نقص و ضعف موجود در صف آن بود ، متوجه معرکه ، ضمیر می سازد ! و برایش حالی میکند که موفقیت در میدان جنگ و در معرکهٔ کشتن شدن وابسته به موفقیت در معرکهٔ ضمیر است و از همین جاست که بعد از بیان وقائع غزوهٔ مذکور در ضمن آیات بعدی مسئلهٔ رباخوری را مورد بر رسی قرار میدهد و از آن منع میکند و درمورد نفقه کردن مال در سر و علن سخن میگوید و بآن تشویق و ترغیب می نماید و از فرمان‌برداری خدا و رسولش سخن بمیان می آرد و آنرا اساس رحمت الهی میداند و فرو خوردن خشم و غضب و بخشیدن خطای مردم ، و نیکوکاری و پاکی و تبرئه از گناهان بوسیله استغفار و توبه و عدم اصرار بر گناه کاری و همهٔ این مسائل را بیان میدارد و آنرا از اسباب حصول رضای پروردگار و عوامل مغفرت خداوندی قلمداد میکند ، چنانچه مهربانی و رحمت ، موجود در قلب پیامبر عظیم الشان اسلام سلوک نیکش در برابر مردم را پرتوی از رحمت و مهربانی آفریدگار جهان میداند و به اصل ''شوری'' تماس میگرد و بکاربردن آنرا در حساس ترین شرایط توصیه میکند و بر نگهداری امانت و خیانت نکردن در آن اصرار میورزد. . .

همهٔ این اشیاء را بیان و همهٔ این آموختن‌ها را بامت مسلمه میآموزد زیرا اینها از وسائل آماده نمودن و مجهز کردن امت مسلمه در معرکه ای است که جوانب متعدد دارد ، معرکه ای که میدان جنگ و صف آرایی در آن ، گوشه ای و جزئی ازین معرکه است.

معرکه ای که در آن نه تنها در ساحه قتال بلکه در ساحهٔ ضمیر نیز پیروزی از آن امت مسلمه باید باشد.

پیروزی بر نفس و شهوات و کینه توزی ها و خود خواهی ها و همهٔ انواع خبث باطن ، و پیروزی در تعین سرنوشت و آماده کردن شرایط و اوضاع سلیم و مرفه برای است مسلمه . . .

بناء این توجیهات ورهنمود ها دور از معرکه بوده نمیتواند و یا بعبارهٔ واضحتر معرکهٔ ''کشتن و کشتد شدن'' و پیروزی در آن بدون مجهز بودن با این سلاح و عملی کردن این توجیهات امکان ندارد ، چه مسلمان در معرکهٔ حربی بدون دست یافتن به پیروزی در معارک شعوری و اخلاق و انتظامی ، پیروز شده میتواند.

هزیمت در غزوه احد بخاطر لغزشی بود که عده ای از مسلمانان در قسمت امور انتظامی مرتکب شدند و فراموش شان شد که بر آنچه قائد بزرگ شان امر نموده بود تا آخر پایداری ورزند. و آنهایی که در معارک عقیده وصف آرایی حق و باطل به قیادت پیامبران شان پیروز شده اند ، کسانی بودند که معرکه را با استغفار ، از گناهان ، و التجاء به خدای توانا و چنگ به حبل المتین الهی آغاز نمودند - پس توبه و اجتناب از گناهان و پیوستن بخدا و رجوع بوی ، از اسباب پیروزی و برنده ترین حربه بر ضد دشمن در میدان قتال بشمار می آید و پیروزی عسکری یا سیاسی و اقتصادی امت مسلمه بر دشمن تاوقتیکه بر اساس منهج ربانی و دستورات آسمانی و تسلط و غلبه بر نفس و پیروز شدن بر خواهشات شهوانی و بالاخره بخاطر قایم ساختن نظام پروردگاری در زندگی مردم استوار نباشد ، هیچ ارزشی و هیچگونه قیمتی ندارد ، زیرا هدف از این همه تب و تلاش و منظور ازین صف آرایی و بخاک و خون غلطیدن و کشتن و کشته شدن آنست که شریعت خدا حاکم گردد تا بدینگونه هر پیروزی برای خدا و نهج او و هر کوششی در راه قایم نمودن حکومت الهی باشد ، در غیر آن هر گونه نصرتی که نصیب امت مسلمه میشود و بر اساسات یاد شده استوا میباشد ، آن جاهلیتی است که بر جاهلیت دیگرء پیروز شده است و حامل هیچ خیر و سعادتی برای زندگی و بشریت نیست.

همه سعادت ها و خوشبختی ها در آنست که بر حق خاص بخاطر حق بلند شود. و حق یکی است نه متعدد ، و آن عبارت از منهج الهی و پیروزی این منهج ، و برافراشته شدن بیرق آن وابسته به پیروزی در میدان نفس بشری است و تا آندم که مسلمان درین میدان پیروز نشود و از خواهشات و شهوات نفسانی و پلیدی های باطنی نرهد ، محال است بیرق الهی را بلند کند و اگر پارچه ای را ظاهراً باین نام بلندهم کند ، دروغ گفته است و خود را فریفته است - ((ادامه دارد))

علّت اشغال افغانستان از طرف روسها

● در بارهٔ اینکه چه علتی انگیزه تهاجم روس‌ها به افغانستان گردید و این ابر قدرت استعمار گر از جان کشور کوچک و کم جمعیت چه میخواهد بحث‌ها و صحبت‌های زیادی شده است .

روس‌ها خود شان می گویند بخواهش دولت افغانستان و برای حفظ دست آوردهای انقلاب ثور از تجاوز خارجیان بر اساس پیمان دوستی میان دو کشور قوای محدودی (؟ !) به افغانستان فرستاده اند و این قواپس از رفع علت تهاجم از افغانستان بیرون خواهند رفت .

با یک نگاه سطحی میتوان دروغ و فریبندگی و تزویر روس‌ها را که میخواهند روی تجاوز خویش پرده ای از توجیهات قانونی بکشند ، در استدلال شان دریافت .

اولاً : دسیسهٔ هفت ثور یک انقلاب نبود ، یک کودتای خونین نظامی و یک سرقت سیاسی محض بود ، اگر انقلاب میبود ملت آنرا بر دوش خود نگه میداشت و نیازی به حفظ دست آوردهای آن (که نمی دانم چیست) به کمک روس‌ها نمی بود حتی گمان نمی کنم (رهبر تبهکاران) جهان نیز کودتای نظامی را که چند تن افسر خود فروخته و جاهل در یک جامعه شانزده ملیونی راه بیندازند (انقلاب) خوانده باشد .

دوم : اینکه برخلاف ادعای روس‌ها حکومت گمراه امین از ارتش سرخ دعوت بعمل نیاورد که بیایند و او را بکشند و مزدور دیگری را بر جایش بنشانند و آنگهی این به اصطلاح (انقلاب) چه دست آوردی برای مردم افغانستان داشته است بغیر از دو سال (سرنگ پرانی) و (میتنگ‌های با شکوه !) و هزاران جنایت و خیانت .

سوم : اینکه کدام قدرت خارجی به افغانستان تجاوز کرده بود که روسها جهت دفع آن تعرض به افغانستان تجاوز کردند ؟ در حال حاضر سربازان کدام کشور خارجی افغانستان را اشغال کرده اند بغیر از خود روسها ؟

و اما پیمان دوستی میان افغانستان و شوروی چه ملاک تعین کننده ای میتواند باشد ؟

آیا روسها خود برای توجیه تجاوزی که از پیش طراحی شده بود، مزدور حقیر و نفرت انگیزی مانند نور محمد تره‌کی را وادار به امضای چنین پیمان ننگینی نکرده اند ؟

دیگر اینکه (نیروهای محدود) را که در لحظهٔ و رود به افغانستان میان هشتاد و پنج هزار تا یک صد هزار نفر بودند و هر هفته هزاران تن دیگر به تعداد شان افزوده شده ، چگونه میتوان محدود خواند و علت تهاجم چه بوده است تا پس از رفع آن سربازان سرخ افغانستان را تخلیه نمایند ؟

به این ترتیب میبینیم که روس‌ها هیچگونه دلیل حقوقی و قانونی جهان پسندانه برای توجیه تجاوز خویش به افغانستان ندارند .

در محافل مختلف جهانی علت هجوم روس‌ها به افغانستان به صورت‌های مختلف مورد بحث

قرار گرفته است . عده ای معتقداند که اشغال افغانستان گام فراخی است که روس‌ها به سوی آب‌های گرم برداشتند و به تحقق یافتن آرزوئی نزدیک شدند که تزاران کهنه و تزاران نو در سینه پرورده اند .

درست است که روسها با اشغال افغانستان به آب‌های گرم و منطقهٔ نفت خیز نزدیک تر شده اند ولی آیا چه عاملی بود که از میان نقاط متشنج منطقه که روس‌ها در هر یک برای توسعه طلبی خود جای پائی باز کرده اند ، افغانستان مورد تاخت و تاز قرار گیرد ؟ آیا نزدیکی به آب‌های گرم و در دراز مدت کسب تفوق نظامی در خلیج و بدست آوردن کنترل خطوط انتقال نفت و چشم دوختن به سرزمین‌های نفت خیز اغراض ضمنی و فرعی تجاوز روس را به افغانستان تشکیل نمی دهد ؟

برخی معتقد اند که منابع معدن و کان‌های افغانستان و سایر مخاذن اقتصادی دست نخوردهٔ آن کشور مطامع روس‌ها را برانگیخت که در صدد اشغال افغانستان برایند .

این نظر نیز چندان صائب نمی نماید . درست است که کار شناسان روس توانستند در سال‌های قبل هفتم ثورسال ۱۳۵۷ بااستفاده از جهل و غفلت و بی تفاوتی حکومت‌های وقت ، تمام منابع اقتصادی را به دلخواه خود مطالعه و بررسی کنند و حتی اطلاعات غلطی در بارهٔ این منابع به حکومت‌های وقت افغانستان داده و اطلاعات صحیح و مستند را به مسکو بفرستند ، اما آنچه این نظر را تضعیف می کند دو نکته است . یکی اینکه روسها قبلاً نیز با فریبکاری و خدعه محصولات و فر آورده‌های معدنی و غیر معدنی ، مانند گاز و پنبه و غیره را با پرداخت‌های نا چیزی از افغانستان میبرند . نکتهٔ دیگر اینکه منابع معدنی افغانستان که بیشتران تا کنون دست نخورده باقی مانده است اگر واقعاً هم اهمیت بسیاری داشته باشد ، استخراج آن سال‌ها ، وقت و صرف پول گزافی را ایجاب میکند و عقل سلیم نمی پذیرد که روس‌ها در ازاء هزینهٔ ملیون‌ها دالر و دادن هزاران کشته و ریختن آبرو و تحمل سرزنش تمام حلقه‌های بین المللی و قبول مشکلات اقتصادی ناشی از لشکر کشی در داخل خاک افغانستان و باختن اعتبار و اعتماد خود نزد جهان سوم و کشورهای اسلامی بخواهند بر آن منابع اقتصادی در افغانستان دست بیابند که به غرض سهولت استخراج و اهمیت آن نیز از سال‌ها پیش تقریباً بر ایشان قابل حصول بوده است . البته اگر چنین هدفی نیز مطرح باشد مقصود فرعی خواهد بود نه اصلی .

برخی معتقد اند که انگیزهٔ روس‌ها را از اشغال افغانستان باید تنها در نفس استیلاجوئی و توسعه طلبی آن ابر قدرت جستجو کرد ، چه روسها دیگر به محدوده‌های مناطق نفوذ سال‌های گذشته معتقد نیستند و اهد افشان در نواحی مختلف جهان تلاش و تکاپوی آنان را در گسترش مناطق تازه نفوذ ، نشان میدهد .

در برابر این نظر سوال دیگری ایجاد میشود و آن اینکه : چرا روسها از میان کشورهای جهان سوم افغانستان را که کشوری است روبهم رفته فقیر و صعب العبور ، برای ارضاء حس استیلاجوئی خود انتخاب کرده اند ؟ آیا روسها این هزینهٔ گزاف را که وضع نا بسامان اقتصاد شوروی را آشفته ترساخته است و این همه آبرو ریزی را صرف برای آن متحمل شده اند تا مملکت فقیر و عقب مانده ای چون افغانستان را در قلمر و نفوذ خویش داشته باشند ؟ چرا روسها برای گسترش قلمر و نفوذ خود

علت اشغال افغانستان...

یکی از کشورهای ثروتمند منطقه را اشغال نکردند تا دست کم منافع مادی را که بدست می آورند، متناسب به هزینه و مصارف گزافی باشد که درین راه می پردازند؟

حتی اگر اعتقاد برین باشد که انگیزه روس‌ها درین لشکرکشی محض حس ماجرا جوئی و نظامیگری انسان است درین صورت باز هم افغانستان جای خوبی برای چنین آز مایشی نیست.

انگیزه‌های یاد شده علل درجه دوم این تهاجم را تشکیل می دهند.

پس علت اصلی هجوم روس‌ها بر افغانستان چیست و گرگان کرملین با اشغال افغانستان خواهان چه چیزی اند؟ پاسخ این سوال آن است که علت اصلی تجاوز روس‌ها به افغانستان و اشغال این کشور، جلوگیری از رستاخیز عظیم اسلامی است که به نیروی ایمان و جانبازی مسلمانان جان برکف درین منطقه از جهان پا گرفته است و بزودی راهش را در پیچ و خم ظلمت ها و سیاهی های کفر و الحاد خواهد گشود.



سنگر گه های مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت بادغیس

و روس‌ها هم البته این حقیقت را قبل از لشکر کشی نیز ممکن دانستند. پس به مشکل میتوان پذیرفت که این ابر قدرت استعماری فقط برای اشباع حس نیرومند نمائی دست به چنین امر خطیری یا زیده باشد. امپراتور پیر کرملین حتما نمی خواسته است با پرداختن بهائی چنین گران، نمایشگاه قدرتی برای خویش در اشغال افغانستان بیابد.

در عین حال ما هیچ یک ازین انگیزه‌ها را کاملاً رد نمی کنیم ولی ازین دندان معتقدیم که تمام

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نخستین زنگ خطر در مسکو به صدا درآمد و کنگره‌های کاخ کرملین این ایوان کسری در قرن بیستم به لرزه در افتاد. نهضت انقلاب اسلامی مجاهدین افغانستان که خیلی‌ها پیش از زمان حکومت داود و نور محمد تره‌کی و مدتها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در افغانستان نضج پذیرفته و برای سرنگون ساختن مزدوران روس که در روز هفت ثور به یاری روس‌ها بقدرت رسیده بودند، در کوی و برزن

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

مقام شهید

شهادت عالیترین درجه است که بندگاه راستین خداوند به آن درجه بزرگ نایل میگردند شهادت بزرگترین عطیه خداوند است که بمنظور رسیدن بمقام عالی انسانی به رزمندگان مومن که جان عزیز شانرا فدای برتری نام الله میسازند عنایت گردیده این عزت بزرگ نصیب مردمان شایسته و با ایمان است .

کسانیکه بدون شهرت طبی و استفاده‌های مادی حاضر اند تا در نبرد حق علیه باطل شرکت کنند منحیث یک انقلابی پاکباز اگر کشته میشوند به مرتبه رفیع شهادت می رسند و با فخر و مباهات درنزد پروردگارشان سربلند میباشند خداوندبزرگ(ج) خود در صفت چنین بندگان مبارز که بخاطر حق میرزمند و بالاخره کشته میشوند چنین می فرماید :

«ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولا کن لا تشرون» .

«ونگوید کسانیرا که در راه خدا(ج) کشته میشوند مردگانند بلکه آنها زنده اند و شما آگاه نمیشویده» .

از آیه کریمه هویدا است که پروردگار عالمیان به آنانیکه در راه او قربانی میدهند نوید زندگی جاوید را میدهد و از سرچشمه فیاض خود به آنها نعمت و عزت میخشد . و برای انسان عزت و کرامتی بالاتر ازین نبوده و نیست . مسلمانان آگاه و با تقوی بخاطر اعلای کلمة الله حاضر به فداکاری میشوند بخاطریکه آنها حق را بچشم میبینند و همین واقعیت و حقیقت آنها را وادار می سازد تا در برابر طواغیت و دشمنان خدا مردانه وار ایستادگی نموده و بساط ظلم و شرک و بدبختی را در زمین نابود سازند تقوی و فضیلت و ایمان راسخ بخدا(ج) در نیرومندی انسان می افزاید و انسانرا بسوی سعادت ابدی رهنمونی میکند جهاد از خود شرایطی دارد و رسیدن بمقام شهادت به ایمان قوی بستگی دارد .

اگر کسی که به جهاد میرود منظورش کسب شهرت و جاه طلبی باشد اگر کشته شود شهیدنیست و هکذا اگر منظور از رفتن به سنگر جهاد اندوختن مال غنیمت باشدکشته شود هم شهید نمیشود حدودی را که اسلام جهت رسیدن بمقام فخر آفرین شهادت تعین نموده است کمتر بندگان خداوند میتوانند چنین شرایطی را پوره کنند و سند شهادت گیرند . چهار طبقه اند که به نعمت الهی نائل شده اند .

پیغمبران ـ صدیقین ـ شهداء و صالحین از آنجا معلوم میگردد که مرتبه شهدا در ردیف پیغمبران و صدیقین قرار دارد پس بدست آوردن چنین مرتبه به صدق و صفا و ایمان قوی بستگی دارد به شرکت در جهاد فی سبیل الله مطابق احکام قرآنی و آمادگی برای قربان شدن در راه حقیقت . اسلام آئین صالح و عدالت است که جز نیکوئی چیز دیگری را بار نمی آورد و رهبر انسانیت حضرت محمد ﷺ ـ راجع به بقا و حفظ این دین آسمانی رنجها و مصیبت‌های را دیده است این دین مقدس به آسانی و بدون ریختن خون و تقدیم شهداء بدست مسلمانان نیامده است پیغمبر خدا ﷺ بخاطر درهم شکستن قوای کفر و بر چیدن بساط فساد در غزوه‌های متعدد اشتراک و رزید و قوای فرعونی آن وقت را درهم کوبید و پرچم توحید را درمیان ظلمت و تاریکی‌ها به اهتزاز درآورد و پیغمبر خدا ﷺ تا اندازی درین



نمونه از خرابی‌های منازل مسکونی وهالی قهرمان ولایت لغمان که در اثر بمباردمان نیروی هوائی خرسرهای قطبی منهدم شده است .

راه رزمید که دندان مبارکش را شهید ساخت . در حالیکه در ابتدای دعوت حق باهمراه پیغمبر خدا ﷺ اضافه از دو نفر نبودند و بعدها نور حق در قلوب ملتها تابید و ملیون‌ها نفر به دین اسلام مشرف شدنده همه این پیروزی‌ها و آزادی‌ها در اسلام محصول مستقیم رسوخ عقیده و پذیرش مرگ و قبول شهادت در راه آرمان‌ها است .

در آئینی که شهادت هست اسارت و بردگی نباید وجودی داشته باشد در آئینی که عدل و داد است زورگوئی و ددمنشی باید نباشد . اگر ما متوجه تاریخ زندگی حضرت محمد مصطفی ﷺ و یاران راستینش شویم وفداکاری‌ها و رنج‌های آنها را بخاطر بخش کلیمه توحید و آئین حق، نه تنها منحیث یک درس فراموش ناشدنی بلکه منحیث یک اصل از یاد نبریم و نقش قدم آنها را بصورت درست تعقیب کنیم بدون شک انقلاب اسلامی ما به پیروزی خواهد رسید . در اینجا از جانبازی‌ها و فداکاری‌های یک سپه سالار زمان پیغمبر خدا ﷺ یاد آوری مینمایم که باکمال شجاعت و مردانگی رزمید و بالاخره درجه شهادت را بدست آورده او مصعب بن عمیر نام دارد که فامیلش از بانفوذ ترین و ثروتمند ترین افراد زمان بود مصعب دریک دیدار باحضرت محمد ﷺ در خانه راقم یک دگرگونی و انقلاب عظیم فکری در وجودش ایجاد گردید همه ثروت و هستی اش را در راه دعوت حق به مصرف رسانید و مانند بینوایان و بیچارگان آنجا جامه فقیرانه پراز پینه میپوشید . به امر پیغمبر خدا ﷺ با یک گروپ طور مخفیانه بخاطر اعلای کلمه الله به حبشه مهاجرت‌کردند و در سال دوم هجرت در جنگ بدر علمبردار پرچم توحید گردید و منحیث یک سپاهی انقلابی میدرخشید و پیروزی‌های چشمگیری را بدست آورد . بعد از اینکه قریش غمزده و خجالت زده از جنگ بدر برگشتند تیاری خود را جهت آماده ساختن جنگ دیگری‌گرفتند و ارتش نیرومندی مرکب از سه هزار مرد جنگی با وسایل و مهمات عظیم جانب مدینه حرکت دادند و این سال دوم هجرت میباشد ومسلمانان در حدودهفتصد نفر بودند و یک اسپ با خود داشتند درین نبرد فرماندهی قوای مجاهدین از طرف

پیغمبر خدا به مصعب سپرده شد و مصعب با کمال شجاعت و مردانگی در پیشاپیش صفوف مسلمانان حرکت میکرد و پیغمبر به آنها دستور داد تاکه زنده‌اند سنگرهای خود را ترک نگویند علمبردار توحید درین نبرد با کمال شجاعت و مردانگی رزمید و قوای کفر را به عقب نیشنی مجبور ساخت ولی متاسفانه مجاهدینکه در تپه‌ها سنگر گرفته بودند از دستور پیغمبر ﷺ اشتباها سرپیچی کرده و جهت گرفتن مال غنیمت سنگرهای خود را ترک کردند و دشمن از عقب به آنها حمله ور شدند و به ارتش شکست خورده و درهم پاشیده خود دوباره سر و سامان بخشیدند در این جنگ که بنام غزوه احد یاد میشود مصعب با عده از همقطاران راستینش مقاومت بزرگی و شدیدی ادامه دادند یکی ازمشرکان بنام زید ابن قمیشه که مردی با نهایت شجاعت و مردانگی نیز جبین تعداد زیادی از کفار را بر خاک هم الیده است این قمیشه مصعب را هدف قرارداد و یک دستش را از بین برد و مصعب پرچم را بدست دیگرش گرفته و فریازد (وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل) در همین اثنا ضربه دیگری بردست دیگرش خود و پرچم اسلام را درمیان هر دو بازوی خود میگیرد و همان گفته قبلی اش را تکرار میکند این قمیشه کافر بیرحم توسط نیزه برسینه مصب میگوبد ومصعب مردانه وار بشهادت میرسد حقاچه شهادتی و چه نیک مردنی .

به یاد داریم که اصحاب کرام و یاران راستین پیغمبر خدا در راه نشر و بخش آئین حق و عدالت چه روشی را بکار بردند و ما مسلمانان باید چنین طریق و روشی را در طول زندگی نسل بعد نسل منحیث یک برنامه تعیین شده در راه به ثمر رسانیدن انقلاب عظیم اسلامی به مورد اجراء بگذاریم ودر راه آزادی و نجات ملت محکوم و آسیب دیده خویش از چنگال کمونیزم آدم خوار با استقامت و پایداری باشجاعت و مردانگی بکوشیم و فرصت جابجا شدن خرس‌ها قطبی را در سرزمین اسلام پرورمان ندهیم اگر دشمن ثرورت و تجهیزات جنگی دارد در مقابل ایمان به الله هیچ است جنگ ما با اردوگاه کفر جنگ سرنوشت ساز نبرد پیروزی حق و باطل است . ملتی که سه ملیون شهید داده است و ملیون‌ها نفر مهاجر و آواره دارد چگونه اسارت و ومذب و بدبختی و فشار جسمی و روحی مشرکین را تحمل میکند ؟ در آئین ما جز شهادت اسارتی وجود ندارد و دشمن با همه نیرو و قوای شیطانی اش قادرنیست که ملت با شهامت ما را در استثمار و استعمار و بردگی بکشاند و صدای مظلومیت ما را در گلوها خفه سازد این یگ واقعیت مسلم است که شمشیر ما برنده تر از همه شمشیرها است نعره‌های تکبیر مجاهدین قهرمان افغانستان بت‌های گوشتی را در کرملین و واشنگتن به لرزه در آورده است. قیام ما در برابر روس‌ها قیام آزادی بخش است که به ملت‌های محکوم جهان روح تازه می بخشد و زودی است که ملت ماموفق به استقرار نظام اسلامی خواهند گردید و کفار غمزده و خجالت زده سرزمین ما را ترک خواهند گفت .

«وما ذلك علی الله بعزیز» .

رستاخیز عظیم کنونی کشور عزیز ما افغانستان محصول رنجهای فراوان آن فرزندان صدیق و والا همتیست که در دوران افسردگی و اختناق با دل بیدار ، ایمان قوی و تدبیر عمیق برای بیداری مردم بدون غوغا و ریا کاری بکار آغاز و در جهت رهبری انقلاب به آگاهی دادن و تربیه قشر های جوان پرداخته اند .

(رهبر جمعیت اسلامی افغانستان)

درارسید لو لیکونو ځوابونه

برادر محترم و مجاهدی طی نامه ای که از قادسیه گسیل داشته اند، توام با ابر از احساسات نیک مبنی برآرزوی توفیقات مزید کارکنان کمیته فرهنگی جمیعت اسلامی افغانستان و علی الخصوص کارکنان مجله میثاق خون و جریده مجاهد و توام با استقبال صمیمانه ای که از محتوای نوشته ها و مقالات و مضامین مجله و جریده انتقاد سازنده و مفیدی نیز نموده و مینگارند: «. . . چند جای کلمهٔ شوروی» را ذکر کرده بودید این کلمه مرالکان داد. من فکر نکنم آنجا شورای مرد می وجود داشته باشد. . . . و همچنان این کلمه مقدس قرآنی را لازم نمی‌بینم به این آدم کشان حرفه ای خطاب کرد خدا کند از انتقاد بدتان نیاید. . . . فکر می کنم انتقاد سازنده مفید باشد. . . .»

برادر محترم و مجاهد!

از احساسات و تمنیات نیک شما ممنون و مشکوریم و سعی و تلاش کارکنان کمیته فرهنگی جمیعت در مجموع و زحمات و مساعی شبانروزی کارکنان مجله میثاق‌خون هم مبتنی بر این آرزو و امیدست که بتوان مطالب ارزنده و دقیق و مجزلده و مفیدی را جمع آوری نموده و از طریق نشر در این مجله و سایر نشرات جمیعت بمطالعه و ملاحظهٔ برادران مجاهد و مبارز افغانی و سایر خوانندگان ارجمند و در سراسر جهان بمنظور استفاده تقدیم بنمائیم. و این کار میسر نیست و نخواهد بود مگر اینکه همه برادران دست بدست هم داده و با اشتراک مساعی و تلاش، ممد یکدیگر واقع شده و چه از طریق انتقاد درست، سالم و مفید که ما آنرا «رهنمائی های سازنده» تعبیر میکنیم و چه از ناحیهٔ ارسال مضامین و مقالات و اشعار ادبی - انتقادی - و اجتماعی، اخلاقی و سیاسی و انقلابی، کارکنان فرهنگی و مجلهٔ میثاق خون را یاری رسانند که بخواست پروردگار نصرت او تعالی و به یمن همت و مساعدت و همکاری همه برادران و خوانندگان «هدفمند انقلابی مسلمان» - موفق گردیدیم، گامهای موثر تری در جهت معرفی چهرهٔ انقلاب اسلامی میهنمان و در جهت پاسداری از خون شهیدان بخون خفتهٔ مان و در جهت تقویت روحی و قلبی مجاهدین جان برکف کشور مرد خیز افغانستان عزیز و نیز افشای دسایس شوم و پلید استعمار گران شرق و غرب و پرده برداشتن و بر ملا ساختن بندوبست های پشت پردهٔ نوکران تازه دم جامه بدل کرده استعمار گران بنهیم.

بناء ما نه تنها از انتقادات سالم و سازنده، جانبداری می کنیم بلکه با جبین گشاده و وسعت دید ازان استقبال مینمائیم.

بنا برین و پاسخ مثبت انتقاد شما برادر مجاهد مینگاریم که: (انتقاد شما واقعاً بجا، معقول و درست است و در شماره های گذشتهٔ میثاق خون و نیز در همین شماره مضمونی داریم تحت عنوان «آیا شوروی اتحاد او روسیه یوشی دی.» که محتوای این مضمون، خود، میتواند پاسخ مثبت بر انتقاد سالم شما باشد و یکبار دیگر تاکیداً و تائیداً مینگاریم که: «شوری» یک مفهوم متعالی اسلامی است و مظهر یک نظام اسلامی و انسانی و نه نظام های فاسد غربی و شرقی امروزه. و این واژه از زیبا واژه های مکتب اسلامی و این نازنین قبائی بر پیکر نظام الهی و اسلامی است ما با شما درین مورد هم عقیده و هم فکریم و روی این ملاحظه بود، عناوینی را که دران کلمهٔ شوروی ذکر شده و مراد آزان روسیه بود حذف، و بجای آن روسیهٔ سیاه روی را نوشتیم، بامید همکاری های مستدام شما.

بهمین ترتیب نامهٔ دیگری داریم از یک برادر محترم که انتقاداتی نموده اند ، ذیلا بمطالعهٔ خوانندگان محترم میرسانیم : متن نامه چنین است .

«اول : لفظ میثاق خون باید به رنگ سبز نوشته شود زیرا که معنای میثاق عهد است و عهد مسلمان سبز است . دوم . نقشه افغانستان (البته منظور کاریکا تور صفحه ۵۸ شماره دوم این مجله است) باید به رنگ سبز نوشته شود زیرا که افغانستان در تسلط مجاهدین اسلام است . و تصویر پای باید به رنگ سرخ ترسیم گردد زیرا که پای آن نجس و پلید است و سرخ هم مشابه بخون است خون پلید است .

سوم . شمشیر (تصویر شمشیر) باید سفید باشد ، چرا که از نقشه فعلی شما مردم فکر میکنند که تماماء منطقه ـ افغانستان تحت مسلطه شوروی است و حال چنین نیست اکثر نقاط افغانستان زیر تسلط مجاهدین است . و دایره گردا گرد که برنگ سیاه است ، معنی ارتجاع سیاه را میدهد و سر مقاله هم باید به رنگ سبز نوشته شود ، زیرا که بیرق جمیعت سبز است .»

ما در پاسخ این نامه که سادگی و اخلاص در سراسر آن مشهود است ، نمیخواستیم چیزی بنویسیم و باصطلاح به عنوان تسلیم سکوت کنیم . اما تبصره ها فخر فروشی های نقاد محترم در محافلی چند ما را و اداشت که نامه را لقلا- در برابر قضاوت خوانندگان ارجمند با جواب مختصری قراردهیم و متقاضی همکاری های بیشتر شان از طریق وارد کردن همچنین انتقاد های بجا ، گردیم .

نظر ما در اینکه لفظ (میثاق خون) را به رنگ سرخ نوشتیم این بود که :

۱ـ میثاق که به معنای (عهد) و پیمان محکم و تضمین شده است ، از نظر علم نحو (مضاف) است و خون (مضاف الیه) .

چون در «فارسی» بر خلاف عربی حکم دایر بر مضاف الیه میگردد و مضاف الیه ما که طلباء رنگ سرخ دارد ، ناگزیر مضاف یعنی «عهد» سبز را تابع «مضاف الیه» یعنی خون سرخ نمودیم تا مخالفتی با علم نحو ننموده باشیم .

۲ـ هیچ دلیلی در هیچ کتابی موجود نیست که دال بر سبز بودن «عهد» بوده و نوشتن آنرا به رنگ سرخ یا هر رنگ غیر سبز قدغن نموده باشد ، بلکه اسناد معتبری از کلام الله مجید در دست هست که اثبات سرخ بودن عهد را مینماید نه از سبز بودن آنرا . گر چه که «میثاق» اسم معنی است و اسم معنی بصورت طبیعی بیرنگ است و در هر جا رنگی را میگیرد که کلمه یا جملهٔ ما بعدش به آن متلون یا متبلور بوده باشد .

آیات قرآن کریم در مورد اینکه (عهد) مسلمان با خدا (سرخ) بوده یا سبز صریحاء چیزی نگفته زیرا سرخ ، سبز ، زرد ، کبود ، سیاه ، سفید و . . . . همه رنگها پدیده های عالم خلقت و مخلوق خداوندانند و هیچکدام شان بذات خود پلید و گندیده نیستند . اما از دقت در معانی برخی آیات بر می آید که عهد مسلمان با خداوند (سرخ) بوده نه (سبز) مثلاً در سورهٔ احزاب ، آنجا که خداوند از ثبات و استواری مومنین بتأسی از عهد و پیمانی (نحبهٔ) که به خداوند بسته اند و در راه تطبیق و تصدیق آن جان و مال شانرا پیشکش راه الله ، نموده اند ، توصیف و میفرماید :

«من المومنین رجال صدقوا ما عاهد والله علیه ، فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتـظر ، و مـا بدلوا تبدیلا» .

(آیة ۲۳ سورهٔ احزاب)

ترجمه . «از مسلمانان بسا مردانی اند که راست گردانده اند آنچه عهد بسته بودند با خدا ، بر آن ، پس از ایشان کسی است که به انجام رسانیده قرارداد (تعهد) خود را و بعضی از ایشان انتظار می برند و تغییرندادند عهد خود را هیچ تبدیل کردنی»

در جنگ احد ، وقتی طلحه رضـی الله عنـه ، بـرای حفـاظت و پاسداری رسول الله صلی الله علیه وسلم از هیچنوع فدا کاری خود داری نورزید و حتی دستهای خود را در مقابل ضربه ها و حملات شدید دشمن ، سپر وجود مبارک پیامبر (ص) ساخت تا آنکه از هر دو دست شل گردید خون دست هـایش تمـام وجـودش را سـرخ گردانید ، رسول الله (ص) پس از جنگ در مقام توصیف حضرت طلحه (رض) گفت : «هذا من قضی نحبه» «این مرد از جمله آنانی است کـه تـعهد خـود را پـوره

و تکمیل نموده اند» همه میدانند که ابتدالا در مدح آنانی نازل شده که جان های عزیز شانرا در راه خدا وقف و قربانی نموده اند و قبای گلگون شهادت پوشیده اند . پس بخوبی میتوان دریافت که این تعهدی که خدا آنرا (تکمیل شده) اعلام میدارد ، وقتی کمال می یابد که «سرخ» میگردد و تا آنکه خون آگین و قرمز نگردد ، خداوند (ج) با تائیدش نمی پردازد . و اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم طلحهٔ با شهامت را در حال ـ حیات در قطار شهدا قرار میدهد ، نیز در موقعی است که موصوف خرقهٔ خونابی می پوشد و بخون خویش بدون آنکه شهید شود رنگین میگردد .

جوهر اسرار آبا از خلف گیرد فروغ
خون کند روشن چراغ دردمان زخم را

آری . جز اینکه گفته شد ، معنای آیهٔ مبارکهٔ «من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه . . . .» چه میتواند بوده باشد ؟ همچنان در سورهٔ توبه در آیهٔ (۱۱۱) خداوند (ج) از قرارداد خرید جان ها و مال های مومنین در بدل جنت و کامیابی بزرگ اخروی و از تعهد مستحکمی نام میبرد که در تورات ، انجیل و فرقان توثیق و مسجل گردیده است :

وان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنه ، یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون ، وعداً علیه حقاً فی التوراة والانجیل و الفرقان ، و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذالک الفوز العظیم ط «آیه (۱۱۱) توبه»

ترجمه . «بیشک خدا خریده از مسلمانان نفوس ایشان و مالهای شانرا باینکه باشد بر ایشان جنت ، جنگ میکنند در راه خدا ، پس می کشند و کشته میشوند (گاهی) وعده که هست بر خدا راست در تورات ، انجیل و قرآن ، و کیست وفا کننده تر بعهد خویش از خدا ؟ پس خوش باشید بر خرید و فروخت خود ، آنکه معامله کردید به آن ، و این معامله تان کامیابی بزرگ است .»

درین آیهٔ مبارکه خداوند ضمن بیان پیمان توثیق شده و ثابت مذکور در کتب سماوی ، نوازش بیحد و مرحمت بی قیاس خود را بر مسلمانان وعده نموده و از ایشان تقاضا کرده که در مواقع ضرورت ، مال و جان و هستی خود را تقدیم رضای پروردگار سازند . یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون . (می جنگند در راه خدا پس می کنند در ینجا عوض هستی و دارائی بعنوان اصل اساسی پیمان و تعهد و یاعقد بیع و انمود گردیده و مومن آنگاه مستحق «ثمن» درین تجارت و قرارداد شده میتواند که یا بکشد و یا درینراه کشته شود .

ملاحظه می فرمائید که «عهد» و قرارداد درین «مبایعت» گوارا و میمون ، خونین است و گلگون نه سبزود گرگون . . . !

۳ ـ ما در شماره دوم مجله «میثاق خون» در تحت عنوان «پیام میثاق خون» گفتیم که : میثاق خون پیامده و پیام آور خون است ، خون های چکیده از گلوگاه ملت مظلوم و بیدفاع و بخون خفته ایکه از ریگزار های کویر آسیای حجاز تا کربلای خونین حسین و . . . و از اینجا تا آنجا و در همه وقت و در همه جا بخاطر پاسداری ناموس انسانیت و اعتلای پرچم توحید ، شلاق ستم . پیکره های خونچکان و نحیف شانرا نوازش کرده ، ولی به نیروی ایمان و مشت های گره کرده آهنین خود دندان را درد هان استبداد شکسته و پوزه اش را به زباله متعفن آلودگیها مالیده اند و نیز متذکر شدیم که «میثاق خون» حامی شأن و جلال همه بخون خفته ها و ترجمان درد و زخم همه رنجدیده های تاریخ پر کشمکش ایمان است ، پس فقط «خون کند روشن چراغ دود زمان زخم را» با تجدید عهد خونینی میتوان ازین همه داغدیده ها قدردانی کرد ، و چون «میثاق خون» بازگو کنندهٔ حدیث رنجها و آلام بی حد و حساب دردمندان است ، پس خواهی نخواهی .

> از حدیث درد مندان خون حسرت می چکد
> غیر موج خون زبان نبود دهان زخم را
> درد مندم یاس می جوشد اگر دم میزنم
> از سخن خون می تراود ترجمان زخم را
> از دل خون بسته بیدل نشئهٔ راحت مخواه
> باده جز خونابه نبود ساغر تبخاله را

چون بنای پاسخ ما بر نهایت اختصار است ، با همین فشرده تذکاری ، یاد آور میشویم که روی این ملاحظات معقول و مستدل ما لفظ «میثاق خون» یا عنوان مجله را به رنگ سرخ نوشتیم باز هم اگر دلایلی مستحکمتر از آنچه که بیان شد ، موجود بوده باشد ، آرزومت که ما را نیز مستحضر

گردانند .

در مورد اینکه نقشه افغانستان را چرا برنگ سرخ ترسیم نموده ایم؟ باید گفت که :

با آنکه بیشتر مناطق افغانستان مفتوح وزیر اثر مجاهدین جان بر کف ما ست ، معهذا روزی نیست که صد ها نفر مسلمان بیگناه و صد ها نفر روس پر گناه و متجاوز برهرو جب خاک آن نقش بر زمین نگردد و روزی نیست که هزار ها لیتر خون بر دشت و دامن و سنگر و صحرا و اریز نگردد و جاری نشود . افغانستان عزیز فعلاً اگر آزاد است و اگر تحت سلطهٔ روس ، بهمه حال به مقتل بزرگ انسانیت مبدل گردیده و به اوتیانوسی از خون مشابه است تا به کشور آزاد و سرسبز .

ارسیم نقشه آن برنگ سرخ مشعر این حقیقت زشت و انکار ناپذیر است و تصویر آن به رنگ سبز یا . . . . انکار روشن از واقعیت جاری در کشور بخون خفتگان مستضعف افغان است و نا دیده گرفتن سه ملیون قربانی و شهیدیکه مردانه جانبازی نموده و شکوفه آزادی کشور را بخون «سرخ» خویش آبیاری کرده اند .

صورت پای در نقشه که برنگ سفید آمده و موهایش سیاه و ناخن هایش مشابه ناخن های خرس های قطبی ، تشبیهی است بجا و صورتی است معقول زیراپا ، پای بریژنیف از نژاد روس های سفید است نه سرخ . درنده خوبی و سباعت خصلت طبیعی و فطری بریژنیف گردیده و در اکثر نبشته های جهان آزاد ، روس ها به خرس های قطبی تشبیه و مثال زده شده اند ، لهذا اصل پای را به رنگ طبیعی آن و موی ها و ناخنهایش را همانند پای خرس ترسیم نمودیم .

قضاوت بیشتر را در مورد به خوانندگان محترم میگذاریم که با در نظر داشت کاریکاتور مصور شماره دوم این مجله ، فیصله کنند که آیا پائی پلید تر از آن پای مصور ، تصور شده میتوانند یا خیر ؟

در مورد شمشیر ، با آنکه ما آنرا به رنگ سبز آورده ایم ، معذالک مخالفت و تردیدی نداریم که اگر به رنگ سفید و رنگهای مناسب دیگری می بود .

اما در بارهٔ خون که به پلیدی آن فتوی شده ، قناعت داریم که مطلق خون مثل «میته ، لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله» پلید وحرام است . لیکن ناگفته نباید گذاشت که همین خون پلید ، آنگاه که بخاطر خدا و در جهت اعتلای نام الله ریختانده شود . محبوب ترین و با ارزش ترین پدیده ها قرار میگیرد . چنانکه خون شهید را رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان داشته که تنها رنگش همرنگ خون است ، بوی آن چون بوی مشک و گلاب



الله اکبر، این ندای روحبخش
و ملکوتی، اشانگر پیروزی
حق بر باطل ..، انشاءالله
روس جهانخوار را با همه ساز و برگش
به زانو در خواهد آورد، و در آینده
نزدیک حکومت دست نشانده‌اش
را در افغانستان سرنگون
خواهد ساخت .

خوانده عزه ، و در حدیث دیگری ابی امامه باهلی از رسول خدا (ص) روایت میکند که فرمودند :

«لیس شیء احب الی الله من قطرتین و اثرین ، قطرة دموع من خشیة الله و قطرة دم یهراق فی سبیل الله ، و اما الاثران. . . . و کمال قال رسول علیه السلام .»

ترجمه : «نیست هیچ چیزی محبوب تر و گرامی تر به نزد خدا بیشتر از دو قطره قطره اشکی که ریختانده شود از ترس خدا و قطره خونی که فروریزد در راه خدا . . . . »

پر واضح است که این قدر و ارزش خون از قداستی است که در اثر جریان در راه خدا نصیب آن گردید . نه ازناحیهٔ خباثتی که قبلا داشت . و این که خط گردا گرد نقشه را سیاه نمودیم ، منظور از آن ارتجاع سیاه نیست ، بلکه نشاندادن خط مرزی دایماً در نقشه ها به رنگ سیاه صورت گرفته و مخصوصاً در نقشه ایکه برنگ سرخ مصور بوده باشد ، سیاه بودن خط اطراف و کناره ها از دو وجهه شایسته و زیباست :

۱- از انگاه نشاندادن حدود سرحدی و مرزی .

۲- در هرجائی که خون زیاد جمع شود و متراکم گردد ، کناره های آن چون لخته می بندد ، لهذا سیاه رنگ معلوم میشود پس منظور ما درین سیاهی خط اطراف نقشه این بوده که مرز را به آن نشانه‌ند گردانیم و تراکم خون را در خطوط سرحدی ، مصور سازیم . اگر خط سیاه گردا گرد نقشه به معنی (ارتجاع سیاه) بوده باشد ، در ساحهٔ شمال . که کشور خونین ما به فاصله یازده هزار (۱۱۰۰۰) کیلومتر با روسیه کمونست هم سرحد است . چگونه این تعبیر زیبا (!) مصداق پیدا کرده میتواند؟ و در سمت شمال شرق که شهر از دو صد کیلومتر چین توده . توأمیت دارد ، چطور میتواند این خط سیاه ، زرد های سرخ را در عبا و قبای «ارتجاع سیاه» متشکل سازد .

و موضوع سرمقاله هم که هیچنوع ارتباطی با رنگ بیرق ندارد و میتواند به حسب ضرورت و ایجاب موضوع ، برنگ سیاه ، سرخ ، زرد و سبز وغیره نوشته شود . «اداره»

امید که قناعت نقد کنندهٔ محترم فراهم گردیده باشد با آرزوی همکاری های بیشتر شان .

ت . ک





نیایش

خداوندا !

نسخهٔ گردون باز از کهنگیها ورق گشتاند و بهار آمد ، بهاریکه می پنداشتیم ـ همگام با او ، بهار امیدهای مقدس نیز در دلها گل نمایند ، وصبح پیروزی دردمند و دست مهر ، موج اشک دیدگان ضعیف هریتیم و آواره را بسترد .

خداوندا !

بهار آمد، ولی افسوس مزاجش بسان خونین بهاران گذشته ، بوی درد و غم تراود ، نسیمیکه از دامان گلشن ، دامن کشان میرسد ، در مشام بوی یأس می بیزد ، نوای بلبلان درد زایش بخون اندوده می باشد . . .

خدایا !

بازهم بهار آمد و نور وزش که می بینیم جفاتمهید است و ذوق نگاه ، به چمنزارش پای دردامن شکسته وگاهی شوق نظارهٔ بستان ، بسان دیده ـ آهنگ گریبان دری ندارد . . .

آه ای خدا !

باز در میهن بهار خونین در رسید، **بهار تلخ و درد انگیز . . !**
و از آمد و شدش هر سو یتیمان ، طفلکان ، آوارگان و . . . . ، «گداز ناله می رویند» ، و تخم اشک می کارند" برای اینکه :

ـ **صبح آزادی** ، از جنبش دامان شب‌های درد انگیز و تاریک، در طلیعهٔ نوروز امسال جاوه گرنگشت . . .

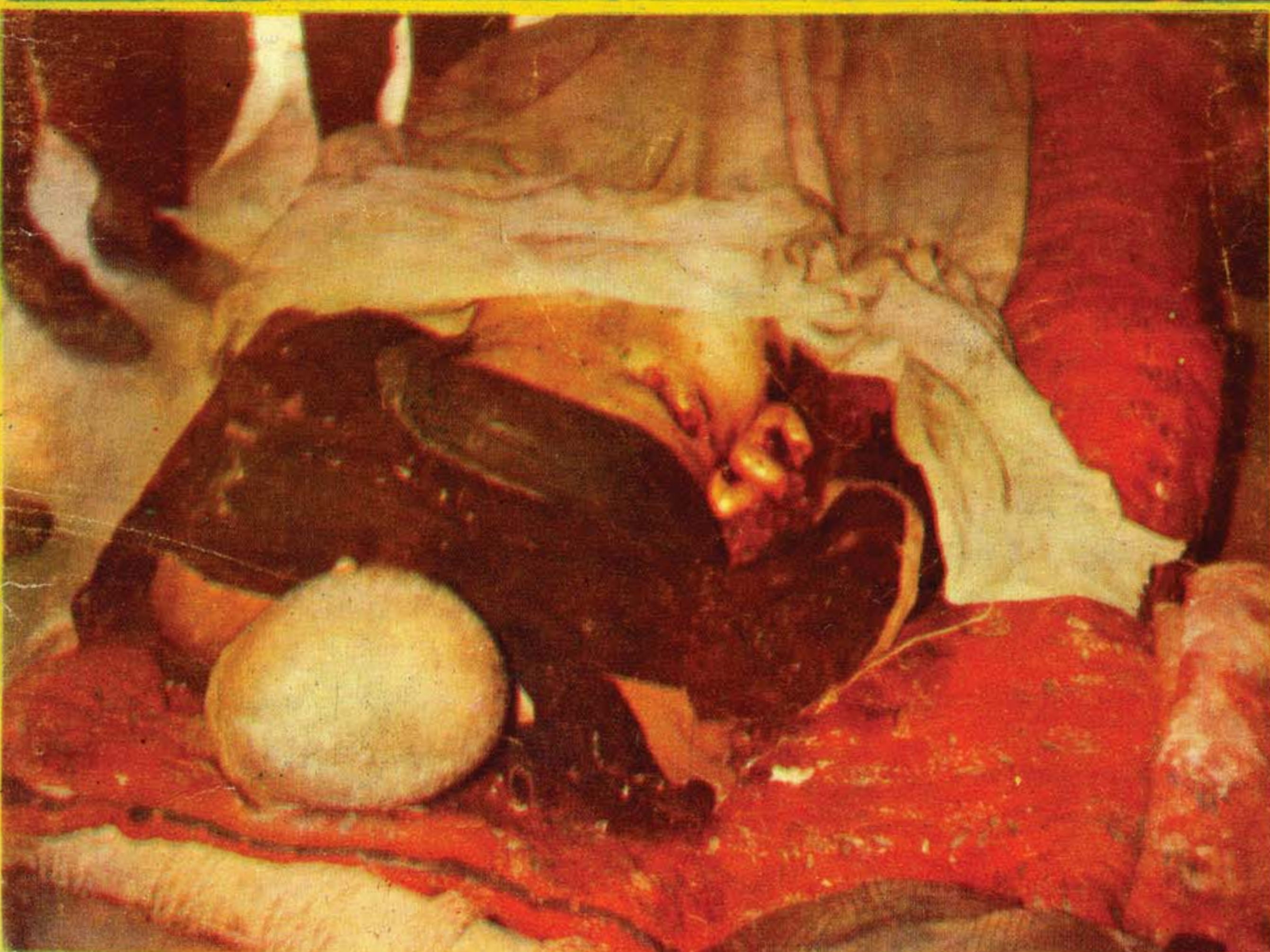
خداوندا !

بهار آمد ، و از خاک این شهید آباد میهن ، موج شفق گل کرده، یعنی: بهارامسال بازدر رنگ شهادت خفته می بینیم . . .

پروردگارا !

بهار آمد ـ اما چکنیم که : **از ایجاد پائیز حسرتها ، و ازهم بریدن های «عزیزان» از «عزیزان»** بهاران آزادی ، چندین بیابان از ما دور تر می نماید ، امل هم دیده را. یا رب! "رسن تاب خیال" اینجا . .





قیمت فی شمارہ - پانزدہ افغانی